بسم الله الرحمن الرحیم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

در دوران غیبت کبری

(حضرت خضر علیه السلام، ابدال و سی نفر ملازمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف)

نجم‌الدین طبسی

سرشناسه	:	طبسی، نجم‌الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din
عنوان و نام پدیدآور	:	اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (حضرت خضر علیه‌السلام، ابدال و سی نفر از ملازمان امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)/نجم‌الدین طبسی ؛ ویراستار محمدرضا غفوری.
مشخصات نشر	:	قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	:	۱۵۹ ص.؛
شابک	:	978-600-8372-76-9
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه: ص.۱۵۹-۱۵۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	:	محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- غیبت صغری
موضوع	:	Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Occultation, Minor
موضوع	:	محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- نیابت
موضوع	:	Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Deputy
موضوع	:	محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - -- توقیعات
موضوع	:	*Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Tawqi'at
موضوع	:	نواب اربعه
موضوع	:	*Navab arba'ah
موضوع	:	مهدویت
موضوع	:	Mahdism
شناسه افزوده	:	حوزه علمیه قم. مرکز تخصصی مهدویت
رده بندی کنگره	:	BP۲۲۲/۳
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۲۶۳
شماره کتابشناسی ملی	:	۸۳۸۵۰۲۶
وضعیت رکورد	:	فیپا

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری

(حضرت خضر علیه‌السلام، ابدال و سی نفر ملازمان امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)

مؤلف	**نجم‌الدین طبسی**
ویراستار	**محمد رضا غفوری**
ناشر	**انتشارات مرکز تخصصی مهدویت ـ حوزه علمیه قم**
طراح جلد	**عباس فریدی**
صفحه آرا	**رضا فریدی**
نوبت چاپ	**دیجیتال/ زمستان ۱۴۰۲**
شابک دوره	**۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۷۴-۵**
شابک	**۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۷۶-۹**
قیمت	**۱۹۰۰۰۰ تومان**

حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویت

تمامی حقوق© محفوظ است.

- قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان، پ۲۴
تلفن:۲۰ و ۳۷۸۴۱۴۱۰ / ۳۷۸۳۳۷۷۰ (داخلی۱۱۷) / نمابر: ۰۲۵-۳۷۷۳۷۱۶۰

- www.mahdi313.ir
- entesharatmarkaz@chmail.ir

دفاتر بنیاد حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در استان‌ها پاسخگوی درخواست‌های متقاضیان کتاب و محصولات فرهنگی بنیاد و مرکز تخصصی مهدویت می‌باشد.

کد فایل۰۲۹۰۱۳۱

فهرست مطالب

مقدمه پژوهش **۹**

مقدمه **۱۱**

جلسه اول **۱۳**

حضرت خضر مونس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ۱۵

روایت اول ۱۵

جلسه دوم **۱۷**

بررسی سند روایت اول ۱۷

جلسه سوم **۲۷**

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری (حضرت خضر علیه السلام) ۲۷

جلسه چهارم **۳۳**

حیات خضر علیه السلام در روایات و کتب عامه ۳۳

روایت دوم ۳۳

روایت سوم ۳۸

جلسه پنجم **۴۲**

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری (حضرت خضر علیه السلام) ۴۲

حضرت خضر علیه السلام و مهدویت ۴۲

روایت چهارم ۴۲

روایت پنجم ۴۶
روایت ششم ۴۷

جلسه ششم ۵۱

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال) ۵۱
ابدال ۵۱

جلسه هفتم ۵۸

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال) ۵۸
ابدال در روایات ۶۴
روایت اول ۶۴

جلسه هشتم ٦٩

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال) ۶۹
بیان ابن‌ابی‌الحدید (۶۵۶ق) درباره ابدال ۶۹
روایت دوم از روایات شیعی در مورد ابدال ۷۰

جلسه نهم ٧٤

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال) ۷۴

جلسه دهم ۸۳

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال) ۸۳
روایات عامه درباره ابدال ۸۳
روایت سوم ۸۴
روایت چهارم ۸۶
روایت پنجم ۸۸

جلسه یازدهم ۸۹

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال) ۸۹
روایت معتبر شیعی درباره ابدال ۸۹
روایت ششم ۸۹

روایت هفتم ۹۰
روایت هشتم ۹۲
روایت نهم ۹۴

جلسه دوازدهم..... ۹۶

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)..... ۹۶
روایت دهم..... ۹۶

جلسه سیزدهم ۱۰۵

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)..... ۱۰۵
روایت یازدهم ۱۰۵
روایت دوازدهم ۱۰۷
روایت سیزدهم..... ۱۱۰
روایت چهاردهم ۱۱۰
روایت پانزدهم ۱۱۱

جلسه چهاردهم ۱۱۲

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)..... ۱۱۲
روایت شانزدهم..... ۱۱۲
روایت هفدهم ۱۱۶

جلسه پانزدهم..... ۱۲۳

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)..... ۱۲۳

جلسه شانزدهم ۱۳۲

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)..... ۱۳۲
روایت هجدهم..... ۱۳۹
روایت نوزدهم..... ۱۴۰
روایت بیستم..... ۱۴۰

جلسه هفدهم..... ۱۴۲

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری (سی نفر همراهان امام علیه السلام) ۱۴۲
روایت اول ۱۴۲
جلسه هجدهم ۱۴۹
اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری (سی نفر ملازم امام) ۱۴۹
روایت دوم ۱۵۱
روایت سوم ۱۵۲
فهرست منابع ۱۵۵

مقدمه پژوهش

زندگی بشری در طول تاریخ با آنکه به صورت کلی در مسیر پیشرفت بوده است، ولی فراز و فرودهای بسیاری را به خود دیده است که گاه متناسب با زمان خود به اوجقله انسانیت و حقیقت نزدیک شده و گاه دوران انحطاط را در برابر خود به نظاره نشسته است؛ و در این میان، هرگاه مردان بزرگ تاریخ‌ساز به ویژه پیشوایان آسمانی فرصت پیدا کردند توانستند با رهنمایی و راهبری خود مسیری روشن را در برابر بشریت قرار داده و با نشان دادن افق روشن آینده، حرکتی تعالی بخش در جوامع بشری پایه‌ریزی کنند.

تأمل در فعالیت‌های رهبران آسمانی گویای این واقعیت است که موفقیت و میزان تأثیر آنان در تغییرات بنیادین در جوامع بشری هنگامی رقم خورده است که با همراهی گروهی از انسان‌های همراه و فداکار قرین گشته است؛ و لذا حضرت موسی علیه‌السلام از خداوند چنین طلب می‌کند «وَ اجْعَلْ لي وَزيراً مِنْ أَهْلي» (طه/۲۹)، و حضرت عیسی علیه‌السلام از مخاطبانش می‌پرسد «مَنْ أَنْصاري إِلَى الله» (آل‌عمران/۵۲)، و این حقیقت در سراسر زندگی پیامبر گرامی اسلام و ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم به روشنی نمایان است، چه زمانی که پیامبر هجرت به مدینه را پیش گرفت، و چه روزگاری که امام علی علیه‌السلام خانه‌نشین شد و امام حسن علیه‌السلام به صلح تحمیلی رضایت داد...

مقدمه پژوهش

بحث یاران امام مهدی علیه‌السلام در ادوار مختلف زندگی ایشان از جمله مباحث بسیار مهم در منظومه معارف مهدویت است که واکاوی در آن نقش مهمی در فهم دانش مهدوی به دنبال دارد.

پژوهش حاضر یکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طبسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده، و به تبیین نقش همراهان امام مهدی علیه‌السلام و کارکرد آنان در عصر غیبت پرداخته است.

مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم و پژوهشکده مهدویت و موعودگرایی انتظار پویا در راستای تبیین علمی و تخصصی مباحث مهدویت بر اساس ارشادات مقام معظم رهبری در مورد اهمیت کارهای علمی در موضوع مهدویت و مبارزه با تفکرات انحرافی، این اثر را تقدیم می‌کند.

در این جا، فرصت را مغتنم می شماریم و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام و المسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستر این کار را فراهم آوردند، و نیز جناب حجج اسلام سعید توسلی‌خواه و محمد مهدی یاوری که در تدوین و آماده سازی آن تلاش وافری کردند، اعلام می‌دارم.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

مقدمه

الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله الطاهرین سیما مهدی آل محمد علیهم‌السلام.

در سالهای ۹۴ ـ ۹۵ شمسی توفیق یافتیم که ضمن بحثهای خارج مهدویت مبحثی راجع به اصحاب امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه در عصر غیبت صغری و عصر غیبت کبری و عصر ظهور آغاز کنیم که تقریبا طی یک سال درسی تمامی این بحثها پیاده و ملاحظه و تجدید نظر و اضافات و یا تهذیب و تخریج منابع و... انجام گرفت.

در این کتاب «اصحاب امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه در عصر غیبت کبری با محوریت حضرت خضر و ابدال و سی نفر ملازمان حضرت» آماده چاپ و نشر است. به امید آنکه آن دو عنوان دیگر بزودی ان شاءالله چاپ گردد.

در خاتمه جا دارد مراتب تقدیر و تشکر فراوان خودم را از این مرکز مبارک، خصوصا از حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای کلباسی مدیر محترم و حضرت حجه الاسلام آقای مصلحی و سایر عزیزانی که در پیاده سازی و ویرایش و چاپ و نشر آن تلاش فراوانی داشتند، اعلام نمایم.

امیدوارم این خدمات مورد عنایت و پاداش حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه روحی فداه قرار گیرد؛ ان شاءالله.

نجم الدین طبسی
قم مقدس
۱۷ ذی القعده ۱۴۴۲

جلسه اول

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری

مقدمه

موضوع محوری این نوشتار «اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری» است. سؤال این است که آیا امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری یاران و اصحابی دارند؟ آیا خود آن حضرت هر لحظه در یک مکان بوده و تمام دنیا در اختیار ایشان است یا آن‌گونه که بعضی ترسیم می‌کنند در یکی از جزایر به تنهایی به‌سر می‌برند؟

در مورد اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری در سه محور زیر به گفت‌وگو می‌پردازیم:

۱. حضرت خضر علیه‌السلام؛

۲. رجال الغیب، ابدال و اوتاد چه کسانی هستند و در دوران غیبت چه ارتباطی با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دارند؟

۳. عدد خاصی که بیان شده (سی نفر) آیا همیشه با حضرت هستند؟

حضرت خضر علیه‌السلام

از مجموع آنچه از روایات استفاده می‌شود، حضرت خضر علیه‌السلام در دوران غیبت کبری مونس و از اصحاب و ملازمان امام زمان علیه‌السلام است. اما در مورد

نقش ایشان در دوران ظهور مطلبی در روایات بیان نشده است. البته در کتب اهل‌سنت نقل شده است که ایشان با دجال درگیر شده و توسط او اعدام می‌گردد؛ اما دوباره زنده می‌شوند.

اما در کتب ما درباره حضرت خضر علیه‌السلام نقل شده است که در دوران هر یک از ائمه علیهم‌السلام حضور داشته و با آنان ارتباط داشته است. همچنین گفته شده است که ایشان یک انسان معمولی (نه پیامبر) بوده که ریاضت‌ها داشته و خداوند عزوجل نیز باب رحمت خود را به روی او باز کرده است.

مرحوم مدرس (قرن ۱۲) می‌فرماید:

«نام حضرت خضر علیه‌السلام تالیا بن ملکا بن عامر بن ارفحشد بن سام بن نوح است. ایشان هر جا که می‌نشست، سبز و خرم و به هر چوبی که تکیه می‌داد، سبز می‌شد؛ از همین‌رو به او خضر گفتند. بعضی او را همان الیاس نبی علیه‌السلام دانسته‌اند؛ اما اصح آن است که ایشان غیر از الیاس نبی علیه‌السلام است. کار حضرت خضر علیه‌السلام این است که کسانی را که راه گم کرده‌اند راهنمایی کند. او پسر پادشاه بود، پادشاه برای او دختر باکره‌ای را به زنی گرفت، امّا او پس از چند روز به وظیفه زناشویی عمل نکرد؛ پس از آن برای او زنی غیرباکره گرفتند، بازهم به او نزدیک نشد. پدرش عصبانی گشت و خانه را بر سرش آتش زد. او از نظرها غایب شد و همیشه به سیاحت می‌گذراند.

در ایام اسکندر، یک یاقوت قیمتی داشت که به نور آن یاقوت، لشکر را راه می‌برد. در ظلمات به چشمه آب حیات رسید و از آن آب آشامید؛ لذا تا به حال زنده است. سبزشدن چوب‌های خشک با رسیدن و تماس با بدن او، از تأثیرات همان آب حیات است. بعضی گفته‌اند: این معجزه او است. حضرت خضر و حضرت الیاس علیهماالسلام همیشه این دعا را می‌خواندند:

«بِسْمِ اللهِ مَا شَاءَ اللهُ لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا اللهُ بِسْمِ اللهِ مَا شَاءَ اللهُ لَا يَسُوقُ

الْخَيْرَ إِلَّا اللهُ بِسْمِ اللهِ مَا شَاءَ اللهُ مَا يَكُونُ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللهِ بِسْمِ اللهِ مَا شَاءَ اللهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بِسْمِ اللهِ مَا شَاءَ اللهُ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِين.»[1]

سه بار خواندن این دعا در روز و شب برای محفوظ ماندن از آتش گرفتن، غرق شدن و لقمه در گلو گیر گرفتن مؤثر است.

حضرت خضر مونس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

روایت اول

«حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ الْعُمَرِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليهما السلام يَقُولُ إِنَّ الْخَضِرَ عليه السلام شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ فَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ حَتَّى يُنْفَخَ فِي الصُّورِ وَ إِنَّهُ لَيَأْتِينَا فَيُسَلِّمُ فَنَسْمَعُ صَوْتَهُ وَ لَا نَرَى شَخْصَهُ وَ إِنَّهُ لَيَحْضُرُ حَيْثُ مَا ذُكِرَ فَمَنْ ذَكَرَهُ مِنْكُمْ فَلْيُسَلِّمْ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَقْضِي جَمِيعَ الْمَنَاسِكِ وَ يَقِفُ بِعَرَفَةَ فَيُؤَمِّنُ عَلَى دُعَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيُؤْنِسُ اللهُ بِهِ وَحْشَةَ قَائِمِنَا فِي غَيْبَتِهِ وَ يَصِلُ بِهِ وَحْدَتَهُ.»[2]

حسن بن علی بن فضال گوید: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: به‌راستی خضر علیه السلام از آب حیات نوشید و زنده است و تا دمیدن در صور نمیرد. او نزد ما می‌آید و بر ما سلام می‌دهد. آوازش را می‌شنویم و خودش را نمی‌بینیم. او

---

۱. خاتون‌آبادي اصفهاني (مدرس)، محمدرضا بن محمد مؤمن، *جنات الخلود*، ص۹ (فرغ عن تعليفه ۱۱۲۸ق).

۲. ابن‌بابویه، محمدبن علی، *کمال الدین و تمام النعمة*، ج۲، ص۳۹۰.

هرجا نامبرده شود حاضر گردد و هر کدام شما نام او را برد، بر او سلام دهد. او هر سال در موسم حج حاضر گردد و همه مناسك را به‌جای آورد. در عرفه وقوف کند و بر دعای مؤمنان آمین گوید. خدا به‌وسیله او وحشت قائم ما را در حال غیبت بزداید و تنهایی او را مبدل به وصلت کند.»

حضرت خضر علیه‌السلام طبق این روایت جزو اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

منابع روایت:

۱. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ج۲، ص۳۹۰، ب۳۸، ح٤.

۲. ألدُّرُّ النِّظیم فی مَناقِب الأئمةِ اللِّهامیم، شامی، یوسف‌بن‌حاتم، از امام حسن عسکری علیه‌السلام به‌صورت مرسل. البته متن آن همان متن کمال الدین است.

۳. اثبات الهداة، حرّ عاملی، محمدبن‌حسن، ج۳، ص٤٨٠؛ بخشی از این روایت را از کمال الدین نقل می‌کند.

٤. حلیة الابرار فی احوال محمد و آله الاطهار، بحرانی، سیدهاشم، ج۲، ص۳۸۳؛ نقل شده از کمال الدین، ص٦٩٠.

٥. بحارالانوار، مجلسی، محمدباقر، ج٥٢، ص١٥٢؛ نقل شده از کمال الدین با کمی تفاوت.

٦. منتخب الأثر، صافی گلپایگانی، لطف‌الله، ص٢٦٢.

جلسه دوم

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (حضرت خضر علیه‌السلام)

بررسی سند روایت اول

«حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُبْنُ جَعْفَرِبْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ الْعُمَرِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ جَعْفَرِبْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا ع يَقُولُ...»

مظفربن جعفر

مظفربن جعفربن مظفر علوی عمری سمرقندی؛ ایشان شاید همان مظفربن جعفربن محمد باشد. در این صورت مظفر دوم که در سند روایت بیان شده، اضافی است؛ یا اینکه دو نفر هستند. گویا همه قائل به یکی‌بودن این دو هستند. در مورد اسم نیز می‌گویند: قبل از مظفر دوم، محمد بوده که حذف شده است.

با فرض یکی‌بودن، ایشان هیچ توثیقی ندارد. تنها اینکه ایشان از مشایخ مرحوم صدوق است و تلعکبری از ایشان اجازه روایت تمام کتب عیاشی[1]

۱. عیاشی از اهل‌سنت بود. او سپس مستبصر شد و خدمت بزرگی به مذهب تشیع کرد. وی بیش از دویست کتاب در نصرت مذهب نوشت.

دارد. شیخ طوسی نیز در کتاب رجال، او را به‌عنوان کسی که روایتی از ائمه علیهم‌السلام به‌صورت مستقیم نقل نکرده، ذکر کرده است.

نظر مامقانی (۱۳۵۱ق)

مرحوم مامقانی درباره مظفربن جعفر می‌گوید: «عدّه الشیخ ره فی رجاله ممّن لم یرو عنهم علیهم‌السلام مضیفا الی ما فی العنوان روی عنه التلعکبری اجازة کتب العیّاشی محمّد بن مسعود بن محمّد بن عیّاش السّلمی عن ابیه جعفربن محمد عن ابیه ابا النّضریکنّی ابا طالب انتهی و لا شبهة فی کونه امامیّا و کونه شیخ اجازة یغنیه عن التوثیق فهوبحکم الثّقة.»[1]

شکی در امامی بودن ایشان نیست. شیخ اجازه بودن برای توثیق او کفایت می‌کند؛ پس او در حکم ثقه است.

مرحوم مامقانی ایشان را با عنوان دیگری نقل می‌کند و می‌فرماید:

«فی مشیخة الفقیه روایته عنه عن محمّد بن مسعود عن جعفربن محمّد عن ابیه ابی النّضر و الظاهر کونه سابقه و انّ المظفّر الثّانی لقب محمّد و الله العالم و زاد فی التعلیقة وصفه بالسّمرقندی و قال هوالّذی یروی عنه الصدوق ره کثیرا مترحّما علیه و لا یبعد ان یکون من مشایخه ثمّ قال و قیل المظفّر الثّانی تکرار و سهوبل هو کما فی سابقه و فیه تامّل انتهی.»

«در مشایخ فقیه به این نام آمده و به طریق ایشان روایاتی را نیز نقل کرده است. وحید بهبهانی فرمودند: وصف او به سمرقندی است. مرحوم صدوق نیز از او بسیار روایت نقل می‌کند و نسبت به او ترحم دارد. اینکه او از مشایخ صدوق بوده، بعید نیست. گفته شده که مظفر دوم تکرار و سهو است.»

۱. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال* (چاپ سنگی)، ج۳، ص۲۲۰.

پس در مورد ایشان دو بحث مطرح بود: یکی متحدبودن او با مظفربن جعفربن محمد؛ و دیگری وثاقت او. در این زمینه نیز توثیق خاصی ندارد و تنها جزو مشایخ بودن تلعکبری و مرحوم صدوق را داشت. علاوه بر آن اینکه صدوق بسیار بر او ترحم می‌کند. این موارد در توثیق شخص، وابسته به اختیار مبنای رجالی است. مرحوم خویی[1] هیچ‌یک از این موارد در توثیق نمی‌پذیرد؛ ولی مرحوم مامقانی می‌پذیرد.

پس ایشان با لحاظ مبنا ثقه است.

نظر شوشتری (١٤١٦ق)

شوشتری درباره مظفربن جعفر می‌گوید: «الظاهر وقوع سقط في رجال الشيخ و أنّه المظفّربن جعفربن المظفّر- الآتي- و يشهد للسقط أنّ الإكمال روى في باب من شاهد القائم عجّل الله فرجه في خبر ترحيم الحجّة عجّل الله فرجه بعد مولده بليلة لنسيم خادمة أبيه عليه السلام لمّا عطست عنده: «عن أبي طالب المظفّربن جعفربن المظفّربن جعفربن محمّد بن عبد الله بن محمّد بن عمربن عليّ بن أبي طالب عليه السلام» فهذا السند يشهد أنّه سقط من رجال الشيخ «المظفّربن جعفر» الثاني قبل «محمّد بن عبد الله».»[2]

مرحوم شوشتری نیز قائل به اتحاد این دو بوده و روایتی را از مظفربن محمدبن مظفر نقل می‌کند. روایت ترحیم (رحمک الله بعد از عطسه) امام زمان عجّل الله فرجه نسبت به نسیم، خادمه امام حسن عسکری علیه السلام، که امام نسبت به نسیم بعد از آنکه روزه بودند، ترحیم می‌کنند.

---

۱. خویی، سیدابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، ج۱۸، ص۱۷۸.

۲. تستری، محمدتقی، *قاموس الرجال*، ج۱۰، ص۹۶.

به نظر ما آنچه بیان شد اگر اماره وثاقت مظفربن جعفر نباشد، لااقل ایشان حسن است و مشکلی ندارد.

جعفربن محمدبن مسعود

نظر شیخ طوسی (٤٦٠ق)

«فاضل، روی عن ابیه جمیع کتبه.» کلمه فاضل هیچ اماره و نشانه‌ای برای توثیق نیست. در وجیزه و بلغة نسبت به ایشان تعبیر ممدوح شده است.

نظر مامقانی

مرحوم مامقانی می‌فرماید: «از مجموع آنچه ذکر شد، می‌توان ایشان را جزو حسان قرار دهیم. رابط بین پدر و بعدی‌ها در نقل کتاب‌ها فقط ایشان بوده است.»

نظر فرزند مرحوم مامقانی

«عند التأمل في جميع ما ذكرناه يحصل الاطمئنان بأنّ المترجم من الحسان، فهو حسن، و الحديث من جهته حسن أيضا، فتفطن.»[1]

«با تأمل در همه آنچه ذکر کردیم، اطمینان به اینکه مترجم از حسان است، حاصل می‌شود؛ پس او حسن و حدیث از جهت او نیز حسن است.»

---

۱. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، ج١٦، ص٦١.

محمدبن‌مسعود عیاشی

ایشان فوق وثاقت است.

نظر نجاشی (۴۵۰ق)

قال النجاشي: «محمد بن مسعود بن محمد بن عياش السلمي السمرقندي أبو النضر المعروف بالعياشي: ثقة، صدوق، عين من عيون هذه الطائفة، و كان يروي عن الضعفاء كثيرا و كان في أول أمره عامي المذهب، و سمع حديث العامة فأكثر منه، ثم تبصر و عاد إلينا.»[1] او معروف به عیاشی، ثقه، راستگو و یکی از بزرگان شیعه است. البته از ضعفا روایات زیادی را نقل کرده، او در ابتدا از اهل سنت بود و از آنان احادیث فراوانی نقل می‌کرد، ولی بعدها شیعه شد.

جعفربن‌احمد

ایشان به ابوسعیدبن‌عاجز معروف است.

نظر مامقانی

«عدّه الشيخ رحمه الله في رجاله في باب من لم يرو عنهم عليهم السلام قائلا: جعفر بن أحمد بن أيوب يعرف ب: ابن التاجر، من أهل سمرقند، متكلّم له كتب. انتهى و قال النجاشي: جعفر بن أحمد بن أيوب السمرقندي أبو سعيد، يقال له: ابن العاجز، كان صحيح الحديث و المذهب. روى عنه محمّد بن مسعود العياشي، ذكر أحمد بن الحسين

۱. خویی، سیدابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة*، ج۱۸، ص۲۳۷.

رحمه الله أنّ له كتاب الردّ على من زعم أنّ النبي صلّى الله عليه وآله و سلّم كان على دين قومه قبل النبوة، و مثله بعينه في القسم الأوّل من الخلاصة... إلى قوله: العياشي. و كذا في رجال ابن داود. و في الوجيزة: إنّه حسن كالصحيح.»[1]

«شیخ طوسی در کتاب رجال او را در باب کسانی آورده که از ائمه علیهم‌السلام روایت نکرده است. وی می‌گوید: جعفربن‌احمدبن‌ایوب معروف به ابن‌تاجر از اهل سمرقند و متکلم است. نجاشی گوید: جعفربن‌احمدبن‌ایوب سمرقندی، ابوسعید، به او ابن‌عاجز گفته شده است. مذهب و حدیث او صحیح بوده است. محمدبن‌مسعود عیاشی از او روایت نقل کرده است. احمدبن‌حسین برای او کتابی ذکر کرده در رد بر کسانی که گمان می‌کردند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از نبوت بر دین قومش بود. علامه در قسمت اول ایشان را نقل کرده است. در وجیزه نیز نسبت به او تعبیر حسن مانند صحیح بیان شده است.»

نظر فرزند مامقانی

«بناء على جواز التوثيق بالقرائن المفيدة للاطمئنان بالوثاقة- كما هو المختار- فالمترجم ثقة جليل، و القول بأنّه حسن كالصحيح أقل ما يقال فيه، فالخبر من جهته إمّا صحيح، أو حسن كالصحيح.»[2]

«بنا بر جواز توثیق به‌واسطه قراینی که مفید به اطمینان به وثاقت است (همچنان که مختار ما همین است) پس مترجم، ثقه و جلیل است. این

---

۱. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، ج۱۵، ص۲۵.

۲. همان، ص۳۰.

دیدگاه که او حسن مانند صحیح است، کمترین چیزی است که در مورد او باید گفته شود؛ در نتیجه، خبر از جهت او یا صحیح یا حسن مانند صحیح است.

پس ایشان نیز مشکلی ندارد.

حسن بن علی بن فضال

بنی‌فضال نیز که معروف به این هستند که آنچه نقل می‌کنند را بگیرید و به آن عمل کنید، هرچند مرحوم خوئی به سند روایت بنی فضال اشکال می‌فرماید.

پس سند این روایت مشکلی ندارد. البته در این نیز اختلاف است. مفاد آن نیز این بود که حضرت خضر علیه‌السلام در دوران غیبت از یاران امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

تحقیق مرحوم آیة‌الله طبسی (۱۳۶۳ش) پیرامون حضرت خضر علیه‌السلام

مرحوم والد ما در جواب از اشکال به طولانی بودن عمر امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در کتاب «الشیعة و الرجعة» بحثی پیرامون معمرین دارند. ایشان معمرین را در دوازده طبقه بیان می‌کنند. طبقه اول مخصوص کسانی است که عمر آنها از صد سال گذشته است. طبقه دوم مخصوص کسانی است که عمر آن‌ها از دویست سال گذشته است. همین‌طور ادامه دارد تا به طبقه دوازدهم می‌رسد که مخصوص کسانی است که هزاران سال عمر کرده و تاکنون و تا ظهور امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف یا تا قبل از قیامت زنده هستند. اولین شخصی که از آن اسم می‌برند، حضرت خضر علیه‌السلام است.

«الخضر الذي كان موسى بن عمران في عصره و هو خضرون بن قابيل

على ما تقدم في ص ٦٤ من هذا الكتاب نقلا عن السجستاني انه قال ان أطول بني آدم عمرا الخضرون بن قابيل و لعله قد جاوز ٩٠٠٠ سنة. أما نسبه ففيه أقوال كثيرة ربما تبلغ الى عشرة و الصحيح على ما ذكره في ج ٧ من بحار الأنوار ان اسمه الياس بن ملكان بن عامربن أرفحشد بن سام بن نوح. و في الاصابة ج ١ ص ٤٢٩ يقول: (القول الثالث): ما عن جابرعن وهب بن منبه. انه بليان بن ملكان بن فالغ بن شالخ بن عامربن أرفحشد بن سام بن نوح. و قيل: انه من ولد بعض من كان آمن بابراهيم و هاجرمن أرض بابل حكاه ابن جرير الطبري في تاريخه ص ١٨٨ ج ١. و قيل كان أبوه فارسيا و امه رومية. و قيل بالعكس كما في الاصابة ص ٤٢٩ ج ١: و أما سبب تسميته خضرا قيل انه جلس على فروة بيضاء فاذا هي تهتزتحته خضراء. هذا لفظ من رواية ابن المبارك. و فى كتبنا في ج ١٣ من بحار الأنوار ص ٢٨٦ ما بقرب منه. و في مجمع البحرين في مادة خضرقال: و اختلف في وجه تسميته بالخضرفقيل: سمي به لأنه كان اذا صلى اخضرَّ ما حوله. و قيل: انه كان في أرض بيضاء فاذا هي تهتزخضرا من خلفه. و في معاني الأخبار في وجهه قال: لأنه كان لا يجلس على خشبة يابسة إلا اخضرت.

و أما كونه نبيا اختلف العلماء فيه فالأكثرون على انه نبي محتجين بقوله تعالى: «وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» و بانه أعلم من موسى و مما نقل من وصاياه لموسى عند الافتراق «يا موسى اجعل همك فى معادك و لا تخض في ما لا يعنيك و لا تترك الخوف في أمنك و لا تيأس من الأمن في خوفك» فقال له موسى: زدني؟ فقال الخضر: «لا تضحك من غيرعجب و لا تعيرأحد الخاطئين بعد الندم، و ابك على خطيئتك يا ابن عمران، يا موسى، لا تطلب العلم لتحدث به و اطلب العلم لتعمل به و اياك و الغضب إلا في الله و لا ترض على احد إلا في الله و لا تحب لدنيا و لا تبغض لدنيا فان ذلك

يخرج من الايمان و يدخل في الكفر.»[1]

«خضری که در عصر موسی‌بن‌عمران علیه‌السلام بود، او خضرون‌بن‌قابیل است. بنا بر آنچه در صفحه ٦٤ از این کتاب به نقل از سجستانی گذشت: طولانی‌ترین عمر از بنی‌آدم را خضرون‌بن‌قابیل دارد و عمر او از ۹۰۰۰ سال متجاوز است. اما نسب او: در آن ده قول است و صحیح آنها بنا بر آنچه در جلد ۷ بحارالانوار آمده این است که اسم او الیاس‌بن‌ملکان‌بن‌عامر بن‌ارفحشدبن‌سام‌بن‌نوح است. در کتاب اصابة از جابربن‌وهب‌بن‌منبه نقل شده که او بلیان‌بن‌ملکان‌بن‌فالغ بن‌شالخ‌بن‌عامربن‌أرفحشد بن‌سام‌بن‌نوح است. گفته شده است که او از نسل کسانی است که به حضرت ابراهیم علیه‌السلام ایمان آورد و از سرزمین بابل هجرت کرد. این قول را ابن‌جریر طبری در تاریخش حکایت کرده است. همچنین گفته شده است که پدر او فارسی و مادرش رومی بوده و بعضی برعکس این را گفته‌اند.

اما درباره سبب نام‌گذاری او به خضر گفته شده است به این جهت بوده که هر کجا می‌نشسته سبز و خرم می‌شده است. این لفظ روایت ابن‌مبارک است. در کتب ما در بحارالانوار نیز نزدیک به همین معنا بیان شده است. در مجمع البحرین در ماده خضر گفته است: در وجه نام‌گذاری او به خضر اختلاف شده است؛ پس گفته شده است: خضر نامیده شد چون هنگامی که نماز می‌خواند، اطراف او سبز می‌شد. در معانی الاخبار در وجه نام‌گذاری او بیان شده است: به این جهت که او بر چوب خشکی نمی‌نشست مگر اینکه سبز می‌شد.

اما در نبی‌بودن او علما اختلاف کردند؛ پس اکثر آنان بر این هستند که او

۱. مروج طبسی، محمدرضا، *الشیعة و الرجعة*، ج۱، ص۳۰۰.

نبی است. به دلیل:

۱. قول خداوند تعالی درباره او: «آن را از نزد خودم انجام ندادم.»

۲. اینکه او اعلم از حضرت موسی علیه‌السلام بود.

۳. از وصایایی که از او به حضرت موسی علیه‌السلام هنگام جدایی نقل شده است: «ای موسی همت را در آخرت قرار ده و در آنچه به تو مربوط نیست وارد نشو. اگر احساس امنیت کردی، خوف را ترک نکنی و اگر در خوف بودی، هیچ‌وقت از امان خداوند مأیوس نباش. پس موسی گفت: اضافه کن؟ پس خضر گفت: بدون دلیل نخند و گناه خطاکار را بعد از پشیمانی او به رخ او نکش. بر خطاهای خودت ای پسر عمران، گریه کن. ای موسی، علم را برای مطرح‌کردن خود طلب نکن؛ علم را برای عمل به آن طلب کن. از غضب دور باش و تنها برای خداوند غضب کن. راضی از کسی مشو مگر در راه خداوند. برای دنیا حب و بغض نداشته باش که اگر برای دنیا باشد انسان را از ایمان خارج و در کفر داخل می‌کند.»

این دیدگاه برخلاف نظر مرحوم مدرس است.

جلسه سوم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری (حضرت خضر علیه السلام)

ادامه بیان مرحوم طبسی پیرامون حضرت خضر علیه السلام

«و في الاصابة، ج۱، ص۴۳۰، باسناده عن محمد بن اسحاق و بعض أهل الكتاب: انه أرسل الى قومه فاستجابوا له و نصر هذا القول أبو الحسن الرماني ثم ابن الجوزي. و قال الثعلبي: هو نبي على جميع الأقوال معمر محجوب عن الأبصار و فيها ص۴۳۱ و مما يستدل به على نبوته ما أخرجه عبد بن الحميد من طريق ربيع بن أنس قال: قال موسى- لما لقي الخضر-: «السلام عليك يا خضر» فقال: «و عليك السلام يا موسى» قال: «و ما يدرك اني موسى؟» قال: «أدراني بك الذي أدراك بي». و في تفسير النيسابوري ص۸ في هامش تفسير الطبري: روي ان موسى لما وصل اليه قال: (السلام عليك) فقال: (و عليك السلام يا نبي بني اسرائيل) فقال: من عرفك هذا؟ قال: الذي بعثك إلي.

و أما سبب طول عمره: فقد ذكر في الاصابة ج۱، ص۴۳۱، بمثل ما ذكرنا عن الحافظ الكراچكي في كنزه و ذكر باسناده عن معتمر بن سليمان عن أبي جعفر عن أبيه عليهما السلام انه سئل عن ذي القرنين فقال: كان عبدا من عباد الله صالحا و كان من الله بمنزلة ضخم و كان قد ملك بين المشرق و المغرب و كان له خليل من الملائكة يقال له «رفائيل» و كان يزوره فبينما هما يتحدثان إذ قال له: حدثني كيف عبادتكم في السماء فبكى و قال: و

ما عبادتكم عند عبادتنا ان في السماء لملائكة قياما لا يجلسون أبدا و سجودا لا يرفعون أبدا و ركعا لا يقومون أبدا يقولون: «ربنا ما عبدناك حق عبادتك». فبكى ذو القرنين ثم قال: يا رفائيل اني أحب أن أعمر حتى أبلغ عبادة ربي حق عبادته. قال: و تحب ذلك؟ قال: نعم قال: فان لله عينا تسمى عين الحياة من شرب منها شربة لم يمت أبدا حتى يكون هو الذي يسأل ربه الموت قال ذو القرنين: فهل تعلم موضعها. قال: لا غير إنا نتحدث في السماء ان لله ظلمة في الأرض لم يطأها انس و لا جان فنحن نظن ان تلك العين في تلك الظلمة فجمع ذو القرنين علماء الأرض فسألهم عن عين الحياة فقالوا: لا نعرفها. قال: فهل وجدتم في علمكم ان لله ظلمة؟ فقال عالم منهم: لم تسأل عن هذا فاخبره فقال: اني قرأت في وصية آدم ذكر هذه الظلمة و انها عند قرن الشمس. فتجهز ذو القرنين و سار ١٢ سنة الى أن بلغ طرف الظلمة، فاذا هي ليست بليل و هي تفور مثل الدخان فجمع العساكر و قال: اني اريد أن أسلكها فمنعوه فسأله العلماء الذين معه أن يكف لئلا يسخط الله عليهم فابى فانتخب من عسكره ٦٠٠٠ رجل على ٦٠٠٠ فرس انثى بكر و عقد للخضر على مقدمته فى الفي رجل، الخضر بين يديه و قد عرف ما يطلب و كان ذو القرنين يكتمه ذلك فبينما هو يسير إذ عارضه واد فظن ان العين في ذلك الوادي فلما أتى شفير الوادي استوقف أصحابه و توجه فاذا هو على حافة عين من ماء فنزع ثيابه فاذا ماء أشد بياضا من اللبن و أحلى من الشهد فشرب منه و توضأ و اغتسل ثم خرج فلبس ثيابه و توجه و مرّ ذو القرنين فأخطأ الظلمة.

و فيه عن الثعلبي ص٤٣٢: يقال ان الخضر لا يموت إلا فى آخر الزمان عند رفع القرآن! و قال النووي في تهذيبه: قال الأكثرون من العلماء انه حي موجود بين أظهرنا و ذلك متفق عليه عند الصوفية و أهل الصلاح و المعرفة

و حكايتهم في رؤيته و الاجتماع معه و الأخذ عنه و سؤاله و جوابه و وجوده في المواضع الشريفة و مواطن الخير اكثر من أن تحصى و أشهر من أن تذكر. و قال أبو عمرو بن الصلاح في فتاويه: هو حي عند جماهير العلماء و الصالحين و العامة منهم.»[1]

«در اصابة (ج۱، ص۴۳۰) به اسنادش از محمدبن‌اسحاق و بعضی از اهل کتاب نقل می‌کند: او نبی بوده و برای قومش مبعوث شده است. پس او را پذیرفتند. ابوالحسن رمانی نیز این قول را پذیرفته است. سپس ابن‌جوزی[2] پذیرفته است. ثعلبی[3] می‌گوید: همه می‌گویند خضر، نبی است و عمر طولانی دارد و از دیدگان پنهان است.»[4] از آنچه بر نبوت خضر علیه‌السلام به آن استدلال شده این روایت است:

«حضرت موسی علیه‌السلام - هنگامی که خضر علیه‌السلام را ملاقات کرد – به او گفت: «سلام بر تو ای خضر» پس خضر گفت: «و سلام بر تو ای موسی.» او گفت: «از کجا دانستی که من موسی هستم؟» خضر گفت: «از همان جا که تو فهمیدی من خضر هستم.» در تفسیر نیشابوری که در حاشیه تفسیر طبری بوده نقل شده است: روایت شده چون موسی به خضر رسید گفت: «سلام بر

---

۱. طبسی نجفی، محمدرضا، *الشیعة و الرجعة*، ج۱، ص۳۰۳.

۲. ابن‌جوزی (صاحب *المنتظم، النجوم الزاهرة، الموضوعات و صفة الصفوة*) بسیار متعصب بوده است. تعصب او در کتاب *صفة الصفوة* آشکار می‌شود؛ به‌طوری که شرح‌حال هر فرد مجهولی را می‌آورد، اما شرح‌حال امام کاظم علیه‌السلام و ائمه بعد را نمی‌آورد. او نوه‌ای به نام سبط بن‌جوزی دارد که رسما می‌گوید جد من اشتباه کرده و او را محکوم می‌کند.

۳. ثعلبی صاحب *تفسیر الکشف و البیان*، انسان متعصب و بسته‌ای نیست.

۴. علت اینکه ائمه علیهم‌السلام به حضرت خضر علیه‌السلام استناد می‌کنند همین است که عمر طولانی دارد و از چشم‌ها پنهان است.

تو» پس خضر گفت: «سلام بر تو ای نبی بنی‌اسرائیل» پس موسی گفت: «از کجا شناختی؟» خضر گفت: «از همان کسی که تو را به نزد من فرستاد.»

«اما سبب طول عمر او: پس به تحقیق در اصابة (ج۱، ص۴۳۱) ذکر شده است به مثل آنچه از حافظ کراچکی در کنزالفوائد ذکر کردیم و به اسنادش از معتمربن سلیمان از امام باقر از امام سجاد علیهما السلام که سؤال شد از ذی‌القرنین؛ پس فرمود: «او بنده‌ای از بندگان خداوند و صالح بود و در پیشگاه خداوند دارای منزلت بزرگ بود. ذوالقرنین از مشرق تا مغرب را مالك شد. دوستی از فرشته‌ها داشت به نام «رفائیل» که به دیدن او می‌آمد. يك روز ذوالقرنین در میان گفت‌وگو گفت: «ای رفائیل از عبادت خودتان در آسمان برای من باز گو.» گفت: «ای ذوالقرنین عبادت شما در برابر عبادت ما چه ارزشی دارد؟ در آسمان فرشته‌هایی هستند که همیشه ایستاده‌اند و نمی‌نشینند. برخی پیوسته به سجده روند و سر بر ندارند. برخی نیز در رکوع هستند و هرگز بلند نمی‌شوند و مي‌گویند: «پروردگارا حق عبادت و بندگی تو را ادا نکردیم.»

ذوالقرنین گریه سختی کرد و گفت: «من مي‌خواهم زنده بمانم، تا حق عبادت پروردگارم را ادا کنم.» رفائیل، گفت: «راستی این را مي‌خواهی؟» گفت: «آری» رفائیل گفت: «خدا در زمین چشمه‌ای به نام چشمه زندگی دارد که هر کسی که از آن بنوشد، نمیرد تا خودش از خدا مرگش را بخواهد.» ذوالقرنین گفت: «شما جای آن چشمه را مي‌دانید؟» گفت: «نه، ولی در آسمان گویند: خدا را در زمین ظلماتی است که پای آدمی و پری به آن نرسیده و ما می‌پنداریم که آن چشمه در آن ظلمت است.»

ذوالقرنین همه علما را جمع کرد و از آن چشمه از آن‌ها سؤال کرد. همه گفتند: «نمی‌شناسیم.» به آنها گفت: «شما در کتب خدا و احادیث انبیا و

گفتار علمای پیش از خود یافتید که خدا در زمین چشمه‌ای به نام چشمه زندگی دارد؟» یکی از آنها گفت: «برای چه از این سؤال می‌کنی؟» پس به او خبر داد. گفت: «من در وصیت‌نامه آدم علیه‌السلام یافتم که خدا در زمین ظلمتی آفریده که نزد قرن خورشید است.» پس ذوالقرنین نیروها را بسیج کرد و دوازده سال به‌سوی مشرق رفت تا به گوشه تاریکی رسید. او تاریکی‌ای دید که تاریکی شب نبود؛ مثل دخان از آن چشمه آب می‌جوشید. همه لشکرش را گرد آورد و گفت: «مي‌خواهم وارد این ظلمت شوم.»

پس او را از این کار منع کردند. علمایی که همراه او بودند از او خواستند که از این تصمیم خودداری کند تا خدا بر آن‌ها خشم نکند. ولی از رأی آنان پیروی نکرد و از لشکرش شش هزار مرد بر شش هزار اسب انتخاب کرد و خضر را با دو هزار نیرو پیش‌قراول قرار داد. خضر فهمید که ذوالقرنین دنبال چه چیزی است و آن را کتمان می‌کند. او به نقطه‌ای رسید و حدس زد که همان‌جا باشد. چون لبه آن درّه ایستاد، به اصحابش دستور توقف داد و خود داخل رفت. آن لبه کنار همان چشمه بود. پس لباس‌هایش را درآورد و داخل آب شد. آن آب از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر بود. از آن نوشید و وضو گرفت و غسل کرد. سپس خارج شد و لباس‌هایش را پوشید و برگشت. ذوالقرنین عبور کرد اما ظلمت را نیافت.»

از ثعلبی (ص۴۳۲) چنین نقل شده است: «گفته شده است که خضر نمی‌میرد مگر در آخرالزمان هنگام رفع قرآن.»

البته رفع قرآن چهل روز قبل از قیامت است که دیگر عالم تکلیف نبوده و زمان آماده‌شدن مقدمات بعث و نشور است.

نووی در کتاب تهذیب گفته است: «اکثر علما گفته‌اند که خضر زنده و موجود است و در بین ما است. نزد صوفیه و اهل صلاح و معرفت مورداتفاق

است و قصه‌هایی راجع به دیدن او و ملاقات با او و گرفتن چیزی از او و سؤال و جواب از او و وجود او در مکان‌های شریف و مواطن خیر اکثر از آنچه شمارش شود و اشهر از اینکه ذکر شود، است.» ابوعمرو بن صالح در فتاوایش گفته است: «او زنده است به نظر جمهور علما و صالحان و عامه آن‌ها.»[1]

۱.مروج طبسی، محمدرضا، *الشیعه و الرجعه*، ج۱، ص۳۰۳.

جلسه چهارم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری (حضرت خضر علیه السلام)

مقدمه

روایات درباره حضرت خضر علیه السلام را بیان کرده و شخصیت ایشان را موردبررسی قرار دادیم. ایشان در کتب اهل‌سنت خیلی مطرح است. او در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف (البته اهل‌سنت تعبیر به غیبت نمی‌کنند) تا قبل از قیامت، تا قبل از خروج یأجوج و مأجوج، هر شب کنار همان سدی که ذوالقرنین بنا کرد، ملاقات دارد.

حیات خضر علیه السلام در روایات و کتب عامه

روایت دوم

«عن انس بن مالک قال: الخضر في البحر، و إلياس في البرّ، يجتمعان كلّ ليلة عند الرّدم الّذي بناه ذو القرنين بين النّاس و بين يأجوج و مأجوج، و يحجّان كلّ سنة، و يشربان من زمزم شربة تكفيهما إلى قابل، طعامهما ذلك.»[1]

---

۱. *معجم الأحاديث الإمام المهدي* عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج۲، ص۳۳۷.

انس‌بن‌مالک گوید:[1] «مسکن خضر علیه‌السلام دریا است و مسکن الیاس خشکی است.[2] هر شب نزد سدی که ذوالقرنین بین مردم و بین یأجوج و مأجوج بنا کرد، ملاقات می‌کنند و هر سال حج به‌جا می‌آورند و از آب زمزم می‌نوشند که آن دو را تا سال بعد کفایت می‌کند. طعام آن دو هم همان آب است.»

منابع روایت:

۱. مسند الحارث بن أبي أسامة؛ البته این مسند امروزه در دسترس نیست. این روایت را کنزالعمال به نقل از مسند حارث‌بن‌ابی‌اسامه نقل می‌کند.

۲. فردوس الاخبار، دیلمی همدانی، شیرویه‌بن‌شهرداربن‌شیرویه، (ج۲، ص۲۰۲، ح۳۰۰)، به‌صورت مرسل از انس‌بن‌مالک نقل می‌کند و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت نمی‌دهد.

۳. إتحاف الخيرة المهرة، البوصيری، احمدبن‌ابی‌بکربن‌اسماعیل، (ج۹، ص۱۸۷، ح۸۷۹۵)، همراه با ارائه سند و کمی اختلاف: «إنّ الخضر في البحر و اليسع في البرّ.»

٤. الزهر النضر (مجموعة الرسائل المنيرية) (ج۲، ص۲۰۱)، همان متن إتحاف است؛ البته با کمی تفاوت: «يعتمران» بدل «أو يجتمعان».

٥. کنز العمّال فی سنن الاقوال و الافعال، متقی هندی، علاء الدین، علی‌بن‌حسام (ج۱۲، ص۷۱، ح۳٤۰٤۷) عن الحارث، و فیه: «و يعتمران كلّ

---

۱. در بعضی روایات نقل انس از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است و در بعضی نقل از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ندارد.

۲. طبق این نقل معلوم می‌شود که خضر علیه‌السلام همان الیاس نیست.

عام».

٦. البرهان على وجود صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه الشريف، العاملي، السيّد محسن الأمين (ص١٤) به‌صورت مرسل از انس نقل می‌کند و نص آن همان نص الزهر النضر است.

٧. معجم احاديث الامام المهدی عجل الله تعالى فرجه الشريف، جمعی از نویسندگان، ج٢، ص٣٣٧.

بررسی سند روایت

حارث‌بن‌ابی‌اسامه

نظر فرزند مامقانی:

به‌هیچ‌وجه نامی از ایشان در کتب رجالی متقدم برده نشده است؛ تنها فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

«لم يرد فيه التوثيق. الحارث بن أبي أسامة التميمي جاء في فهرست الشيخ الطوسي: ١٢١ برقم ١٠٧ (الطبعة الحيدرية)، في ترجمة علي بن محمّد المدائني العامّي، بسنده: ...عن ابن كامل، عن الحارث بن أبي أسامة، عنه... و ذكر في أمالي الشيخ: ٢٤٠ حديث ٤٢٤، بسنده: ...عن محمد ابن إبراهيم، عن الحارث بن أبي اسامة، عن المدائني... و في أمالي الشيخ الطوسي ٢ / ٣ الجزء الرابع عشر (طبعة مطبعة النعمان، و في طبعة مؤسسة البعثة: ٣٨٩ حديث ٨٥٤)، بسنده: ...و جاء أيضا في صفحة: ٣٨٢ حديث ٨٢٤: الحارث بن محمد بن أبي اسامة، و كذلك في صفحة: ٣٨٥ حديث ٨٣٧، و صفحة: ٣٩٣ حديث ٨٦٨. و جاء أيضا في توحيد الصدوق: ٣٧٧ حديث ٤، و كذلك في (الأربعون حديثا) لمنتجب الدين

بن بابویه: ۵۵ حدیث ۲۷، و حلیة الأبرار ۲۴۱/۱، المعنون من رواة العامّة، و اختلفوا فیه؛ حیث ضعّفه بعض و وثّقه آخرون.»[۱]

«حارث‌بن‌ابی‌اسامه هیچ توثیقی ندارد. نام او در فهرست شیخ طوسی در صفحه ۱۲۱ در شرح حال علی‌بن‌محمد مدائنی آمده است. در امالی شیخ طوسی در صفحه ۲۴۰ در ضمن سندی آمده است. در امالی شیخ طوسی جلد ۲، صفحه ۳ نام او به‌عنوان سند آمده است. در توحید صدوق صفحه ۳۷۷ نام او در سندی آمده است. همچنین در منتجب الدین ابن‌بابویه و در حلیة الابرار در سندی نام او آمده است. ایشان از روات عامی است و در او اختلاف کرده‌اند؛ بعضی او را تضعیف و بعضی توثیقش کرده‌اند.»

نظر علمای عامه نسبت به حارث‌بن‌ابی اسامه

ذهبی (۷۴۸ق) می‌گوید: «الحافظ،[۲] الصدوق، العالم، مسند العراق،[۳] صاحب المسند المشهور[۴].»[۵] او مورد اختلاف است.

ابن‌حبان (۸۸۳ق) او را جزو ثقات نقل کرده است.

دارقطنی (۳۸۵ق) گفته است: صدوق است.

ابن‌حزم (۴۵۶ق) گفته است: ضعیف است.

---

۱. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، ج۱۷، ص۳۳.

۲. کسی است که لااقل صدهزار حدیث با سند حفظ باشد.

۳. کسی است که حدیث را با سند نقل کند، خواه سند آن را نیز بفهمد یا آنکه با سند آشنایی نداشته باشد.

۴. مسندنویسی یعنی نوشتن روایات برمبنای اصحاب. مسند حارث نه برمبنای ابواب و نه بر مبنای اصحاب نوشته شده است؛ بلکه به‌هم‌ریخته است.

۵. ذهبی، شمس الدین، *سیر اعلام النبلاء*، ج۳، ص۳۸۸.

بعضی گفته‌اند: «لا بأس بالرجل و أحادیثه علی الإستقامة؛ اشکالی بر او نیست و احادیث او مستقیم است.»

سپس ذهبی می‌گوید:

«و هو الذی روی کتاب العقل، ذنبه اخذه علی الروایة و لعله کان محتاجا.»

مشکل او این بود که بر درسش پول می‌گرفت و شاید او محتاج بوده است. مشکل دیگر او فقر او بوده است، او گفته بود که من شش دختر دارم که کوچک‌ترین آن‌ها شصت سال عمر دارد؛ هیچ کدامشان را شوهر ندادم چون فقیر بودم و کسانی نیز که می‌آمدند فقیر بودند و کراهت داشتم که عیالم را زیاد کنم؛ سی سال است که کفنم را به میخ آویزان کردم و ترسیدم که اگر کفنم را آماده نکنم بعد از مرگم، کفنم را به من ندهند.

این شخص بین عامه مشکل دارد. بعضی او را تضعیف کرده‌اند. در کتب شیعه نیز به او اشاره‌ای نشده است. البته بخشی از متن روایت در روایات ما وجود دارد. در روایت امام رضا علیه‌السلام - که سند آن را تصحیح کردیم - نیز چنین آمده بود که حضرت خضر علیه‌السلام هر سال به حج می‌رود. در مورد بخش دیگر روایتش نیز مانعی از پذیرش آن نیست؛ چون برخلاف اعتقادات ما نیست؛ بلکه روایت‌های دال بر طول عمر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را تأیید می‌کند.

امّا اگر مدرک روایت را فردوس الاخبار قرار دهیم، آن را به‌صورت مرسل از انس نقل کرده است.

مرحوم کشی به نقل از امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «ثلاثة یکذبون علی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله منهم انس بن مالک؛ سه نفر هستند که به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دروغ نسبت می‌دهند، یکی از آنان انس بن مالک است.»

یعنی اگر روایت مسند نیز بود مشکل آن حل نمی‌شد، چه رسد به اینکه به‌صورت مرسل از انس نقل شده است. البته انس نزد عامه جایگاه ویژه‌ای دارد و تعداد روایات او بیش از دو هزار روایت است.

روایت سوم

«يأتي الدجّال و هو محرّم عليه أن يدخل نقاب المدينة، فيخرج إليه رجل يومئذ هو خير النّاس أو من خيرهم، فيقول: أشهد أنّك الدجّال الّذي حدّثنا رسول الله صلى الله عليه وآله حديثه. فيقول الدجّال: أرأيتم إن قتلت هذا ثمّ أحييته أتشكّون في الأمر؟ فيقولون: لا، فيقتله ثمّ يحييه، فيقول حين يحيى: و الله ما كنت قطّ أشدّ بصيرة فيك منّي الآن. قال: فيريد قتله الثّانية فلا يسلّط عليه. قال معمر: و بلغني أنّه يجعل على حلقه صفيحة من نحاس، و بلغني أنّه الخضر الّذي يقتله الدجّال ثمّ يحييه.»[21]

ابوسعید خدری از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل می‌کند که آن حضرت حدیثی طولانی درباره دجال فرمودند که بیان ایشان پیرامون دجال این است: «هنگامی که دجال ظهور می‌کند به همه جا می‌رود؛ اما کوچه‌های مدینه بر او حرام است که داخل آنها شود. پس مردی در برابر او خروج می‌کند که او بهترین انسان‌ها یا از بهترین انسان‌ها است. پس می‌گوید: شهادت می‌دهم که تو دجال هستی؛ همان کسی که پیامبر صلى الله عليه وآله حدیث او را برای ما نقل کردند. دجال می‌گوید: اگر من این را کشتم سپس او را زنده کردم، باز هم شک می‌کنید که من خدای شما هستم؟ می‌گویند: نه، این کار را بکن تا برای ما مسلّم شود.

---

۱. جمعی از نویسندگان، *معجم الأحاديث الإمام المهدي* عليه السلام، ج۳، ص۱۸۳.

۲. این روایت تأییدکننده اعتقاد شیعه به رجعت است که در کتب دست اول عامه با مدارک محکم و زیاد آمده است.

پس او را می‌کشد، سپس او را زنده می‌کند. پس هنگامی که زنده می‌شود، می‌گوید: اگر قبلا کمی شک‌وتردید در دجال‌بودن تو داشتم، الان دیگر شکی ندارم که تو همان دجال هستی. گفت: پس اراده می‌کند که دوباره او را بکشد، ولی دیگر توان آن را ندارد. معمر (راوی حدیث) می‌گوید: به من رسیده که او با قصد خفه کردنش آهن به حلقش می‌گذارد. به من رسیده است که او خضر علیه‌السلام است که دجال او را می‌کشد، سپس زنده می‌کند.»

از این روایت استفاده می‌شود که حضرت خضر علیه‌السلام زنده است و زمانی که دجال می‌آید توسط او کشته و دوباره زنده شده و حیات او ادامه پیدا می‌کند.

منابع روایت:

۱. المصنّف، الحميري اليماني الصنعاني، عبدالرزاق بن همام بن نافع، ج۱۱، ص۳۹۳.

۲. الفتن، نعیم بن حمّاد، ج۲، ص۵۵۱، ح۱۵۴۷، از المصنّف.

۳. مسند، احمدبن حنبل، ج۳، ص۳۶، از المصنّف.

٤. صحیح بخاری، ج۹، ص۷٦.

٥. صحیح مسلم، ج٤، ص۲۲٥٦، همان متن المصنف.

٦. کشف الغمة، اربلی، علی‌بن‌عیسی، ج۳، ص۲۹۱، نقل شده از صحیح مسلم.

۷. زهرة المقول، الشدقمي الحسيني، السيد بدرالدين بن حسن بن علی، ص٦۹، نقل شده از صحیح مسلم.

۸. بحارالأنوار، مجلسی، محمدباقر، ج٥۱، ص۹۸، نقل شده از صحیح

مسلم.

این روایت را منابع زیادی از عامه نقل کرده‌اند، امّا از شیعه کسی آن را نقل نکرده است. سه منبعی نیز که آن را نقل کرده‌اند از صحیح مسلم آورده‌اند.

بررسی سند روایت

عبدالرزاق

عبدالرزاق به نظر ما ایرادی ندارد و نزد عامه نیز موثق است.

زهری

زهری از نظر ما بسیار مشکل دارد. او «مندیل الامراء» (دستمال حاکمان) بود و جنایات، خلاف‌کاری‌ها و اشتباهات خلفا را توجیه کرده و بر آنها روپوش می‌گذاشت. وی در کتمان فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام تعمد داشته است. یکی از نوادگان جعفر طیار در شام می‌خواست روایتی را از زنی نقل کند، زهری به او می‌گوید: «از او نقل نکن، او خواهر من است، او خرفت است.» خواهرش به او می‌گوید: «من خرفت هستم یا تو که فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام را کتمان کردی؟» در کتاب المجروحین ابن‌حبان چنین نقل شده است: «به‌هیچ‌وجه معهود نیست که زهری یا انس‌بن‌مالک روایتی در فضیلت امیرالمومنین علیه‌السلام نقل کنند.»[1]

پس روایت مزبور مشکل زهری را دارد. البته منعی از پذیرش متن این روایت نیست؛ زیرا شواهد دیگری نیز دارد. البته اگر شواهد دیگری بر آن نبود، نمی‌توانستیم به‌راحتی آن را بپذیریم.

---

۱. ابن حبان، *المجروحین*، ج۱، ص۲۵۸.

مفاد آن نیز این است که خضر علیه‌السلام تا زمان دجال زنده است. در بعضی از نصوص و کلمات علمای ما گفته شده است که دجال ده روز قبل از ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خارج می‌شود. البته در بحث‌های قبل اشاره کردیم که اصلا در روایات ما برای دجال اعتبار و اهمیتی قائل نشده‌اند. آنچه در مورد او نقل شده از منابع اهل‌سنت است. دجال به نظر ما شخصی است که جریانی از شرک و نفاق پشت سر او است.

جلسه پنجم

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (حضرت خضر علیه‌السلام)

مقدمه

گفته شد که در روایات ما در موارد متعددی به حضرت خضر علیه‌السلام اشاره شده است. گاهی راز غیبت به راز کارهای ایشان تشبیه شده است؛ یعنی همان‌طور که راز آن کارها بعد از اینکه خضر خواست جدا شود، تبیین شد، راز غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز بعد از ظهور کشف می‌شود. گاهی غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف به غیبت خضر علیه‌السلام تشبیه شده است. او با ائمه علیهم‌السلام ملاقات داشته، با لباس‌های مبدل نزد ایشان می‌آمده و سؤالاتی را مطرح می‌کرده و جواب می‌گرفته است. وقتی نیز از در بیرون می‌رفته، ناپدید می‌شده است. امام علیه‌السلام می‌فرمودند: «ببینید او کجا رفت؟» می‌گفتند: «او غیبش زد.» امام علیه‌السلام می‌فرمودند: «او برادرم خضر بود.»

حضرت خضر علیه‌السلام و مهدویت

روایت چهارم

«و عن أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري، قال: دخلت على أبي محمّد الحسن بن عليّ عليهما السّلام و أنا اريد أن أسأله عن الخلف من بعده،

فقال لي مبتدءا: يا أحمد بن إسحاق، إنّ الله تبارك و تعالى لم يخلّ الأرض منذ خلق آدم عليه السّلام و لا يخلّيها إلى أن تقوم السّاعة من حجّة لله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض، و به ينزّل الغيث، و به يخرج بركات الأرض. قال: فقلت له: يا ابن رسول الله فمن الإمام و الخليفة بعدك؟ فنهض عليه السلام مسرعا فدخل البيت، ثمّ خرج و على عاتقه غلام كأنّ وجهه القمر ليلة البدر، من أبناء الثلاث سنين.

فقال: يا أحمد بن إسحاق لو لا كرامتك على الله عزّ و جلّ و على حججه ما عرضت عليك ابني هذا، إنّه سميّ رسول الله صلى الله عليه و آله و كنيّه، الّذي يملؤ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما. يا أحمد بن إسحاق مثله في هذه الأمّة مثل الخضر عليه السلام، و مثله مثل ذي القرنين، و الله ليغيبنّ غيبة لا ينجو فيها من الهلكة إلّا من ثبّته الله عزّ و جلّ على القول بإمامته، و وفّقه فيها للدّعاء بتعجيل فرجه. فقال أحمد بن إسحاق: فقلت له: يا مولاي فهل من علامة يطمئنّ إليها قلبي؟ فنطق الغلام عليه السّلام بلسان عربّي فصيح فقال: أنا بقيّة الله في أرضه، و المنتقم من أعدائه، فلا تطلب أثرا بعد عين يا أحمد بن إسحاق.

فقال أحمد بن إسحاق: فخرجت مسرورا فرحا، فلمّا كان من الغد عدت إليه فقلت له: يا ابن رسول الله لقد عظم سروري بما مننت به عليّ، فما السنّة الجارية فيه من الخضر و ذي القرنين؟ فقال: طول الغيبة يا أحمد. قلت: يا ابن رسول الله و إنّ غيبته لتطول؟ قال: إي و ربّي حتّى يرجع عن هذا الأمر أكثر القائلين به، و لا يبقى إلّا من أخذ الله عزّ و جلّ عهده لولايتنا، و كتب في قلبه الإيمان و أيّده بروح منه. يا أحمد بن إسحاق: هذا أمر من أمر الله، و سرّ من سرّ الله، و غيب من غيب الله، فخذ ما آتيتك و اكتمه و كن من

الشّاكرين، تكن معنا غدا في علّيّين.»[1]

«از احمدبن‌اسحاق‌بن‌سعد اشعری منقول است که گفت: «بر حضرت ابومحمد، حسن‌بن‌علی عسکری علیه‌السلام وارد شدم و تصمیم داشتم درباره جانشین بعد از خودش سؤال کنم. پس خود آن حضرت سخن را آغاز کرد و فرمود: ای احمدبن‌اسحاق، به‌درستی که خداوند - تبارك و تعالی - از هنگام خلقت آدم و نیز تا هنگام برپایی قیامت زمین را هیچ‌گاه از حجّت خود بر خلق خالی نگذاشته و نخواهد گذاشت.[2] به‌وسیله حجّت الهی بلا را از اهل‌زمین دور می‌سازد و به [برکت] او باران فرومی‌بارد و به‌خاطر او برکات زمین را برمی‌آورد.

پرسیدم: یابن‌رسول‌الله، پس امام و خلیفه بعد از شما کیست؟ برخاست و با عجله به اندرون خانه رفت. سپس بیرون آمد در حالی که کودکی سه ساله که صورتش مانند ماه شب چهارده بود بر شانه داشت. آن‌گاه فرمود: ای احمدبن‌اسحاق، اگر بر خداوند - عزوجلّ - و حجّت‌هایش عزیز نبودی این فرزند را به تو نشان نمی‌دادم. او هم‌نام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و هم‌کنیه آن جناب است که زمین را پر از قسط و عدل کند در حالی که از جور و ظلم پر شده باشد. ای احمدبن‌اسحاق، مثل او در این امّت مثل خضر و ذوالقرنین است. به خدا سوگند، او غیبتی خواهد داشت که در آن از هلاکت نجات نمی‌یابد مگر آن که خداوند —عزوجل - او را به اقرار و اعتقاد به امامتش

---

۱. ابن‌بابویه، محمدبن‌علی، *کمال الدین و تمام النعمة*، ج۲، ص۳۸٤. جمعی از نویسندگان، *معجم الأحادیث الإمام المهدی* عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ج٦، ص۸۹.

۲. پس آنچه گفته شده است که صدسال بعد از امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هرج و مرج می‌شود یا اینکه بعد از ایشان مهدی‌های متعددی می‌آیند، صحیح نیست؛ زیرا نه زمین لحظه‌ای از حجت خداوند خالی می‌ماند؛ و نه اینکه ۲٤ امام خواهیم داشت. نعوذ بالله.

ثابت قدم داشته و به دعاکردن برای تعجیل فرجش توفیق دهد.

احمدبن‌اسحاق می‌گوید: عرضه داشتم: آیا نشانه‌ای هست که قلبم به آن اطمینان و آرامش یابد؟ پس آن کودك با زبان عربی فصیح سخن گفت و فرمود: من بقیة‌الله در زمین او و انتقام‌گیرنده از دشمنان او هستم. پس از دیدن عین، دنبال اثر و نشانه مگرد، ای احمدبن‌اسحاق.

احمدبن‌اسحاق گوید: پس خوشحال و مسرور بیرون آمدم. چون روز بعد شد، دوباره به خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم: یابن‌رسول‌الله، من به آنچه بر من منّت گذاشتی خیلی خوشحالم. پس روشی که در او از خضر و ذوالقرنین جاری است، کدام است؟ فرمود: ای احمد، طول غیبت. گفتم: یابن‌رسول‌الله، بی‌تردید غیبت او طولانی خواهد شد؟ فرمود: آری. سوگند به پروردگارم تا جایی که بیشتر کسانی که معتقد به این امر هستند از آن برگردند و باقی نمی‌ماند مگر کسی که خداوند –عزوجل- از او برای ولایت ما پیمان گرفته باشد و ایمان را در قلبش بنویسد و او را به روحی از جانب خود تأیید فرماید. ای احمدبن‌اسحاق، این امری از امور الهی و سرّی از اسرار خداوند و غیبی از غیب‌الله است؛ پس بگیر آنچه به تو آموختم و آن را مخفی بدار و از شاکران باش که فردای قیامت با ما در علّیین خواهی بود.»

در روایات دیگر درباره حکمت یا علت غیبت و مخفی‌بودن علت آن، جهات مختلفی نقل شده است؛ از جمله: خالی‌شدن اصلاب کافران از مؤمنان، خوف، اراده خداوند به پیاده‌کردن سنت‌های پیامبران در حضرت مهدی ﷺ، رهابودن گردن ایشان از بیعت ظالمان، غضب خداوند بر مردم و امتحان خداوند. امّا این‌ها هیچ‌کدام علت تامه نیستند؛ بلکه تنها جزء العله یا حکمت هستند.

روایت پنجم

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْمَدَائِنِيُّ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه‌السلام يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ فَقُلْتُ وَ لِمَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ لِأَمْرٍ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ قُلْتُ فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ قَالَ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ حُجَجِ اللهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيمَا أَتَاهُ الْخَضِرُ عليه‌السلام مِنْ خَرْقِ السَّفِينَةِ وَ قَتْلِ الْغُلَامِ وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى عليه‌السلام إِلَى وَقْتِ افْتِرَاقِهِمَا يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللهِ تَعَالَى وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَكِيمٌ صَدَّقْنَا بِأَنَّ أَفْعَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَ إِنْ كَانَ وَجْهُهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ.»[1]

عبدالله بن فضل هاشمی چنین نقل کرده است: «از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: صاحب الامر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف غیبتی دارد که از آن ناچار است؛ [و در پی آن] هر باطل‌جویی در آن به شك می‌افتد. گفتم: قربانت، چرا؟ فرمود: برای علتی که ما مأذون نیستیم آن را برای شما بیان کنیم. گفتم: حکمت در غیبت او چیست؟ فرمود: سبب حکمت در غیبت او همان سبب حکمت در غیبت حجت‌هایی از خداست که پیش از او بودند. به‌درستی که وجه حکمت در این‌باره منکشف نشود مگر پس از ظهورش. چنانچه وجه حکمت کارهای خضر عليه‌السلام از شکستن کشتی، کشتن پسربچه و

۱. ابن‌بابویه، محمدبن‌علی، *کمال الدین و تمام النعمة*، ج۲، ص۴۸۱.

برپاداشتن دیوار شکسته به موسی علیه‌السلام هویدا نشد، مگر بعد از آنکه از یکدیگر جدا شدند. ای پسر فضل، این امر امری از امور خدای تعالی و سرّی از اسرار او و غیبی از غیوب او است. چون دانستیم که خدای عزوجل، حکیم است، تصدیق داریم که همه افعال او حکیمانه است، اگرچه وجه آن برای ما منکشف نباشد.

روایت ششم

«عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفري، عن أبي جعفر الثاني علیه‌السلام، قال: أقبل أمير المؤمنين علیه‌السلام و معه الحسن بن علي علیهما‌السلام و هو متّكئ على يد سلمان، فدخل المسجد الحرام فجلس إذ أقبل رجل حسن الهيئة و اللباس، فسلّم على أمير المؤمنين علیه‌السلام فردّ علیه‌السلام، فجلس، ثمّ قال: يا أمير المؤمنين، أسألك عن ثلاث مسائل إن أخبرتني بهنّ علمت أنّ القوم ركبوا من أمرك ما قضي عليهم، و أن ليسوا بمأمونين في دنياهم و آخرتهم، و إن تكن الأخرى علمت أنّك و هم شرع سواء، فقال له أمير المؤمنين علیه‌السلام: سلني عمّا بدا لك... ثمّ قام فمضى، فقال أمير المؤمنين: يا أبا محمد، اتبعه فانظر أين يقصد، فخرج الحسن بن علي علیه‌السلام، فقال: ما كان إلا أن وضع رجله خارجا من المسجد فما دريت أين أخذ من أرض الله، فرجعت إلى أمير المؤمنين علیه‌السلام فأعلمته، فقال: يا أبا محمد أتعرفه؟ قلت: الله و رسوله و أمير المؤمنين أعلم، قال: هو الخضر عليه علیه‌السلام.»[1]

امام جواد علیه‌السلام فرماید: روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به همراهی امام حسن علیه‌السلام و

۱. *معجم الأحاديث الإمام المهدي* عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ج٤، ص٢٥٤.

سلمان فارسی در حالی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به دست سلمان تکیه کرده بود، آمدند و وارد مسجدالحرام شدند. هنگامی که آن حضرت نشست ناگهان مردی نیکومنظر و خوش‌لباس پیش آمد و به ایشان سلام کرد. ایشان نیز جوابش را داد. او نزد آن حضرت نشست و سپس عرض کرد: من از شما سه مسأله می‌پرسم، اگر آنها را درست جواب دادید می‌دانم مردم درباره امامت شما مرتکب خلافی شدند که من بر آنها حکم می‌کنم که در دنیا و آخرت خود ایمن نیستند و در خطرند. اگر وضع دیگری باشد می‌دانم که شما با آنها برابرید و فضیلتی بر آنها ندارید. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: از هر چه خواهی سؤال کن... . سپس برخاست و رفت. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: ای ابومحمد، دنبالش برو و ببین قصد کجا دارد. امام حسن علیه‌السلام دنبالش بیرون رفت. ایشان هنگامی که بازگشت فرمود: جز همان نبود که گامی بیرون مسجد گذاشت و دیگر ندیدم به کدام سرزمین خدا رفت. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: ای ابومحمد، آیا او را شناختی؟ گفتم خدا و رسول او اعلم‌اند و امیرالمؤمنین می‌داند. فرمود: او خضر علیه‌السلام بود.»

روایات درباره ملاقات‌هایی که حضرت خضر علیه‌السلام با ائمه علیهم‌السلام داشته، بسیار است؛ امّا ما به بیان همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

نتیجه:

طبق اعتقاد ما حضرت خضر علیه‌السلام تا دوران ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستند. ایشان در دوران غیبت یار و یاور امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌باشند؛ امّا نسبت به زمان ظهور مطلبی در مورد ایشان وجود ندارد و یا ما نیافتیم.

استدراک

درباره حضرت خضر علیه‌السلام از مرحوم والد نقل کردیم که اکثرا نظرشان براین است که ایشان از پیامبران الهی هستند. امّا روایتی در کمال الدین نقل شده که ظاهرآن این است که فلسفه وجودی و طول عمراو را مسئله دیگری، یعنی تقریب پذیرش طول غیبت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه می‌داند. امّا اینکه خود ایشان نبی باشد، گویا این روایت نبوت ایشان را زیرسؤال می‌برد.

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ حَاتِمٍ النَّوْفَلِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْكِرْمَانِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى الْوَشَّاءُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرٍ الْقُمِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرِ بْنِ سَهْلٍ الشَّيْبَانِيُ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَارِثِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَنْصُورٍ الْجَوَاشِنِي قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبُدَيْلِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبِي عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الصَّادِقِ علیه‌السلام... وَ أَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ أَعْنِي الْخَضِرَ علیه‌السلام فَإِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوَّةٍ قَدَّرَهَا لَهُ وَ لَا لِكِتَابٍ يُنَزِّلُهُ عَلَيْهِ وَ لَا لِشَرِيعَةٍ يَنْسَخُ بِهَا شَرِيعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَا لِإِمَامَةٍ يُلْزِمُ عِبَادَهُ الِاقْتِدَاءَ بِهَا وَ لَا لِطَاعَةٍ يَفْرِضُهَا لَهُ بَلَى إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يُقَدِّرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يُقَدِّرُ وَ عَلِمَ مَا يَكُونُ مِنْ إِنْكَارِ عِبَادِهِ بِمِقْدَارِ ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي الطُّولِ طَوَّلَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي غَيْرِ سَبَبٍ يُوجِبُ ذَلِكَ إِلَّا لِعِلَّةِ الِاسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عُمُرِ الْقَائِمِ عجل‌الله‌تعالی‌فرجه وَ لِيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللهِ حُجَّةٌ.»[1]

«و اما عبد صالح، خضر علیه‌السلام، پس خدای تبارك و تعالی به او عمر طولانی

۱. ابن‌بابویه، محمدبن‌علی، *کمال الدین و تمام النعمة*، ج۲، ص۳۵۲.

داد، نه به‌خاطر نبوّتی که برای او مقدّر نموده است؛ و نه برای کتابی که به او نازل خواهد کرد؛ و نه به‌خاطر شریعتی که با آن شریعت، پیامبران پیش از او را نسخ نماید؛ و نه برای امامتی که به بندگان خدا تبعیّت از آن را لازم و اطاعت از آن را واجب نماید؛ [بلکه] برای این بود که خدای تبارك و تعالی در سابقه علمش گذشته بود که برای قائم عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در ایّام غیبتش عمر طولانی خواهد داد و می‌دانست که بندگانش طول عمر او را انکار خواهند کرد. عمر عبد صالح (خضر علیه‌السلام) را طولانی کرد تا دلیلی بر پذیرفتن طول عمر قائم عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و بریدن حجّت عنادورزان شود که مردم را بر خدا حجّتی نباشد.»

از صدر این روایت نفی یا اثبات نبوت حضرت خضر علیه‌السلام استفاده نمی‌شود؛ امّا استفاده نفی نبوت ایشان از ذیل آن بعید نیست.

جلسه ششم

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)

مقدمه

بحث ما درباره اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری بود. عنوان اول که حضرت خضر علیه‌السلام بود، بیان شد. عنوان دوم که در ادامه در صدد بررسی آن هستیم، «ابدال» است. تعداد ابدال، طول عمر آنها، وضعیت جایگزینی آنها در صورت رحلت یکی از افراد، اینکه آیا در دوران غیبت کبری از یاران‌اند یا اینکه تنها وجود دارند و هنگام ظهور به امام ملحق می‌شوند؟ آیا در روایات ما به ابدال پرداخته شده یا عمده روایات مربوط به آن در کتب عامه است و تأکید هم بر شام می‌کنند؟ در روایات ما چقدر به ابدال پرداخته شده است؟ آیا از این کلمه در بین شیعه نیز سوءاستفاده شده است؛ همچنان که گروه‌های منحرفی مانند صوفیه بر شخصیت‌های خودشان تطبیق داده‌اند و عامه نیز به شامات و اموی‌ها بیشتر بها داده‌اند.

ابدال

درباره اینکه مراد از ابدال چه کسانی هستند، مرحوم مجلسی در بحارالانوار بابی را تحت عنوان «نادر فی أن الابدال هم الأئمه علیهم‌السلام» مطرح می‌کند. ایشان اصل ابدال را منکر نشده، ولی در مصداق آن حرف دارد. او

به استناد بعضی از روایات می‌گوید: «مصداق ابدال اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند.» امّا در ارتباط با ابدالی که در روایت (دعای) ام‌داود آمده، تفسیر دیگری داشته و مراد از ابدال در آن را اصحاب ائمه علیهم‌السلام می‌داند.

بیان اول:

«الإحتجاج رُوِيَ عَنِ الْخَالِدِ بْنِ الْهَيْثَمِ الْفَارِسِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ أَبْدَالًا فَمَنْ هَؤُلَاءِ الْأَبْدَالُ قَالَ صَدَقُوا الْأَبْدَالُ الْأَوْصِيَاءُ جَعَلَهُمُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَرْضِ بَدَلَ الْأَنْبِيَاءِ إِذْ رَفَعَ الْأَنْبِيَاءَ وَ خَتْمُهُمْ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله. بَيَانٌ ظَاهِرُ الدُّعَاءِ. الْمَرْوِيِّ مِنْ أُمِّ دَاوُدَ عَنِ الصَّادِقِ علیه‌السلام فِي النِّصْفِ مِنْ رَجَبٍ حَيْثُ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْحَمْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَ رَحِمْتَ وَ بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَ السُّعَدَاءِ وَ الشُّهَدَاءِ وَ أَئِمَّةِ الْهُدَى اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَبْدَالِ وَ الْأَوْتَادِ وَ السُّيَّاحِ وَ الْعُبَّادِ وَ الْمُخْلِصِينَ وَ الزُّهَّادِ وَ أَهْلِ الْجِدِّ وَ الِاجْتِهَادِ.» إلى آخر الدعاء يدل على مغايرة الأبدال للأئمة علیهم‌السلام لكن ليس بصريح فيها فيمكن حمله على التأكيد. و يحتمل أن يكون المراد به في الدعاء خواص أصحاب الأئمة علیهم‌السلام و الظاهر من الخبر نفي ما تفتريه الصوفية من العامة كما لا يخفى على المتتبع العارف بمقاصدهم علیهم‌السلام.»[1]

در کتاب احتجاج طبرسی آمده است: «هیثم فارسی گفت: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: مردم[2] معتقدند که در زمین ابدالی وجود دارد؛ این

---

۱. مجلسی، محمدباقر، *بحارالأنوار*، ج۲۷، ص۴۸.

۲. ناس (مردم) اشاره به عامه و اهل‌سنت دارد. گویا این فرهنگ در بین آن‌ها رایج بوده است که ابدالی روی زمین هستند.

ابدال چه کسانی هستند؟ فرمود: راست می‌گویند؛ ابدال همان اوصیا هستند. خداوند آنها را در زمین بدل و به‌جای انبیا قرار داده است؛ چون انبیا از دنیا رفته‌اند و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله خاتم است.»

توضیح: ظاهر دعایی که از ام‌داود از امام صادق علیه السلام نقل شده در نیمه رجب که می‌فرماید: «اللهم صل علی محمّد و آل محمّد اللهم صل علی الابدال و الاوتاد و السیاح و المخلصین و الزهاد و اهل الجد و الاجتهاد...» تا آخر دعا، حاکی از آن است که ابدال با ائمه علیهم السلام فرق دارند؛ ولی صراحت ندارد. ممکن است حمل بر تأکید شود؛ همچنین ممکن است منظور از ابدال در دعا خواص اصحاب ائمه علیهم السلام باشند. ظاهر خبر ادعای صوفیه اهل‌سنت را نفی می‌کند. چنانچه متتبع و محقق خود این مطلب را دریافت می‌کند (که ائمه علیهم السلام خود را ابدال می‌دانند).»

بیان دوم:

«روی الثعلبي بإسناده عن رجل من أهل عسقلان أنه كان يمشي بالأردن عند نصف النهار فرأى رجلا فقال يا عبد الله من أنت فجعل لا يكلمني فقلت يا عبد الله من أنت قال أنا إلياس قال فوقعت علي رعدة فقلت ادع الله أن يرفع عني ما أجد حتى أفهم حديثك و أعقل عنك قال فدعا لي بثمان دعوات يا بريا رحيم يا حنان يا منان يا حي يا قيوم و دعوتين بالسريانية فلم أفهمهما فرفع الله عني ما كنت أجد فوضع كفه بين كتفي فوجدت بردها بين ثديي فقلت له يوحى إليك اليوم قال منذ بعث محمد رسولا فإنه ليس يوحى إلي قال قلت له فكم من الأنبياء اليوم أحياء قال أربعة اثنان في الأرض و اثنان في السماء ففي السماء عيسى و إدريس عليهما السلام و في الأرض إلياس و الخضر عليهما السلام قلت كم الأبدال قال ستون رجلا

خمسون منهم من لدن عريش المصر إلى شاطئ الفرات و رجلان بالمصيصة و رجل بعسقلان و سبعة في سائر البلاد و كلما أذهب الله تعالى بواحد منهم جاء سبحانه بآخر بهم يدفع الله عن الناس البلاء و بهم يمطرون قلت فالخضر أنى يكون قال في جزائر البحر قلت فهل تلقاه قال نعم قلت أين قال بالموسم قلت فما يكون من حديثكما قال يأخذ من شعري و آخذ من شعره قال و ذاك حين كان بين مروان بن الحكم و بين أهل الشام القتال فقلت فما تقول في مروان بن الحكم قال ما تصنع به رجل جبار عات على الله عز و جل القاتل و المقتول و الشاهد في النار قلت فإني شهدت فلم أطعن برمح و لم أرم بسهم و لم أضرب بسيف و أنا أستغفر الله تعالى من ذلك المقام لن أعود إلى مثله أبدا قال أحسنت هكذا فكن فإني و إياه قاعدان إذ وضع بين يديه رغيفان أشد بياضا من الثلج فأكلت أنا و هو رغيفا و بعض آخر ثم رفع فما رأيت أحدا وضعه و لا أحدا رفعه و له ناقة ترعى في واد الأردن فرفع رأسه إليها فما دعاها حتى جاءت فبركت بين يديه فركبها قلت أريد أن أصحبك قال إنك لا تقدر على صحبتي قال إني خلق ما لي زوجة و لا عيال فقال تزوج و إياك و النساء الأربع إياك و الناشزة و المختلعة و الملاعنة و المبارءة و تزوج ما بدا لك من النساء قال قلت إني أحب لقاءك قال إذا رأيتني فقد رأيتني ثم قال لي إني أريد أن أعتكف في بيت المقدس في شهر رمضان ثم حالت بيني و بينه شجرة فوالله ما أدري كيف ذهب.»[1]

«ثعلبی به سند خودش از مردی از اهل عسقلان نقل می‌کند که نزدیک ظهر به طرف اردن حرکت می‌کرد. پس مردی را دید و به او گفت: ای بنده خدا، تو کیستی؟ هیچ جوابم را نداد. پس گفتم: ای بنده خدا، تو کیستی؟

۱. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، ج۱۳، ص۴۰۱.

گفت: من الیاس هستم. پس بدنم لرزید. سپس گفتم: از خداوند بخواه من تیزهوش شوم تا بتوانم مطالب را دریابم و چیزهایی که می‌گویی را بفهمم. پس برایم با هشت عنوان، دعا کرد: یا رحیم، یا حنان، یا منان، یا حیّ، یا قیّوم؛ و دو دعا به زبان سریانی کرد که من آن دو را نفهمیدم. پس دریافتم قوی شد. سپس دستش را بین دو شانه من گذاشت. در پی آن، اثرش را روی سینه‌ام یافتم.[1]

پس گفتم: امروز به تو وحی می‌شود؟ گفت: از زمانی که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به رسالت مبعوث شد، دیگر به من وحی نشد. گفتم: چه تعداد از انبیا امروز زنده هستند؟ گفت: چهار نفر؛ دو نفر در زمین و دو نفر در آسمان. پس در آسمان عیسی و ادریس علیهما‌السلام[2] و در زمین الیاس و خضر علیهما‌السلام[3] گفتم: چه تعداد ابدال هستند؟ گفت: شصت نفر که پنجاه نفر از آنان در عریش مصر تا رود فرات، دو نفر در مصیصه، یک نفر در عسقلان (فلسطین کنونی) و هفت نفر

---

۱. البته این کار از انبیا بعید نیست. از اولیا نیز بعید نیست، چه برسد به ائمه علیهم‌السلام. ذاذان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. او چیزی از قرآن نمی‌دانست. حضرت در گوش او چیزی فرمودند، در همان لحظه حافظ قرآن شد. ابن‌سائب کلبی می‌گوید: «بیماری‌ای برای من پیشامد کرد که همه‌چیز را فراموش کردم. خدمت امام باقر علیه‌السلام رفتم. یک لیوان آب که گویا در آن تربت حضرت اباعبدالله علیه‌السلام ریخته بود، به من دادند، علمم به من بازگشت.» این داستان را وقتی برخی عامه مانند ذهبی نقل می‌کنند با حقد و کینه آورده، آن را تکذیب کرده و می‌گوید: این غلو است. امّا همین‌ها این مطالب را برای افراد عادی خودشان نیز قائل‌اند. مرحوم امینی به کتاب کرامات الاولیاء، صفة الصفوة اشاره می‌کند که این حرف‌ها را حتی برای افراد مجهول قبول دارند؛ امّا نسبت به امامان شیعه اشکال کرده و نمی‌پذیرند. مرحوم اربلی می‌گوید: «با هم هستیم، تا کنار بارگاه موسی‌بن‌جعفر علیهما‌السلام می‌آید، امّا داخل نمی‌آید؛ ولی همین آقا سر مزار کسانی می‌رود که هیچ شناختی نسبت به او ندارد و می‌گوید: قطب من الاقطاب.»

۲. گویا اکثر اهل‌سنت برخلاف اکثر علمای شیعه قائل به حیات ادریس علیه‌السلام هستند.

۳. از این مطلب استفاده می‌شود که حضرت خضر علیه‌السلام نیز پیامبر است.

در سایر بلاد است. هر یک از آن‌ها که از دنیا برود، خداوند عزوجل کسی دیگر را جایگزین او می‌کند. خداوند عزوجل به برکت این‌ها بلا را از مردم دور می‌کند و باران به برکت آنان می‌آید (همانند این مضمون از امام رضا علیه‌السلام نیز نقل شده است.)

گفتم: پس خضر کجا است؟ گفت: در یکی از جزایر دریا است. گفتم: آیا با او ملاقات داری؟ گفت: بله. گفتم: کجا؟ گفت: در موسم حج. گفتم: آنجا چه می‌گویید؟ گفت: شعر می‌گوییم. گفت: این ملاقات هنگامی بود که بین مروان‌بن‌حکم و بین اهل‌شام جنگ بود. پس گفتم: نظر شما در مورد مروان‌بن‌حکم[1] چیست؟ گفت: چه‌کار داری به مردی که جبار و طغیانگر در برابر خداوند است. قاتل و مقتول و شاهد در آتش هستند. گفتم: من شرکت کردم امّا شمشیر نزدم و الان از این کارم استغفار می‌کنم که دیگر شرکت نکنم. گفت: احسنت! همین‌طور کن. می‌گوید: همین‌طور نشسته بودیم که ناگهان دو نان برایمان آوردند. آن‌ها را خوردیم. پس بدون اینکه کسی را ببینیم سفره جمع شد. او مرکبی داشت، چون خواست برود بدون اینکه اشاره کند، مرکب پیش او آمد. گفتم: می‌خواهم با تو باشم گفت: همراهی مرا نمی‌توانی. گفتم: من زن و فرزندی ندارم که منتظرم باشند. گفت: برو زن بگیر، امّا مواظب باش زن به یکی از این اوصاف چهارگانه نگیری: ناشزه و مختلعه و ملاعنه و مبارئه؛ و غیر آن از زنان را بگیر. گفتم: من دیدن تو را دوست دارم. گفت: هر وقت مرا دیدی، دیده‌ای. سپس گفت: من اراده کردم که در ماه رمضان در بیت‌المقدس معتکف شوم. پس بین من و او

۱. مروان‌بن‌حکم به امام حسن مجتبی علیه‌السلام تندی کرد؛ گفت: «شنیده‌ام تو ما را لعن می‌کنی.» امام فرمود: «من لعن نکردم، خدا تو را لعن کرد.»

درختی قرار گرفت. سپس به خدا قسم که ندیدم کجا رفت.»

این روایت مصاحبه‌ای بود که بین شخصی و حضرت الیاس علیه‌السلام واقع شده و راوی آن نیز معلوم نیست. ثعلبی نیز آن‌قدر نزد ما معتبر نیست که هر چیزی را که نقل کند، بپذیریم. ولی ما اقاریر آنان را قبول داریم. عامه قضیه ابدال را خیلی برجسته کرده‌اند و با این کار مصادیقی که خودشان آورده‌اند را بزرگ کرده‌اند.

جلسه هفتم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)

بیان سوم

نظر کفعمی

براساس بیان علامه مجلسی در بحارالانوار، کفعمی (۹۰۵ ق) در حاشیه مصباح چنین می‌فرماید:

«و قال الشيخ الكفعمي رحمه الله في هامش جنته عند ذكر دعاء أم داود، قيل إن الأرض لا يخلو من القطب و أربعة أوتاد و أربعين أبدالا و سبعين نجيبا و ثلاثمائة و ستين صالحا فالقطب هو المهدي ع و لا يكون الأوتاد أقل من أربعة لأن الدنيا كالخيمة و المهدي كالعمود و تلك الأربعة أطنابها و قد يكون الأوتاد أكثر من أربعة و الأبدال أكثر من أربعين و النجباء أكثر من سبعين و الصلحاء أكثر من ثلاث مائة و ستين و الظاهر أن الخضر و إلياس من الأوتاد فهما ملاصقان لدائرة القطب. و أما صفة الأوتاد فهم قوم لا يغفلون عن ربهم طرفة عين و لا يجمعون من الدنيا إلا البلاغ و لا تصدر منهم هفوات الشر و لا يشترط فيهم العصمة من السهو و النسيان بل من فعل القبيح و يشترط ذلك في القطب. و أما الأبدال فدون هؤلاء في المراقبة و قد تصدر منهم الغفلة فيتداركونها بالتذكر و لا يتعمدون ذنبا. و أما النجباء فهم

دون الأبدال. و أما الصلحاء فهم المتقون الموفون بالعدالة و قد يصدر منهم الذنب فيتداركونه بالاستغفار و الندم قال الله تعالى «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ»[1] جعلنا الله من قسم الأخير لأنا لسنا من الأقسام الأول لكن ندين الله بحبهم و ولايتهم و من أحب قوما حشر معهم.

و قيل إذا نقص أحد من الأوتاد الأربعة وضع بدله من الأربعين و إذا نقص أحد من الأربعين وضع بدله من السبعين و إذا نقص أحد من السبعين وضع بدله من الثلاثمائة و ستين و إذا نقص أحد من الثلاثمائة و ستين وضع بدله من سائر الناس.»[2]

کفعمی می‌فرماید: «گفته شده است:[3] به‌درستی که زمین از قطب، چهار نفر اوتاد، چهل نفر بدل، هفتاد نفر نجیب و سیصدوشصت نفر انسان‌های صالح و پاکدامن خالی نمی‌ماند. پس قطب، حضرت مهدی ﷺ است. اوتاد کمتر از چهار نفر نیست؛ چون دنیا مانند خیمه‌ای است و حضرت مهدی ﷺ مانند عمود آن خیمه و آن چهار اوتاد طناب‌های آن خیمه هستند. گاهی نیز ممکن است که اوتاد از چهار نفر بیشتر باشند. ابدال بیش از چهل، نجبا بیش از هفتاد و صالحان بیش از سیصدوشصت نفر هستند. گویا خضر و الیاس جزو اوتاد بوده، در نتیجه همیشه همراه حضرت مهدی ﷺ هستند.

---

۱. اعراف(۷)، ۲۰۱.

۲. مجلسی، محمدباقر، *بحارالأنوار*، ج۵۳، ص۳۰۱.

۳. نویسنده همان ابتدا نظر خود را می‌دهد؛ مبنی بر آنکه آنچه در مورد ابدال و غیره می‌گوید، در قالب «قیل» است.

امّا ویژگی‌های اوتاد: کسانی هستند که یک لحظه از یاد خداوند عزّوجل غافل نیستند. کار آن‌ها تنها ابلاغ است. نقاط ضعف و سیاهی که از بشر صادر می‌شود، از آن‌ها صادر نمی‌گردد (اصلا گناه نمی‌کنند). در آن‌ها عصمت از سهو و نسیان شرط نیست؛ بلکه عصمت از قبیح شرط است.[1] شرط عصمت تنها در مورد قطب است.[2]

امّا ابدال در مرتبه پایین‌تر از اوتاد هستند. آن‌ها گاهی از خداوند عزّوجل غافل می‌شوند؛ امّا به‌واسطه تذکر، تدارک می‌کنند و تعمد در انجام گناه ندارند. نجبا در مرتبه پایین‌تر از ابدال قرار دارند. صالحان انسان‌های باتقوایی هستند که موصوف به صفت عدالت هستند. [کسانی که در اطراف امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستند، پایین‌ترین آنان، بالاترین رتبه جامعه ما است.] ممکن است گاهی از آنان گناهی سر بزنند؛ پس به‌واسطه استغفار و پشیمانی، تدارک می‌کنند. خداوند تعالی می‌فرماید: «در حقیقت کسانی که [از خدا] پروا دارند چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند.

همچنین گفته شده است: چنانچه یکی از اوتاد (چهار نفر) از دنیا برود، یکی از ابدال (چهل نفر) را جایگزین او می‌کنند. چنانچه یکی از چهل نفر از دنیا برود، یکی از هفتاد نفر را جایگزین او می‌کنند. چنانچه یکی از هفتاد نفر از دنیا برود، یکی از سیصدوشصت نفر را جایگزینش می‌کنند. چنانچه

---

۱. در مورد حضرت زینب علیهاالسلام نگفته‌اند که رتبه ایشان رتبه عصمت است؛ ولی هرگز از آن بزرگوار نقاط ضعف و اشتباهاتی که از بشر سر می‌زند، سر نمی‌زد. البته مرحوم مامقانی تعبیر دیگری دارد که اگر گفتیم ایشان معصوم هستند، حرف گزافی نگفته‌ایم.

۲. در اینکه درباره اوتاد گفته شد عصمت شرط نیست، اشکال است؛ چون خضر - اگر پیامبر باشد - و الیاس معصوم هستند. مگر اینکه بگوییم در غیر آن دو شرط نیست.

یکی از سیصدوشصت نفر از دنیا برود، یکی از سایر مردم را جایگزین او می‌کنند.»

نظر علامه امینی

مرحوم علامه امینی درباره ابدال می‌فرماید:

«الابدال مصطلح جديد جاء به الأمويين محاولة منهم لذر الرماد فى أعين المسلمين، على أن الأمويين رجالا و نساء، إن لم نقل إنهم أفضل من أهل البيت و صحابة رسول الله فإنهم يوازونهم فى الفضل، و ذلک تلافيا للوضع الذى أوجدوه بقتلهم أصحاب رسول الله خصوصا ممن كانوا مع امير المؤمنين عليه السلام، و ان المسلمين سوف ينصرون و يرزقون و يمطرون بهؤلاء الأبدال، و عليه فان الخروج على الشام و أميرها سوف يرفع النصر و الرزق عن المسلمين. و قد انطلت هذه الحيلة على الكثير من بسطاء المسلمين و اعتقدوا بصحتها عند ما عاد معاوية من صلحه مع الإمام الحسن عليه السلام خطب بالناس و ذكرهم بنفسه و أعطى الإشارة المتفق عليها مع الوضاعين بعد سماعهم كلمة الأبدال و الشروع فى وضع الأحاديث هذه الفرية. و لقد نفى الكثير من العلماء صحة هذه الأحاديث و هذه الروايات و قالوا بأنها روايات باطلة سندا و متنا، كما أن أهل الحديث المحققين قد تكلموا فى أسانيد أحاديث الأبدال هذه، و منهم الحافظ ابن الجوزى الذى حكم بوضعها و تابعه على ذلک ابن تيمية و كذلک السخاوى.»[1]

«ابدال مصطلح جدیدی است که امویان شایع کردند تا خاکستر در چشمان مسلمانان بریزند؛ اینکه مرد و زن امویان، اگر نگوییم از اهل‌بیت و

۱. علامه امینی، *الوضاعون و احادیثهم*، ص۲۹.

اصحاب رسول خدا ﷺ برترند، لااقل هم‌وزن با آنان در فضل هستند. این کار را برای جبران وضعیتی انجام دادند که با قتل اصحاب رسول خدا ﷺ، به‌خصوص اصحابی که همراه امیرالمومنین ؑ بودند به وجود آوردند. همچنین اینکه به مسلمانان به‌واسطه این ابدال نصرت و روزی می‌رسد و باران باریده می‌شود.[1] بنابراین، قیام علیه شام و امیر آن سبب می‌شود نصرت و رزق از مسلمانان برداشته شود.[2] این حیله بر خیلی از مسلمانان ساده‌لوح مؤثر بود و به صحت آن اعتقاد پیدا کردند. هنگامی که معاویه از صلح با امام حسن ؑ برگشت، برای مردم خطبه خواند و آنان را به خودش متذکر شد. به واضعان حدیث، بعد از اینکه کلمه ابدال را شنیدند، اشاره کرد که احادیثی درباره این دروغ جعل کنند. به‌تحقیق بسیاری از علما صحت این احادیث و روایات را نفی کرده و گفته‌اند که این روایات، هم از نظر سند و هم از نظر متن باطل هستند؛ چنان که محققان اهل حدیث در سند احادیث ابدال بحث کرده‌اند؛ از آن جمله حافظ بن جوزی است که حکم به جعلی بودن این روایات کرده است. ابن تیمیه و سخاوی نیز از او تبعیت کرده‌اند.»

بیشتر روایات درباره ابدال از منابع اهل سنت نقل شده است. اما روایاتی که در منابع ما نقل شده، به‌وضوح مصداق ابدال را مشخص کرده‌اند.

---

۱. هنگامی که خواستند مستنصر عباسی فاسد را بکشند، گفتند: او را نکشید که آسمان به زمین می‌آید؛ لذا او را در بوریایی بپیچید و آهسته مالش دهید و همین‌طور به آسمان نگاه کنید. چنین کردند تا مرد.

۲. حجاج وقتی شنید کاروانی از کوفه عازم زیارت قبر شریف پیامبر اکرم ﷺ است، عصبانی شد و این سخنرانی را ایراد کرد: «أ یطوفون حول الاعواد و العظام الرمیمة؟ الا یطوفون حول قصر امیر المؤمنین عبد الملک بن مروان؟ الا یعلموا انّ الخلیفة المرء خیر من رسوله؟»

اساساً سیره ائمه علیهم‌السلام این بود که مباحث مطرح و شایع در جامعه را یا رد می‌کردند یا به تفسیر و توضیح صحیح آن و تعیین مصداق واقعی‌اش می‌پرداختند.

نظر مجذوب تبریزی

مرحوم مجذوب تبریزی، شارح کتاب شریف کافی، درباره روایتی از امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید:

«ومن فوائد المقام على ما أفاد برهان الفضلاء أنّ المنسوبين إلى العرش- يعني علم كتابه سبحانه- ثلاثة أقسام: الأوّل: حَمَلة العرش ليعرضوا يوم القيامة أعمال العباد حسناتها وسيّئاتها على كتاب الله عزّوجلّ وهم ثمانية أصناف: آدم وأوصياؤه علیهم‌السلام، نوح وأوصياؤه علیهم‌السلام، إبراهيم وأوصياؤه علیهم‌السلام، موسى وأوصياؤه علیهم‌السلام، عيسى وأوصياؤه علیهم‌السلام، محمّد وأوصياؤه صلی‌الله‌علیه‌وآله، رضوان وسائر خزنة الجنّة، مالك وسائر خزنة النار. القسم الثاني: من حول العرش وهم صنفان: الأوّل: المؤمنون الذين أدركوا خدمة الحجّة نبيّاً أو وصيّاً من أصناف الثمانية المذكورة على حقيقة الإيمان، كثلاثين نفراً من الشيعة يكونون بإذن الله سبحانه فيما بين المسجدين في خدمة الصاحب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه في غيبته الكبرى يُقال لهم: النَطَسة جمع ناطس بالنون والمهملتين بمعنى الجاسوس، إذا مات واحدٌ منهم أو أكثر يبدّل الله- عزّوجلّ- مكانه من خلّص الشيعة، وبهذا يُقال لهم: الأبدال أيضاً.»[1]

«از فواید مقام آنچه برهان الفضلاء[2] افاده کرده است که منسوبین به عرش

---

۱. مجذوب تبريزي، الهدايا لشيعة أئمة الهدى (*شرح أصول الكافي للمجذوب التبريزي*)، ج۲، ص۳۰۹.

۲. *دانشنامه جهان اسلام*، ج۳، ص۳۰۰.

.یعنی علم کتاب خداوند .سه قسم هستند:

قسم اول، حمله عرش که روز قیامت اعمال بندگان از حسنات و سیئات را به کتاب خداوند عرضه می‌کنند که آنها هشت صنف هستند: آدم و اوصیای او علیهم السلام، نوح و اوصیای او علیهم السلام، ابراهیم و اوصیای او علیهم السلام، موسی و اوصیای او علیهم السلام، عیسی و اوصیای او علیهم السلام، محمد و اوصیای او صلی الله علیه و آله، رضوان و سائر خزنه بهشت، مالک و سائر خزنه جهنم.

قسم دوم: کسانی که حول عرش هستند و آنها دو صنف‌اند: اول، مؤمنانی که خدمت حجتی از حجج الهی (نبی یا وصی) را از اصناف هشت‌گانه مذکور بر حقیقت ایمان درک کردند؛ مانند سی نفر شیعه‌ای که به‌اذن خداوند مابین دو مسجد در خدمت حضرت صاحب‌الزمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبرا هستند که به آنها گفته می‌شود: نطسه، جمع ناطس، به‌معنای جاسوس. هنگامی که یکی از آنها یا بیشتر، از دنیا برود، خداوند فرد دیگری از شیعیان خالص را بدل او قرار می‌دهد و به این جهت به آنها ابدال نیز گفته می‌شود.»

ایشان از آن سی نفری که همراه امام هستند، تعبیر به ابدال کردند. البته مشخص نکردند که چنین تعبیری را از کجا گرفته‌اند. گویا ایشان ابدال را پذیرفته، آنها را از یاران امام عصر عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبرا می‌دانند.

ابدال در روایات

روایت اول

«قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْجِعَابِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ

حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَامِرِبْنِ عَبَّاسٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُوَيْدٍ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَ فِطْرُبْنُ خَلِيفَةَ عَلَى جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عليه‌السلام فَقَرَّبَ إِلَيْنَا تَمْراً فَأَكَلْنَا وَ جَعَلَ يُنَاوِلُ فِطْراً مِنْهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ كَيْفَ الْحَدِيثُ الَّذِي حَدَّثْتَنِي عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ رَحِمَهُ اللهُ فِي الْأَبْدَالِ فَقَالَ فِطْرٌ سَمِعْتُ أَبَا الطُّفَيْلِ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيّاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام يَقُولُ الْأَبْدَالُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ النُّجَبَاءُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَجْمَعُهُمُ اللهُ لِشَرِّ يَوْمٍ لِعَدُوِّنَا - فَقَالَ جَعْفَرٌ الصَّادِقُ عليه‌السلام رَحِمَكُمُ اللهُ بِنَا يُبْدَأُ الْبَلَاءُ ثُمَّ بِكُمْ وَ بِنَا يُبْدَأُ الرَّخَاءُ ثُمَّ بِكُمْ رَحِمَ اللهُ مَنْ حَبَّبَنَا إِلَى النَّاسِ وَ لَمْ يُكَرِّهْنَا إِلَيْهِم.»[1]

محمدبن‌سوید اشعری گوید: «من و فطربن‌خلیفه بر امام صادق عليه‌السلام وارد شدیم. ایشان مقداری خرما پیش ما نهاد و ما از آن خوردیم. حضرت چند دانه‌ای به فطر داد و به او فرمود: حدیثی که از ابی‌الطّفیل درباره ابدال برای من گفتی چگونه بود؟ فطر گفت: از ابی‌الطّفیل شنیدم که می‌گفت: از علی، امیرالمؤمنین عليه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: ابدال از اهل‌شام و نجبا از اهل‌کوفه اند. خداوند همگی آنان را در روزی که بدترین روزگار برای دشمن ما است (روز ظهور حضرت قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) گرد هم خواهد آورد. امام صادق عليه‌السلام فرمود: خدا شما را رحمت کند! بلا و گرفتاری از ما شروع می‌شود، سپس به شما می‌رسد. آسایش نیز از ما شروع شده و آنگاه به شما خواهد رسید. خدا رحمت کند کسی را که ما را محبوب مردم سازد و ما را مبغوض آنان نگرداند (آنان را از ما نراند).»

ابوطفیل از اصحاب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و از یاران امیرالمؤمنین عليه‌السلام است. او عمر طولانی داشت و تا زمان مختار زنده و در قیام او پرچمدارش بود. او جزو

۱. مفید، محمدبن‌محمد، *امالی*، ص۳۰.

کسانی است که قائل به رجعت است؛ کتاب معارف ابن‌قتیبه به این تصریح دارد. جای اشکال بر عامه است که از طرفی همه صحابه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را عادل دانسته و از طرفی دیگر، رجعت را از بدترین درجات رفض می‌دانند. جابربن‌یزید جعفی هفتادهزار روایت از امام باقر علیه‌السلام شنیده است؛ او همه آن‌ها را پاره می‌کند و دور می‌ریزد چون او قائل به رجعت است. در حالی که ابوطفیل اعتقاد به رجعت دارد. پس طبق نقل ذهبی، ابوطفیل دروغ‌گو و منافق است. در حالی که خود عامه می‌گویند که همه صحابه عادل هستند. همچنین نسبت کذاب به مختار می‌دهند به جهت اینکه از قاتلان اباعبدالله الحسین علیه‌السلام انتقام گرفت. در حالی که ابوطفیل صحابی پرچمدار او بود. ابوطفیل طولانی‌ترین عمر را در بین صحابه داشت، او بعد از سال صد هجری از دنیا رفت.

منابع روایت:

۱. الأمالی، مفید، محمدبن‌محمد، ص۳۰.

۲. بحارالأنوار، مجلسی، محمدباقر، ج۵۲، ص۳۴۷؛ نقل شده از امالی با کمی تفاوت.

۳. معجم أحادیث الإمام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، جمعی از نویسندگان، ج۵، ص۲۵۶.

بررسی سند روایت

سند این روایت، عامی است و از طریق شیعه نقل نشده است.

«قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْجِعَابِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عِيسَى بْنِ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ

حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَامِرِبْنِ عَبَّاسٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُوَيْدٍ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ...»

خالدبن‌عامر

خالدبن‌عمر مهمل است. فرزند مامقانی نیز بیان می‌کنند که او مهمل است.

محمدبن‌سوید

نسبت به محمدبن‌سوید نیز مطلبی بیان نشده است؛ مگر اینکه گفته‌اند: یا عامی و یا زیدی است.

عمربن‌عیسی

عمربن‌عیسی مذموم است.

نظر مرحوم تستری (١٤١٦ق):

فقال أبو عبد الله- عليه السّلام-: «إنّي أرسلت مع عمر أخي عذافر لامّ فروة بمتعة لها عندكم، فزعم أنّه استودعته علما» و قال الشيخ في رجاله في أصحاب الصادق- عليه السّلام-: عمربن عيسى الصيرفي مولى، و أخوه عذافر. أقول: هو «عمربن عيسى بن أفلح» كما يظهر من النجاشي في محمّد بن عذافر. ثم عدم عنوان العلّامة في الخلاصة له مع وضوح دلالة خبر الكشّي على ذمّه غريب! و لعلّه زعم أنّ قوله: «فزعم أنّه استودعته علما» راجع إلى أبي الخطاب الّذي ذكر قبل، إلّا أنّه مع كونه خلاف الظاهر يمنعه نقل الكشّي الخبر تحت هذا العنوان، لا في عنوان أبي الخطّاب. هذا، و «امّ فروة» الواردة في الخبر بنته- عليه السّلام-. و تحريفات خبر الكشّي لا

تخفی، و لعلّ قوله. «بمتعة لها عندکم» محرّف «بمقنعة لها عندي.»[1]

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «من توسط عمر، برادر عذافر، یک روسری را که نزدم بود، برای ام‌فروة فرستادم. پس او گمان کرد که علمی را نزد او امانت گذاشته‌ام.» شیخ طوسی در کتاب رجال در اصحاب صادق علیه‌السلام فرموده است: «عمربن‌عیسی صیرفی و برادر او عذافر.» بنده می‌گویم «او عمربن‌عیسی‌بن‌افلح است، همان‌طور که از نجاشی درباره محمدبن‌عذافر ظاهر است.» پس اینکه علامه در خلاصه نام او را ذکر نکرده، با وجود وضوح دلالت خبر کشّی بر ذم او، غریب است.»

بنابراین عمربن‌عیسی نیز مشکل دارد.

نتیجه

این روایت از جهت سندی مورد اشکال است و از طرق خاصه نیز نقل نشده است. مفاد آن نیز این بود که خداوند ابدال و نجبا را برای روز انتقام نگه داشته است. البته متن روایت با اعتقادات ما منافات ندارد و اگر شواهد دیگری بر آن باشد، می‌پذیریم. ولی ظاهر آن، این است که ابدال جزء یاران امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در عصر ظهور می‌باشند. والله العالم.

۱. تستری، محمدتقی، *قاموس الرجال*، ج۸، ص۱۵۹.

جلسه هشتم

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)

مقدمه

همان طور که گذشت، موضوع مورد بحث، اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری است. عامه درباره ابدال بزرگ‌نمایی می‌کنند. آن‌ها به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف که زنده و موجود باشد، اعتقاد ندارند؛ از همین‌رو به‌ناچار افراد دیگری را جایگزین آن حضرت می‌کنند. برای دستیابی به دیدگاهی روشن در مورد ابدال، لازم است که روایات و کلمات مربوطه مورد بررسی قرار گیرد که در ادامه انجام می‌شود.

بیان ابن‌ابی‌الحدید (٦٥٦ق) درباره ابدال

ابن‌ابی‌الحدید ذیل این فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام «اللهم بلی لا تخلو الأرض من قائم بحجة الله تعالی کیلا یخلو الزمان ممن هو مهیمن لله تعالی علی عباده و مسیطر علیهم» می‌گوید: «هذا یکاد یکون تصریحا بمذهب الإمامیة إلا أن أصحابنا یحملونه علی أن المراد به الأبدال الذین وردت الأخبار النبویة عنهم أنهم في الأرض سائحون فمنهم من یعرف و منهم من لا یعرف و أنهم لا یموتون حتی یودعوا السر و هو العرفان عند قوم آخرین یقومون مقامهم؛ این عبارت تصریح به مکتب امامیه است. مگر اینکه اصحاب ما

این فرمایش را بر این حمل کردند که مقصود، ابدالی هستند که روایات نبوی در مورد آن‌ها این‌چنین رسیده است: آن‌ها در زمین جهانگرد هستند. پس بعضی از آن‌ها شناخته شده و بعضی نیز ناشناخته هستند. آن‌ها نمی‌میرند تا اینکه اسرار (عرفان) را نزد قوم دیگری گذارند که جانشین آنان هستند.»[1]

البته به گفته خود ابن‌ابی‌الحدید عبارت موردنظر صراحت در عقاید امامیه دارد. از صریح تنها به صریح دیگر شاید بتوان رفع ید کرد. اما رفع ید از نص صریح با قرائن احتمالی صحیح نیست، لذا فرمایش ایشان درست نیست. «قائم لله بالحجة» یعنی صاحب شرع و مذهب است؛ در حالی که ابدال صاحب شرع و مذهب نیستند.

روایت دوم از روایات شیعی در مورد ابدال

«عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَبْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُقْبَةَ النَّهْمِي عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْبَنَّاءِ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام «يُبَايِعُ الْقَائِمَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ نَيِّفٌ عِدَّةَ أَهْلِ بَدْرٍ فِيهِمُ النُّجَبَاءُ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ وَ الْأَبْدَالُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ الْأَخْيَارُ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَيُقِيمُ مَا شَاءَ اللهُ أَنْ يُقِيمَ.»[2]

امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «سیصد و اندی به تعداد اهل بدر که در بین آن‌ها نجبا از اهل مصر و ابدال از اهل شام و اخیار از اهل عراق هستند، با قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بین رکن و مقام بیعت می‌کنند. پس تا زمانی که خداوند بخواهد هستند.»

---

۱. ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغة*، ج۱۸، ص۳۵۱.

۲. طوسی، محمدبن‌حسن، *الغیبه*، ص۴۷۶.

از این روایت استفاده می‌شود که ابدال جزو آن سیصدوسیزده نفر هستند. آن‌ها از جمله کسانی هستند که در همان ابتدا بیعت کرده و از یاران حضرت در دوران ظهور به‌شمار می‌روند. همچنین استفاده می‌شود که ابدال قبل از ظهور هستند؛ امّا مأموریت و مسئولیت آنان از وقت ظهور رقم می‌خورد. روایت مزبور به قرینه روایت قبل، توضیح و تفسیر داده می‌شود. این روایت مورد اشکال نیست؛ امّا قول به اینکه ابدال در دوران غیبت کبری در رکاب امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و جزو یاران حضرت هستند را ثابت نمی‌کند.

منابع روایت:

۱. الغیبة، طوسی، محمدبن‌حسن، ص٤٧٦، ح٥٠٢.

۲. تاج المواليد، طبرسی، امین الاسلام، با کمی تفاوت؛ «و يبايعوه من النجباء و الابدال و الاخيار، كلهم شاب لا كهل فيهم ثمّ يصير إليه شيعته من أطراف الأرض تطوى لهم طيّا حتّى يبايعوه، و يكون دار ملكه الكوفة، و أكثر مقامه صلوات الله عليه بها؛ با ایشان بیعت می‌کنند از نجبا و ابدال و اخیار. همه آن‌ها جوان هستند[1] و هیچ سالخورده‌ای در بین آنان نیست؛ پس شیعیان از اطراف زمین به او می‌پیوندند.[2] زمین به اراده آن‌ها حرکت می‌کند تا با ایشان بیعت کنند. دار الحکومه ایشان کوفه بوده و اکثر عمر شریفشان را در کوفه هستند.»

---

۱. حکیم‌بن‌سعد می‌گوید: از علی علیه‌السلام شنیدم که فرمودند: «اصحاب المهدی شباب لا كهول فيهم الا مثل كحل العين و الملح فی الزاد و اقل الزاد الملح.» طوسی، محمدبن الحسن، *الغیبه*، ص٢٨٤.

۲. این حرف مرحوم حرّعاملی را تأیید می‌کند که می‌فرماید: «خروج حضرت از مکه با سیصد و سیزده نفر نیست؛ بلکه کمترین تعداد آن صدهزار نفر است. *اثبات الهداة*، ج٣، ص٥٧٨.

۳. اثبات الهداة، حرّعاملی، محمدبن‌حسن، ج۳، ص۵۱۷ و۵۱۸، ب۳۲، ف۱۱، ح۳۷۸؛ نقل شده از غیبة طوسي.

٤. بحارالانوار، مجلسی، محمدباقر، ج۵۲، ص۳۳٤، ب۲۷، ح٦٤؛ نقل شده از غیبة طوسي.

۵. منتخب الاثر، صافی، لطف‌الله، ص٤٦۸، ف٦، ب۱۱، ح۲؛ نقل شده از غیبة طوسي.

٦. معجم الأحادیث الإمام المهدي عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، جمعی از نویسندگان، ج٤، ص٤٤۵.

بررسی سند روایت

«عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَبْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُقْبَةَ النَّهْمِي عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْبَنَّاءِ عَنْ جَابِرٍالْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام...»

احمدبن‌عمربن‌مسلم

شخصی به نام و عنوان احمدبن‌عمربن‌مسلم در کتب رجالی نیست؛ امّا به‌عنوان احمدبن‌عَمروبن‌مسلم است که او نیز توثیق ندارد و مهمل است.

حسن‌بن‌عقبه نهمی

حسن‌بن‌عقبه نهمی نیز مهمل است.

ابی‌اسحاق بناء

ابی‌اسحاق بناء نیز مهمل است.

جابر جعفی

نسبت به جابر جعفی بحث است؛ امّا به نظر ما ایشان موثق است. البته با توثیق ایشان مشکل سند این روایت حل نمی‌شود؛ چون سه نفر مهمل در

سند آن وجود دارد. در مجموع، این روایت قوی است و بر آن شواهد متعددی وجود دارد. از نظر محتوا نیز با مبانی ما تعارضی ندارد.[1]

۱. در کتاب شریف جامع الشتات میرزای قمی، در پاسخ به سؤالی که از ایشان درباره امکان اعتماد به کتب تاریخی عامه پرسیده شده بود چنین آمده است: «اگر با مبانی و مسلمات و اعتقادات ما منافات نداشته باشد، اشکالی ندارد؛ اما اگر با مبانی ما در تعارض باشد، آن‌ها را نمی‌پذیریم.

جلسه نهم

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)

ادامه بررسی شخصیت جابر جعفی

نسبت به جابر جعفی بسیار ظلم شده است؛ عامه نسبت به او موضع‌گیری سختی داشته و تنها به این جهت که او به رجعت ایمان دارد احادیثش را نقل نمی‌کنند.

نظر مرحوم مامقانی(۱۳۵۱ق):

«آنچه از مجموع روایاتی که نقل کردیم استفاده می‌شود این است که ایشان نزد صادقین علیهما‌السلام از جلالت و منزلت عظیمی برخوردار بوده است. بلکه او از اهل‌اسرار صادقین علیهما‌السلام، مورد لطف و عنایت خاص ایشان و امین آن‌ها بر آنچه که به هر کسی به امانت نمی‌گذاشتند مگر نزد افراد خاص و استثنایی و عادل مورداعتماد در بیان اسرار و مناقب اهل‌بیت علیهم‌السلام، بوده است. در کتاب مناقب در ترجمه مولای ما، امام باقر علیه‌السلام، نقل شده که باب ایشان جابربن‌یزید جعفی بوده است. معقول نیست که امام معصوم فردی غیرعادل را باب و واسطه بین خود و شیعیان قرار دهد. از ابن‌غضائری - که اصرار بر تضعیف روات دارد - توثیق او را شنیده‌ایم. تضعیف ابن‌غضائری نسبت به اکثر راویان از او، به شخصیت ایشان ضرر نمی‌زند؛ چون ضعف

راویان از او، راجع به فعل او نیست تا اینکه بر علیه او باشد. مرحوم مجلسی در وجیزه ایشان را توثیق کرده است. در بلغه نیز توثیق شده است. از مجموع مطالب این نکته به دست می‌آید که ایشان ثقه و جلیل است و به اخبارش اعتماد می‌شود؛ به جهت اینکه ابن‌غضائری - که عادت او بر تضعیف رجال بدون جهت است - او را توثیق کرده و توثیق او معادل با توثیق همه علما است. اموری این توثیق را تأیید می‌کند:

۱. توثیق وجیزه، بلغه و اکمال؛

۲. ترحم امام صادق علیه‌السلام نسبت به ایشان؛

۳. اخبار ذکر شده کاشف از جلالت و جایگاه بلند ایشان نزد صادقین علیهماالسلام است؛ و اینکه ایشان صندوق اسرار صادقین علیهماالسلام و باب امام باقر علیه‌السلام بوده است. همچنین اینکه علوم ائمه علیهم‌السلام به چند نفر برمی‌گردد که جابر یکی از آن‌ها است.

٤. تضعیف ایشان توسط علمای عامه، کاشف از نهایت جلالت او است. ذهبی گوید: «او از بزرگان علمای شیعه بوده و شعبه او را توثیق کرده است و توثیق او نادر است.» حفاظ او را ترک کرده است. ابن‌حجر درباره وی می‌گوید: «او ضعیف و رافضی است.»

از آنچه ذکر کردیم آشکار شد که وثاقت این شخص تردیدناپذیر است. پس وجهی برای آنچه از فاضل جزائری در حاوی نقل شده که او را در شمار ضعفا آورده، نیست. پیش از این گمان می‌کردم که قلم جزائری از متأخرین و ابن‌غضائری از متقدمین در سبقت‌گرفتن در تضعیف ثقات برابر هستند؛ لکن اکنون برای من ظاهر شد که قلم جزائری از قلم ابن‌غضائری در تضعیف پیشی گرفته است؛ چون کسانی را که ابن‌غضائری توثیق کرده، او تضعیف کرده است. ناگفته نماند که این برای من تعجب‌آور نیست،

نهایت تعجب من از شهید ثانی است که بر فرمایش علامه حلی که فرموده «در احادیث او توقف می‌کنم.» حاشیه می‌زند و می‌فرماید: «وجهی برای توقف در آنچه این‌ها از او روایت کرده‌اند، نیست؛ چون رواتی که از او نقل می‌کنند، همه ضعیف هستند که موجب رد روایت آنان است. توقف مصنف در آنچه خود جابر نقل می‌کند، به جهت اختلاف مردم در مدح و ذم او، شایسته است؛ اگر جارح را مقدم نکنیم. به هر حال وجهی برای آوردن ایشان در این قسم نیست.

معلوم شد که جرح به اندازه‌ای نیست که با توثیق ابن‌غضائری برابری کند؛ زیرا به مؤیداتی که گذشت، تأیید شده است. بلکه به‌تحقیق نسبت به او جرحی نداریم، یا معارضی نداریم که نسبت به آنچه دلالت بر توثیق او می‌کند، جرح باشد؛ مثل آن چیزی که از شیخ مفید رحمه‌الله شنیدیم. پس ملاحظه کن! جابر مظلوم است با اینکه در نهایت جلالت و از اهل‌اسرار بوده است! متأسفانه بعضی در وثاقت او توقف می‌کنند.»[1]

---

۱. «إنّ الّذي يستفاد من مجموع ما مرّ من الأخبار، أنّ الرجل في غاية الجلالة، و نهاية النبالة، و له المنزلة العظيمة عند الصادقين عليهما السلام، بل هو من أهل أسرارهما و بطانتهما، و مورد ألطافهما الخاصّة و عنايتهما المخصوصة، و أمينهما على ما لا يؤتمن عليه إلّا أوحديّ العدول من الأسرار، و مناقب أهل البيت عليهم السلام. و قد نقل في ترجمة مولانا الباقر عليه السلام عن المناقب أنّ بابه: جابر ابن يزيد الجعفي، و لا يعقل تمكين الإمام عليه السلام المعصوم من صيرورة غير العدل بابا له، و واسطة بينه عليه السلام و بين شيعته الضعفاء الأخيار. و قد سمعت من ابن الغضائري- المصرّ على تضعيف الرواة- توثيقه. و لا يقدح تضعيفه أكثر الراوين عنه؛ ضرورة أنّ ضعف الراوين عنه ليس راجعا إلى فعله حتّى يؤاخذ عليه و يغمز به فيه. و وثّقه الفاضل المجلسي أيضا في الوجيزة. و في البلغة: إنّه ثقة على الأظهر.

فتلخّص من ذلك كلّه: أنّ الرجل ثقة جليل يعتمد عليه في خبره، لتوثيق ابن الغضائري- الّذي عادته الغمز في الرجال غالبا من غير جهة- إيّاه المعادل لتوثيق جمع، مضافا إلى تأيّده بأمور: فمنها: توثيق الوجيزة، و البلغة، و الإكمال. و منها: ترحّم الصادق عليه السلام عليه. و منها: الأخبار

نظر فرزند مرحوم مامقانی:

«انسان واقعا متحیر می‌ماند از تضعیف بعضی از علما نسبت به چنین شخصی، چطور سریع ایشان را تضعیف می‌کنند با این مقاماتی که ایشان دارد:

۱. باب امام باقر علیه‌السلام بودن؛

۲. ترحم امام صادق علیه‌السلام بر ایشان؛

۳. شهادت امام صادق علیه‌السلام به راست‌گویی ایشان؛

٤. بازگشت علم ائمه علیهم‌السلام به ایشان و چند نفر دیگر؛

المزبورة الكاشفة عن جلالته و علوّ قدره عند الصادقين عليهما‌السلام و كونه عيبة أسرارهما عليهما‌السلام، و كونه باب الباقر عليه‌السلام، و انتهاء علوم الأئمّة عليهم‌السلام إلى جمع، هو أحدهم كما مرّ. و منها: تشنيع علماء العامّة عليه، الكاشف عن غاية جلالته، حتّى أنّ الذهبي قال: إنّه من أكبر علماء الشيعة، و إنّه وثّقه شعبة فشذّ، و تركه الحفّاظ. انتهى. و ابن حجر قال: إنّه ضعيف رافضيّ. انتهى. و بالجملة؛ فقد بان ممّا ذكرنا فيه أنّ وثاقة الرجل غير قابلة للريب بوجه، فلا وجه لما صدر من الفاضل الجزائري في الحاوي من عدّه في الضعفاء. و إنّي كنت أزعم أنّ قلمي الجزائري- في المتأخرين- و ابن الغضائري- في المتقدّمين- في المسارعة إلى تضعيف البرءاء الثقات كفرسي رهان، لكن ظهر لي الآن أنّ قلم الجزائري أسبق من قلم ابن الغضائري، حيث عدّ في الضعفاء من وثّقه ابن الغضائري، و لكن ليس لي منه كثير تعجّب، و إنّما غاية عجبي من الشهيد الثاني رحمه الله حيث علّق على قول العلّامة رحمه‌الله في عبارة الخلاصة المزبورة.

«قوله: لا وجه للتوقف فيما يرويه هؤلاء عنه، لشدّة ضعفهم الموجب لردّ روايتهم، و إنّما ينبغي توقّف المصنف رحمه الله فيما يرويه جابر نفسه، لاختلاف الناس في مدحه و ذمّه، إن لم يرجّح الجارح. و على كلّ حال، فلا وجه لإدراجه في هذا القسم. انتهى. فإنّ فيه: إنّك قد عرفت أنّ الجارح منّا لم يجرحه بما يقابل توثيق ابن الغضائري المؤيّد بما مرّ من المؤيّدات، بل قد بان لك أن لا جرح في حقّه عند التحقيق، أو معارض بما صدر من الجارح نفسه، ممّا يدلّ على توثيقه، مثل ما سمعته من الشيخ المفيد قدّس سرّه فلاحظ. و لعمري أنّ جابرا هذا مظلوم. حيث إنّه على نهاية جلالته، و كونه من أهل الأسرار، توقّف بعضهم في وثاقته.» مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال في علم الرجال* (ط الحديثة)، ج١٤، ص١١٧ تا ١٣٦.

۵. امام باقر علیه‌السلام به ایشان کتابی امانت داد و فرمود: تا زمانی که بنی‌امیه هستند، آن را نقل نکن و بعد از رفتن آن‌ها حتما آن را بازگو کن؛

٦. سرزدن امور خارق‌العاده و کرامات از ایشان؛

۷. حاضر بود برای دفاع از ولایت، خود را به دیوانگی بزند؛ آنجا که امام علیه‌السلام به او اشاره کردند که خودت را به دیوانگی بزن.

۸. کثرت روایات ایشان در معارف الهی و احکام؛ از ائمه علیهم‌السلام نیز چنین بیان شده است: «جایگاه رجال را نزد ما از تعداد روایاتی که از ما نزد او است، بشناسید.»

با وجود این همه امتیازات برای جابر، کمترین چیزی که نسبت به ایشان می‌توان گفت این است که بگوییم ثقه و جلیل است. پس ایشان نزد ما ثقه ثقه و جلیل است و روایت او بدون هیچ شکی صحیح است.»[1]

---

۱. أقول: «يحار المرء، و تحيطه هالة من الوجوم من تضعيف بعض أعلامنا للمترجم - طاب رمسه -، و غفلتهم في تحقيق حال بعض الرواة المبرّزين، و التسرّع في الحكم عليهم بالضعف أو الجهالة، و من أولئك الرواة الأبرار، و عيبة أسرار الأئمة الأطهار صلوات الله و سلامه عليهم المترجم الجليل جابر بن يزيد الجعفي رضوان الله تعالى عليه، فإنّه اختص بمزايا عالية ترفعه إلى قمّة الوثاقة و الجلالة، و لك أن تسرّح نظرك فيما نقله المؤلّف قدّس سرّه، و ذكرته في التعليق من كلمات الخاصة و العامة، و تمنح الموضوع دراسة وافية، لتقف على مقام هذا المحدّث العظيم، بعد أن وثّقه طائفة من العامّة، و شهدوا بعلمه، و صدقه، و وثاقته. و ضعّفه آخرون محتجّين بأنّه كان يؤمن بالرجعة، و أنّه عند هلاك الوليد، و اجتماع الناس في المسجد حدّث المجتمعين بحديث، و قال: حدثني وصيّ الأوصياء، و وارث علم الأنبياء محمد بن علي علیهم‌السلام... فرموه بالجنون، و هم معذورون في تضعيفه و رميه بالجنون؛ لأنّه إذا كان محمد بن علي الباقر علیهما‌السلام وصيّ الأوصياء، و كان الوارث لعلم الأنبياء، فما الّذي يبقى لأشياخهم و خلفائهم، فهم مضطرّون لحفظ مذهبهم، و عدم انهدام أساس عقيدتهم، من رميه بكل ما يحطّ منه، و لكن المؤسف له جدا من بعض علماء الخاصة المتسرّعين في الأحكام، و المتساهلين في تحقيق حال الرواة، من رميه بالضعف ..! و إليك بعض ما أمتاز به هذا المترجم الجليل: ۱- كونه بوّابا للإمام الباقر علیه‌السلام. ۲- ترحّم الإمام الصادق علیه‌السلام عليه. ۳- شهادة الإمام

در نتیجه، جابربن‌یزید جعفی هیچ مشکلی ندارد.

داستان مرحوم رازی در مورد ابدال

بعضی به این اشاره دارند که در دوران کنونی نیز کسانی هستند که به‌عنوان ابدال مطرح باشند. مرحوم رازی صاحب کتاب «گنجینه دانشمندان و آثار الحجه» عالمی متخلق و اهل‌معنا بوده و داستان‌ها و مطالبی که در مورد افراد دیده یا شنیده بود را در این کتاب و کتاب‌های دیگر نقل می‌کند. او در کتاب «کرامات الصالحین» اشاره به ابدال کرده[1] و چنین نقل می‌کند:[2]

«در یکی از شهرها کاسب گمنامی به نام «محمدعلی کرباس‌باف» بود. او در ظاهر شخصی عادی امّا انسان بامعنویتی بود. وی یکی از ابدال و واسطه‌های فیض میان حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و دوستدارانش بود که کسی بر این مطلب آگاهی نداشت. تا اینکه این قضیه به‌وسیله یکی از تجار تبریز

الصادق علیه‌السلام بأنّه كان يصدق عليهم في حديثه. ٤- انتهاء علم الأئمة علیهم‌السلام إلى أربعة .. هوأحدهم.! ٥- إعطاء الباقر علیه‌السلام له كتابا و حرّم عليه أن يحدّث بما فيه ما دام لبني أمّية سلطان، و أوجب عليه بأن يحدّث بما فيه بعد انقراض سلطانهم، و أنعم عليه كتابا آخر و حرّم عليه بأن يحدّث بما فيه. ٦- ظهور أمور منه خارقة، و كرامات فائقة. ٧- امتثاله لأمر إمامه عليه السلام حيث أمره بالتجنّن حفظا لدمه. ٨- كثرة رواياته في المعارف الإلهية و الأحكام، و قد صحّ عنهم علیهم‌السلام بأنّه: «اعرفوا منازل الرجال منّا على قدر روايتهم عنّا». و مع هذه المميّزات كيف يمكن التغاضّ عنها و عدّه في مستوى أقل من الوثاقة و الجلالة ..؟! فهو عندي ثقة، ثقة، جليل، و الرواية من جهته صحيحة بلا ريب، و الله العالم.» همان، ص١٤٠.

١. اصل موضوع ابدال در روایات ما آمده است. همچنین اینکه جزو اولین کسانی هستند که در دوران ظهور با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بیعت می‌کنند؛ امّا اینکه نقش و وظیفه آنان در دوران غیبت و رابطه آنان با امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف چه هست، عمده در روایات عامه بیاناتی وجود دارد.

٢. رازی، محمدشریف، *کرامات الصالحین*، ص١٦٨.

به نام حاج محمدحسین تبریزی آشکار شد. ایشان نقل می‌کند: «من فرزند نداشتم، به هر دری زدم که خداوند عزّوجل به من فرزندی بدهد، اما داده نشد. تا اینکه در عالم مکاشفه، انسان باعظمتی را دیدم. به من گفت: «برو به شهر فلان نزد محمدعلی کرباس‌باف، به خواسته‌ات می‌رسی.»

او با یکی از خدمتگزارانش در پی محمدعلی کرباس‌باف می‌رود. به او می‌گویند: او در آن کوچه است و دکان کوچکی دارد. می‌گوید: با اولین نگاه به چهره این شخص، آثار معنویت را در او دیدم. من سلام کردم و ایشان جواب داد. در همان اولین برخورد با نام جوابم را داد و گفت: «علیکم السلام حاج محمدحسین تبریزی، مطلب تو روا شد.»

می‌گوید: من شگفت‌زده شدم و گفتم: من غریبم از راه دور آمده‌ام اجازه می‌دهید شب همین جا بخوابم. هدفم این بود که بیشتر سر از کارهای او درآورم. گفت: مانعی ندارد. وارد مغازه او شدم تا ببینم چه‌کار می‌کند. هنگام مغرب رسید. اذان گفت و نمازش را خواند. مقداری از شب گذشت، سفره را باز کرد، مقداری نان و ماست بود، گفت: شما فرد ثروتمندی هستید و غذاهای گوناگونی خورده‌اید. غذای من همین است؛ اگر دوست دارید بفرمایید. گفتم: آقا غذای شما برای ما از هر غذایی لذیذتر است. غذا را خوردیم و شب همان جا خوابیدیم. دیدم که ایشان نیمه‌شب برخاست و به دعا و نماز و عبادت پرداخت و بعد نیز مشغول کار خودش شدند.

به او گفتم: من برای حاجت خویش از راه دور آمدم و شما در همان لحظه برخورد به من گفتید: حاجتت روا شد. از شما خواهش می‌کنم به من بگویید از کجا و چگونه به این مقام نائل آمده‌اید؟ گفت: شما چه‌کار به این کارها دارید؟ دنبال حاجت آمده بودید؛ گفتم: حاجتت روا شد؛ به لطف آقا

امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف مشکل تو حل شد. برگرد این چه سؤالی است که می‌کنی؟ گفتم: به خدا قسم تا به من نگویی از اینجا نمی‌روم. من مهمان تو هستم و مهمان به گردن میزبان حق دارد. باید به من بگویی.

گفت: می‌گویم امّا از تو عهد می‌گیرم که در این شهر به کسی نگویی و تا زنده هستم محرمانه بماند. گفت: من در این دکانی که می‌بینی، مشغول کار بودم مقابل من خانه یکی از این مسئولان نظامی کشور بود و سربازی نیز در خانه او بود. یک روز آن سرباز آمد و به من گفت: از کجا غذا فراهم می‌کنی؟ گفتم: برای چی؟ گفت: من در خدمت کسی هستم که نمی‌خواهم از غذای او بخورم. می‌خواهم غذای حلال بخورم. گفتم: من هر سال مقداری گندم می‌خرم، همین جا می‌گذارم و کم‌کم از آن استفاده می‌کنم. گفت: برای من نیز بخر. پول به من داد. او هر روز می‌آمد یک نان می‌گرفت و می‌برد.

مدتی گذشت، دیدم نیامد. سراغ او را گرفتم، گفتند: در فلان مسجد خوابیده، بیمار است و کسی را نیز ندارد. رفتم بر بالین او و جویای حالش شدم. گفتم: برایت طبیب بیاورم؟ گفت: نه، نیازی نیست، امشب شب آخر من است. نیمه‌شب از دنیا می‌روم. کسی در نیمه‌شب به دکان تو می‌آید و آگاهت می‌کند. هر دستوری که به تو داد اجرا کن. هر آنچه از گندم و آرد نزد تو است مال خودت باشد. می‌گوید: نیمه‌شب درِ دکان زده شد. دیدم دو نفر آمدند و گفتند: سرباز از دنیا رفت. برویم او را غسل و کفن و دفن کنیم. رفتیم او را تجهیز کردیم و در همان مسجد به خاکش سپردند. من نیز خداحافظی کردم و برگشتم و به کار خودم ادامه دادم.

چند شب بعد درِ مغازه‌ام را زدند. بیرون آمدم و دیدم دو نفر هستند. یکی از آن دو را شناختم. همان کسی بود که آن شب آمده بود. گفتند: آقا تو را خواسته است. به همراه آن‌ها به طرف صحرا رفتیم. با آنکه روزهای آخر ماه

بود امّا دشت مثل شب چهاردهم ماه روشن بود. من شگفت‌زده بودم. تا بالاخره به آن منطقه رسیدیم. دیدم عده‌ای دور آقایی نشسته‌اند. ایشان مرا پیش خودش فراخواند. به خدمت ایشان رفتم. رو کرد به دیگران و فرمود: «می‌خواهم مقام سرباز را به این بدهم.» من نفهمیدم منظور ایشان چیست. گفتم: آقا من این کارها را نکردم. کار نظامی نکردم. دوباره فرمودند: «نه مقام او را می‌خواهیم به تو بدهم.»

تازه فهمیدم او از ابدال و واسطه فیض بوده است. حال که از دنیا رفته، آن بزرگوار مرا به‌جای او تعیین فرموده بود. در بازگشت هوا تاریک بود و من طبق دستور مولایم به این مقام رسیدم. اینکه حاجت تو را پیش از آنکه بگویی گفتم، از خودم نیست؛ بلکه از آقا گرفتم و برای تو نقل کردم.

جلسه دهم

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)

مقدمه

موضوع محوری مباحث مطرح‌شده در این نوشتار، اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری است. عنوان اول حضرت خضر علیه‌السلام بود که بیان شد. عنوان دوم ابدال است که در حال ارائه مباحث مربوط به آن هستیم. عنوان سوم نیز سی نفر همراه حضرت هستند که در ادامه آن را مطرح خواهیم کرد.

روایات عامه درباره ابدال

درباره صالحان دوره غیبت کبری (ابدال) در روایات ما نیز بیاناتی وجود دارد. اینکه خداوند عزّوجل بلا را به‌وسیله آن‌ها از مردم دفع می‌کند.[1] یا اینکه در وقت ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با ایشان بیعت می‌کنند. امّا اینکه در دوران غیبت، کارگزار و واسطه فیض حضرت باشند، چنین مطلبی در روایات به‌ندرت پیدا می‌شود. لذا پس از تحقیق باید بگوییم: ابدال جزو

---

۱. «و بکم أسقی عبادی الغیث و ادفع عنهم البلاء... لو لاکم لأنزلتُ علیهم عذابی (ابن‌بابویه، محمدبن‌علی، *کمال الدین و تمام النعمة*، ج۱، ص۳۳۰ و *منتخب الأثر*، صافی گلپایگانی، ص٦٤٩).

عناوینی نیست که در رکاب حضرت در دوران غیبت کبری باشند.

روایت سوم

«حدثنا عبد الله، حدثني أبي، ثنا أبو المغيرة، ثنا صفوان، حدثني شريح- يعني ابن عبيد- قال: ذكر أهل الشام عند علي بن أبي طالب رضي الله عنه و هو بالعراق، فقالوا: العنهم يا أمير المؤمنين. قال: لا، أنّي سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: الأبدال يكونون بالشّام، و هم أربعون رجلا، كلّما مات رجل أبدل الله مكانه رجلا، يسقى بهم الغيث، و ينتصر بهم على الأعداء، و يصرف عن أهل الشّام بهم العذاب.»

شریح بن عبید گوید: «نزد علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر اهل شام شد و ایشان در عراق بود. پس گفتند: ای امیرالمؤمنین آن‌ها را لعن کنیم؟ فرمود: نه، شنیدم رسول‌الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ابدال از شام هستند. آن‌ها چهل مرد هستند؛ هرگاه یکی از آنان بمیرد، خداوند فرد دیگری را جایگزینش می‌کند. به‌واسطه آن‌ها باران می‌بارد؛ به‌واسطه آن‌ها بر دشمنانشان پیروز می‌شود؛ و به‌خاطر آن‌ها عذاب از اهل شام برمی‌گردد.»

منابع روایت

مسند احمد، احمدبن حنبل، ج۱، ص۱۱۲.

منابع بسیاری از عامه این روایت را نقل می‌کنند؛ امّا از شیعه کسی آن را نقل نکرده است.

دلالت روایت

در حالی که در روایات ما بر کوفه و نجف اشرف تأکید شده، امّا در این

روایت و دیگر روایات عامه بر شام تأکید و نسبت به آن بزرگنمایی شده است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام با شامی‌ها جنگ کردند و درباره آنان می‌فرمودند: «قاتلوا بقیة الاحزاب قاتلوا الذین یقولون کذب الله و رسوله و نحن نقول صدق الله و رسوله»[1] شامی‌ها کسانی بودند که مستحق حیات نبودند و قتلشان جائز بود. در شهادت امام حسین علیه‌السلام همه جا گریه کردند غیر از شام که اصلا اظهار ناراحتی و حتی اظهار تأسف نیز نکردند. بنابراین این سنخ روایات که می‌خواهد حریمی را برای شامی‌ها قرار دهد، آن نیز در آن روز و آن نیز که به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت می‌دهند، برای این است که نخست، حریم را تثبیت کنند و سپس امیرالمؤمنین علیه‌السلام را زیر سؤال ببرند؛ مبنی بر اینکه شما که می‌دانستی اهل شام چنین هستند، چرا با آن‌ها وارد جنگ شدی؟

این سنخ روایات به‌نوعی زمینه‌سازی برای توجیه کارهای خودشان است. در روایات عامه آمده است که امام حسن علیه‌السلام به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت به آغاز جنگ با شام و ریخته‌شدن خون شامیان اعتراض کردند و آن حضرت فرمودند: نمی‌دانستم کار به اینجا کشیده می‌شود. در واقع این‌ها همان حرف‌های ابن‌تیمیه را در این قالب تکرار می‌کنند. او می‌گوید: اصلا امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای دیانت نجنگید. ابن‌تیمیه - علیه‌مایستحق - می‌گوید: ایشان اصلا دستوری[2] از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نداشته و بلکه تنها نظر شخصی خودش بوده است. او با این کار خون مسلمانان زیادی را ریخته است. ابن‌تیمیه هیچ ایرادی به معاویه -علیه‌مایستحق - نمی‌گیرد.

---

۱. ابن حیون، شرح الاخبار، ج۲، ص٤.

۲. ابن تیمیه، *منهاج السنه النبویه*، ج٤، ص۳۳۳.

معاویه‌ای که منشأ فتنه بود و حاضر نشد زیر بار خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برود. آیا معاویه در آن جنگ‌ها کسی را نکشته است؟ از همین رو باید بگوییم که این سنخ روایات برای تخطئه امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت به جنگیدن است. به همین جهت است که مدارک بسیاری از عامه این روایت را نقل کرده و حال آنکه یک مصدر شیعی آن را نقل نکرده است.

روایت چهارم

«و أخبرنا أبو حمزة غالب محمد بن إبراهيم بن محمد ابن إبراهيم الجرجاني- بالثعلبية -، أنا المظفّر بن حمزة –بجرجان -، أنا عبد الله بن يوسف بن بامويه، أنا أبو سعيد بن الأعرابي، قالا: نا الحسن بن علي بن عفّان، نا زيد بن الحباب، حدّثني - و في حديث القزويني، نا - ابن لهيعة، عن خالد بن يزيد السكسكي، عن سعيد بن أبي هلال، عن علي رضي الله عنه، قال: قبّة الإسلام بالكوفة، و الهجرة بالمدينة، و النجباء بمصر، و الأبدال بالشام، و هم قليل.»[1]

سعیدبن‌هلال از علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «قبه اسلام در کوفه و هجرت در مدینه است. نجبا در مصر و ابدال در شام هستند که تعداد آن‌ها اندک است.»

در ذیل همین روایت این عبارت نیز آمده است: «و العصائب بالعراق.»

معنای عصائب:

«قوله تعالى: «وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ» هي بضم العين فالسكون: الجماعة من

۱. ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج۱، ص۲۹۶.

الرجال نحو العشرة، و قيل من العشرة إلى الأربعين، و الجمع «عُصَبٌ» مثل غرفة و غرف، و ليس للعصبة واحد - نقلا عن الأخفش. و سميت بذلك أخذا من الشد، كأنه يشد بعضهم بعضا شد الْأَعْصَابُ، و هي أطناب المفاصل، و التقدير في الآية «و الحال نحن عُصْبَةٌ» أي جماعة أقوياء، فنحن أحق بالمحبة من صغيرين لا كفاية فيهما.»[1]

«عصبة به ضم و سکون عین، گروهی از مردها که تقریباً عدد آن‌ها به ده برسد. گفته شده است که از ده تا چهل را عصبه گویند. جمع آن عُصب است؛ مثل غرفه که جمع آن غُرف است. به نقل از اخفش، عصبه واحد ندارد. عصبه نامیده شد چون برگرفته شده از بستن است. گویا این‌ها به همدیگر بسته شده‌اند؛ مانند اعصاب و رگ‌ها که به هم بسته شده و آن طناب، مفاصل است. ما عصبه‌ایم یعنی جماعتی قوی هستیم؛ پس ما لایق‌تر به محبت از آن دو هستیم (دست‌به‌دست هم دادند. همان طوری که طناب‌ها به همدیگر و رگ‌ها به همدیگر بسته شده است، این‌ها نیز به همدیگر وابسته هستند.)

منابع روایت:

۱. تاریخ مدینة دمشق، ابن‌عساکر، ج۱، ص۲۹۶.

۲. الفائق فی غریب الحدیث، زمخشري، محمودبن‌عمر، ج۱، ص۸۷.

۳. لسان العرب، ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، ج۱، ص۶۰۵.

عامه به این روایت خیلی بها نداده‌اند و در کتب ما نیز نیامده است ولی مضمون آن ایرادی ندارد.

---

۱. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، ج۲، ص۱۲۱.

روایت پنجم

قال حذيفة: «فقام عمران بن الحصين الخزاعي، فقال: يا رسول الله، كيف لنا بهذا حتى نعرفه؟ فقال: هو رجل من ولد كنانة من رجال بني إسرائيل، عليه عباءتان قطوانيّتان، كأنّ وجهه الكوكب الدرّيّ في اللون، في خدّه الأيمن خال أسود، ابن أربعين سنة، فيخرج الأبدال من الشام و أشباههم، و يخرج إليه النجباء من مصر، و عصائب أهل المشرق و أشباههم، حتى يأتوا مكّة فيبايع له بين زمزم و المقام.»

حذیفه می‌گوید: «عمران از جا بلند شد و گفت: ای پیامبر خدا ما قائم را از کجا بشناسیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: او... پس ابدال اشباه آنان از شام خارج شوند و نجبا از مصر به سوی او خارج شوند و عصائب اهل مشرق و اشباه آنان خارج شوند تا بیایند مکه؛ سپس بین زمزم و مقام با او بیعت کنند.»

از این روایت استفاده می‌شود که ابدال وجود دارند؛ امّا هنگام ظهور نمود پیدا کرده و بیعت می‌کنند و نقش آنان در زمان ظهور است.

منابع روایت:

۱. جامع البیان فی تفسیر القرآن، طبری، محمدبن جریر، ج۱۵، ص۱۷.

مصادر بسیاری از عامه این روایت را نقل می‌کنند.

۲. معجم الأحادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، جمعی از نویسندگان، ج۲، ص۱٦٦.

این روایت نیز عامی است و در مدارک خاصه روایتی تحت این عنوان نداریم ولی مضمون آن مورد قبول است.

جلسه یازدهم

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)

ادامه بررسی روایات ابدال

مقدمه

بحث ما درباره اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری، در مورد ابدال و نقش آنان بود. به روایاتی اشاره و آن‌ها را بیان کردیم که ابدال از ابداعات اهل‌سنت نیست؛ بلکه در روایات ما نیزآمده است و در کتب شیعه نیزروایت صحیحی برآن داریم.

روایت معتبر شیعی درباره ابدال

روایت ششم

محدث نوری (۱۳۲۰ق) نقل می‌کند:

«الْجَعْفَرِيَّاتُ[1]، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي

۱. جعفریات از کتاب‌های معتبر است.

طَالِبٍ عليه‌السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: مَنْ دَعَا لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَاً وَ عِشْرِينَ مَرَّةً نَزَعَ اللهُ الْغِلَ مِنْ صَدْرِهِ وَ كَتَبَهُ مِنَ الْإِبْدَالِ إِنْ شَاءَ الله.»[1]

امیرالمؤمنین عليه‌السلام فرمودند: «پیامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: کسی که در هر روز برای مؤمنان و مؤمنات بیست‌وپنج بار دعا کند، خداوند کینه را از سینه او می‌زداید و نام او را جزو ابدال ثبت می‌کند؛ ان شاءالله.»

از این روایت استفاده می‌شود که رتبه ابدال وجود دارد و راه رسیدن به آن این است که از خود بگذری. پس در مثبت‌بودن ابدال جای بحث نیست. امّا درباره ارتباط آن‌ها با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری، مطلبی در روایات وجود ندارد. البته در کتب خاصه و عامه این مطلب وجود دارد که ابدال با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در هنگام ظهور بیعت می‌کنند و جزو پیش‌قراولان سپاه آن حضرت هستند.

ادامه روایات عامه درباره ابدال

روایت هفتم

«حدثنا علي بن سعيد الرازي، قال: حدثنا علي بن الحسن الخوّاص، قال: حدثنا ابن لهيعة، قال: حدثنا عيّاش بن عباس القتباني، عن عبد الله بن زرير الغافقي، عن علي بن أبي طالب عليه‌السلام أنّ رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله قال: «يكون في آخر الزمان فتنة تحصّل الناس كما يحصّل الذهب في المعدن، فلا تسبّوا أهل الشام، و لكن سبّوا أشرارهم، فإنّ فيهم الأبدال، يوشك أن يرسل على أهل الشام سبب من السماء فيفرّق جماعتهم حتى لو قاتلهم الثعالب

۱. میرزاحسین نوری، *مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل*، ج۵، ص۲٤٦.

غلبتهم، فعند ذلك يخرج خارج من أهل بيتي في ثلاث رايات، المكثر يقول: هم خمسة عشر ألفا، و المقلّ يقول: هم اثنا عشر ألفا، أماراتهم: أمت أمت، يأتون بسبع رايات تحت كلّ راية منها رجل يطلب الملك، فيقتلهم الله جميعا، و يردّ الله إلى المسلمين ألفتهم و نعمتهم و قاصيهم و دانيهم.»[1]

طبرانی[2] از علی علیه‌السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «در آخرالزمان فتنه‌ای باشد که در آن مردم چنان غربال می‌شوند که طلا را از معدن به دست آورند.[3] اهل شام[4] را دشنام ندهید؛ ولی افراد بد ایشان را دشنام دهید؛ زیرا ابدال در میان آنها باشند. نزدیك است که عذابی از آسمان بر اهل شام فرو ببارد و جمع آنها را متفرق سازد؛ تا جایی که اگر شغال‌ها با آن‌ها بجنگند بر آنها غلبه کنند. در این وقت یکی از اهل‌بیت من با سه پرچم خروج کند. بعضی از مردم که بسیار شمارند گویند: پانزده

---

۱. طبرانی، ابوالقاسم، *المعجم الأوسط*، ج٤، ص٥٣٨، ح٣٩١٧؛ *معجم الأحاديث الإمام المهدي* عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ج٢، ص٢٤١.

۲. طبرانی (٣٦٠ - ٢٦١) از علمای تقریبا باانصاف اهل‌سنت است. شصت سال عمرش را در اصفهان گذراند و در آنجا با نواصب مقابله می‌کرد. او کتاب‌های متعددی را از خود به‌جا گذاشت؛ مهمترین آثار او *معجم الکبیر* در ٢٥ جلد، معجم الاوسط در ١٠ جلد و *معجم الاصغر* در یک جلد است. ذهبی می‌گوید که به‌دلیل نقل روایاتی درباره فدک و غیرآن، به او جوهر ریخته، او را از نقل چنین روایاتی نهی کردند. ایشان روایت «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» را نقل کرده است. *المعجم الکبیر*، ج١٩، ص٣٨٨.

۳. «مردم باایمان بسیار کمیاب، گمنام و مخفی هستند و به زحمت می‌توان آن‌ها را پیدا کرد.»

٤. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام است که چون امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند، همه اهل‌زمین گریه کردند، مگر شام؛ بلکه آن‌ها اظهار شادی و خوشحالی کردند. یکی از مستندات کسانی که نظرشان مبنی بر عدم مشروعیت روزه روز عاشورا است، همین روایت است.

هزار باشند و آنها که کم شمرند گویند: دوازده هزار.[1] شعار جنگی آنها أمِت! أمِت! (بمیران! بمیران!)[2] است. با هفت پرچم روبه‌رو می‌شوند که زیر هر پرچمی مدعی سلطنت باشد. خدا همه را بکشد و الفت و نعمت ازدست‌رفته مسلمانان را به آن‌ها بازگرداند و دور و نزدیك آنها را جمع کند.»

از این روایت استفاده می‌شود که ابدال مثبت هستند؛ امّا نسبت به نقش آنان در دوران غیبت کبری بیانی ندارد.

روایت هشتم

«أخبرنا أبو سعد أحمد بن محمد بن أحمد بن البغدادي، أنا أبو العبّاس أحمد بن محمد بن أحمد بن القاسم الطهراني، و أبو عمرو بن مندة، قالا: أنا الحسن بن محمد بن يوسف، أنا أحمد بن محمد بن عمر النسائي، نا أبو بكر بن أبي الدنيا، نا الحسن بن أبي الربيع، أنا عبد الرزاق، معمر، عن الزهري، عن عبد الله بن صفوان، قال: قال رجل يوم صفين: اللّهمّ العن أهل الشام، فقال علي عليه‌السلام: لا تسبوا اهل الشام جما غفيرا فإنّ بها الأبدال، فإنّ بها الأبدال، فإنّ بها الأبدال.»[3]

عبدالله بن صفوان گوید: «شخصی در روز صفین گفت: خدایا اهل شام را لعنت کن؛ پس امام علی عليه‌السلام فرمود: همه اهل شام را دشنام ندهید، پس به‌درستی که در بین آن‌ها ابدال هستند.»

---

۱. در روایات اهل‌بیت عليهم‌السلام نیز این مطلب وجود دارد که امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه از مکه به‌همراه ده هزار نفر خروج می‌کنند.

۲. مرگ برای کسانی که دیگر هدایت نمی‌شوند و اگر باز به آن‌ها مهلت داده شود، بر جنایاتشان می‌افزایند؛ از همین رو امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه موانع سر راه هدایت و سعادت مردم را برمی‌دارند.

۳. ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج۱، ص۳۳۵؛ معجم *الأحادیث الإمام المهدي* عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، ج۲، ص۲۴۲.

از این روایت نیز استفاده می‌شود که ابدال مثبت هستند. امّا نسبت به نقش آنان در عصر غیبت کبری بیانی ندارد.

راوی این روایت، زهری است.

محمد بن مسلم زهری

زهری اگرچه نزد علمای عامه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، امّا به تعبیر خود اهل‌سنت او دستمال [کاغذی] حاکمان و امرا بود. هرگاه خلفا کار خلافی انجام می‌دادند، او فورا آن را توجیه می‌کرد. وی همیشه سرباز امویان بوده و به جعل احادیث می‌پرداخته است. او سنت صحابه را در فرهنگ اسلام وارد کرد و آن را در کنار سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داد. وی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام موضع بسیار منفی و ظالمانه‌ای داشت. شخصی از آل جعفر در شام حدیثی از یک زن نقل کرد، او اعتراض کرد و گفت: «از این زن روایت نقل نکن؛ او خواهر من است و خرفت شده است.» آن زن به زهری می‌گوید: «من خرفت شدم یا تویی که فضایل اهل‌بیت علیهم السلام را کتمان می‌کنی؟!»

ابن حبان گوید: «دو نفر هستند که اصلا سابقه ندارد فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل کنند؛ یکی از آن دو زهری است.»[1] بعضی اصرار دارند که او را شیعه قلمداد کنند. در حالی که او هیچ خدمتی به شیعه نداشت. امام زین‌العابدین علیه السلام او را این‌گونه نصیحت کردند که مواظب باش پل برای ظالمان نباشی. این فرمایش امام را آلوسی می‌آورد و می‌گوید:

---

۱. ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج۴۵، ص۱۷۲، *شرح حال حضرت علی* علیه السلام؛ ابن حبان، المجروحین، ج۱، ص۲۵۸.

«قال بعض الناصحين»؛ او متأسفانه نام امام علیه‌السلام را نمی‌برد.[1]

روایت نهم

«عن أمّ سلمة، قالت: قال رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله: «يكون اختلاف عند موت خليفة، فيخرج رجل من بني هاشم من المدينة إلى مكّة فيجيئه ناس فيبايعونه بين الركن و المقام و هو كاره، فيجهّز إليهم جيشا من الشام حتى إذا كانوا بالبيداء خسف بهم، فيأتيهم عصائب أهل العراق و أبدال الشام، و ينشأ رجل بالشام أخواله كلب، فيجهّز إليهم جيشا فيهزمهم الله، و تكون الدائرة عليهم، و ذلك يوم كلب، و الخائب من خاب غنيمة كلب، و يستخرج الكنوز، و يقسم الأموال، و يلقي الإسلام بجرانه إلى الأرض، يعيش في ذلك سبع سنين- أو ستّ سنين-.»[2]

از ام‌سلمه روایت شده است که گفت: «پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: هنگام مرگ خلیفه‌ای، اختلاف رخ دهد و مردی از بنی‌هاشم از اهل‌مدینه به مکه رود و جمعی از اهل آنجا نزد او آیند و با او برخلاف میل خودش، میان رکن و مقام بیعت کنند.[3] پس از شام لشکری به‌سوی او فرستاده شود و زمین بیداء[4] که میان مدینه و مکه است، آن لشکر را فرو برد. چون مردم این پیشامد را بدانند ابدال اهل‌شام و عصائب[5] اهل‌عراق به او رو آورند و با او

---

۱. آلوسی، روح المعانی، ج۱۲، ص۴۸۰.

۲. طبرانی، ابوالقاسم، المعجم الکبیر، ص۳۹۰ و ۳۹۱، ح۹۳۱؛ *معجم الأحادیث الإمام المهدی* رضی‌الله‌عنه، ج۲، ص۲۹۹.

۳. بیعت بین رکن و مقام در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز وجود دارد.

۴. بیداء هم‌اکنون در وسط مدینه قرار گرفته است (معالم الحجاز).

۵. عصائب به گروه‌های اندک (سه نفر، سه نفر) گویند.

بیعت کنند. سپس مردی از قریش که دایی‌هایش قبیله بنی‌کلب باشند، لشکری به‌سوی آن‌ها فرستد و اهالی مکه بر آنها غلبه کنند و لشکریان بنی‌کلب هلاك شوند. ناامید کسی است که در غنیمت بنی‌کلب حاضر نباشد. آن غنیمت‌ها را میان آنها قسمت کند و به سنت پیغمبرشان میان آنها عمل کند. اسلام در زمین پابرجا گردد. آن پیشوا هفت سال - یا شش سال - در میان مردم درنگ کند.[1]

از این روایت نیز استفاده می‌شود که نقش‌آفرینی ابدال در هنگام ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. این روایت مدت حکومت امام مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را هفت سال ذکر کرده که با روایات و کلمات عالمان شیعه هم‌خوانی ندارد. ما این موضوع را دو سال قبل، ضمن بحث «حکومت‌های پس از امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف» بیان کردیم.

۱. به نظر ما امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بیش از این مدت حکومت خواهند کرد.

جلسه دوازدهم

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)

ادامه روایات عامه در مورد ابدال

مقدمه

بحث ما درباره اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری، در مورد ابدال و نقش آنان بود. پیش از این به روایاتی اشاره و براساس آن‌ها بیان کردیم که در روایات ما از ابدال سخن به میان آمده است؛ هرچند بیشتر در کتب عامه نقل شده است. البته این نیز ناگفته نماند که اهل‌سنت در این زمینه بزرگ‌نمایی می‌کنند.

روایت دهم

صالح فرزند ابی‌خلیل از دوستش نقل می‌کند که امّ‌سلمه، همسر رسول گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله، فرمودند:

«یکون اختلاف عند موت الخلیفة فیخرج رجل من اهل المدینة هاربا الی مکّة فتأتیه ناس من اهل مکّة فیخرجونه و هو کاره فیبایعونه بین الرّکن و المقام و یبعث الیه بعث من الشّام فیخسف بهم بالبیداء بین مکّة و المدینة فاذا رأی النّاس ذلک اتاه ابدال الشّام و عصائب اهل العراق

فیبایعونه... .»

«هنگـام مـرگ خلیفـه، اختلافـی بـه وجـود مـی‌آیـد و مـردی از اهـل‌مدینـه به‌سـوی مکّـه گریختـه و جمعـی از مـردم آنجـا بـا او بـین رکـن و مقـام بیعـت می‌کنند. آنگاه جمعیّتی از شام برای مقابله با او قیام کرده، به طرف مکّه به حرکت درمی‌آیند. سپس، آن‌ها در زمین بیداء، بین مکه و مدینه به زمین فرو مـی‌رونـد. هنگـامی کـه مـردم از ایـن جریـان آگـاه مـی‌شـوند، ابـدال شـام و عصائب اهل‌عراق به‌سوی او آمده، با او بیعت می‌کنند... .»

منابع روایت:

۱. المصـنّف، عبـدالرزّاق، ج۱۱، ص۳۷۱، ح۲۰۷۶۹؛ «عـن معمـر، عـن قتادة، یرفعه إلی النبي صلی الله علیه و آله، قال:...»

۲. الفـتن، ابـن‌حمّـاد، ج۱، ص۳۵۸، ح۱۰۳۷؛ «حـدثنا عبـد الـرزّاق، عـن معمـر، عـن قتـادة،[1] قـال: قـال رسـول الله صلی الله علیه و آله: «أنّـه یسـتخرج الکنـوز، و یقسـم المال، و یلقي الإسلام بجرانه.»

۳. المصنّف، ابن‌أبي‌شیبة، ج۱۵، ص۴۵، ح۱۹۰۷۰؛ «حدثنا عفّان، قال: حدثنا عمران القطّان، عن قتادة، عن أبي الخلیل، عن عبد الله بن الحارث، عن أمّ سلمة، قالت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله...»

۴. مسند احمد، احمدبن‌حنبل: ج۶، ص۳۱۶؛ به سند دیگر از ام‌سلمه.

منـابع زیـادی از عامـه ایـن روایـت را نقـل کرده‌انـد کـه قـدیمی‌تـرین آن‌هـا مصنف نوشته عبدالرزاق است. کتاب مزبور نزد اهل‌سنت شاید جایگاه

۱. قتاده معاصر با امام باقر علیه السلام و از تابع تابعین است؛ لذا نمی‌تواند به‌صورت مستقیم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کند.

بخاری را نداشته باشد، اما مؤلف آن، عبدالرزاق، از مشایخ بخاری است. بخاری از عبدالرزاق روایت نقل می‌کند و او در میان اهل‌سنت جایگاه بلندی دارد. عبدالرزاق نسبت به شجره ملعونه حساس بود و هرگاه حرف آنان در درس او می‌شد، می‌گفت: «مجلس ما را به ذکر آل‌ابی‌سفیان آلوده نکنید.»[1]

از منابع خاصه نیز هر کسی این روایت را نقل کرده، از طرق عامه نقل کرده است.

۵. عُمْدَةُ عُیونِ صِحاحِ الأخْبار فی مَناقبِ إمامِ الأبرار (مشهور به العُمدَة)، حسن‌بن‌رشیق، ص۴۳۳، ح۹۱۱؛ از الجمع بین الصحاح.

۶. الملاحم و الفتن (التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن)، سیدبن‌طاووس، ص۱۳۵ و۱۳۶، ب۱۲۷، ح۱۵۴؛ عن أبي ثور و عبد الرزّاق و ابن معاذ عن معمر عن قتادة، قال: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «تأتیه عصائب العراق و أبدال الشّام، فیبایعونه بین الرّکن و المقام.» همچنین: ص۱۴۶، ب۱۴۷، ح۱۷۶؛ از الفتن ابن‌حمّاد.

۷. کشف الغمّة، اربلی، علی‌بن‌عیسی، ج۳، ص۲۶۹؛ از بیان الشافعي.

۸. غایَةُ الْمَرام وَ حُجّةُ الْخِصام فی تَعْیینِ الْإمام مِنْ طَریقِ الْخاصّ وَ الْعام، سلیمان بحرانی، هاشم، ج۷، ص۹۴ و۹۵، ب۱۴۱، ح۴۸؛ از الجمع بین الصحاح؛ و ص۱۰۸ و۱۰۹، ب۱۴۱، ح۱۲۷؛ از بیان الشافعي.

۹. حِلْیَةُ الأبْرار فی أحْوالِ مُحمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله و آلِه الأطْهار علیهم‌السلام، بحرانی، سیدهاشم، ج۵، ص۵، ب۵۳، ح۱۲؛ از الجمع بین الصحاح؛ و ص۴۷۱،

۱. ذهبی، شمس الدین، *میزان الاعتدال*، ج۲، ص۶۱۰.

ب۵۳، ح۹۱؛ از بیان الشافعي.

۱۰. بحارالانوار، مجلسی، محمدباقر، ج۵۱، ص۸۸، ب۱؛ از کشف الغمّة. به نقل از کتاب البیان، کنجی شافعی.

۱۱. ملحقات إحقاق الحقّ، مرعشی نجفی، شهاب‌الدین، ج۲۹، ص۲۸٤؛ از جامع الأحادیث؛ و ص۲۸۵؛ از برهان المتّقي؛ و ص٤۸٦؛ از نزول عیسی‌بن‌مریم؛ و ص٤۸۷؛ از عقد الدرر؛ و ص۵٤۱ و ۵٤۲؛ از عقد الدرر.

۱۲. معجم الأحادیث الامام المهدی عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، جمعی از نویسندگان، ج۲، ص۱۹۷.

در روایاتی که علمای عامه بیشتر روی آن تأکید می‌کنند، باید تأمل کرد. آن‌ها تلاش می‌کنند روایات درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام را تحریف و تبدیل کنند. شعیب ارنائوط که از متعصبان معاصر اهل‌سنت است، تعلیقی در مورد روایت «لایبغضک الا منافق و لایحبک الا مؤمن» دارد. او می‌گوید: «اگرچه در صحیح مسلم آمده، ولی راوی آن کسی است که متهم به تشیع است؛ و روایت درست، روایتی است که در مورد انصار است: «لایحب الانصار الا المؤمن و لایبغض الانصار الا المنافق.» عجبا!! تعصب تا چه حد؟!

البته متن روایت ابدالی که اهل‌سنت نقل می‌کنند از جنبه اعتقادی مخالف اعتقادات ما نیست. امّا این‌طور نیز نیست که هر روایتی را که همه عامه با سند نقل کرده‌اند، بگوییم اعتبار دارد؛ چون روایات سنددار جعلی، فراوان است؛ یعنی هم روایت و هم سند آن را جعل کرده‌اند و اگر سند هم داشته باشد، بعضی از رجال آن از نظر ما اعتبار ندارند و ضعیف می‌باشند.

بررسی سند روایت

قتاده

قتاده متهم به نصب است.

مرحوم شوشتری (١٤١٦ق) می‌فرماید:

«و كيف كان: فقال الطبري - في ذيله - في قتادة بن دعامة: كان أعمى حافظا فطنا و يكنّى أبا الخطّاب. و في العقد الفريد: قال قتادة: حفظت ما لم يحفظ أحد و نسيت ما لم ينس أحد، حفظت القرآن في سبعة أشهر، و قبضت على لحيتي و أنا اريد قطع ما تحت يدي فقطعت ما فوقها!. و في البيان: جمع سليمان بن عبد الملك بين قتادة و الزهري فغلب قتادة الزهري، فقيل لسليمان في ذلك، فقال: إنّه فقيه مليح، قال القحذمي: لا و لكنّه تعصّب [للقرشية، و] لانقطاعه إليهم و لروايته فضائلهم. و عدّه المعارف في التابعين.»[1]

طبری گفته است: «قتادة‌بن‌دعامه نابینا و حافظ بود. کنیه او ابوالخطاب بود. در عقدالفرید آمده است: قتاده گفت: چیزهایی را حفظ کردم که احدی حفظ نکرد و فراموش کردم آنچه احدی فراموش نکرد. قرآن را طی هفت ماه حفظ کردم. روی محاسنم را گرفتم، می‌خواستم از پایین آن بزنم، از بالا زدم.» در بیان آمده است: «سلیمان‌بن‌عبدالملک، قتاده و زهری را برای مناظره جمع کرد. قتاده غالب شد. سپس به سلیمان گفته شد: قتاده غالب شد. پس گفت: او فقیه ملیحی است. قحذمی گفت: نه لکن او تعصب قرشی دارد، به جهت اینکه به آن‌ها گرایش داشت و فضایل آن‌ها را

١. تستری، محمدتقی، *قاموس الرجال*، ج٨، ص٥١٢.

روایت می‌کرد.»

قتاده نسبت به ائمه علیهم‌السلام موضع‌گیری منفی داشت:[1]

ابوحمزه ثمالی گفت: «در مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودم که مردی نزدیک

---

۱. «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: كُنْتُ جَالِساً فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ فَسَلَّمَ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللهِ فَقُلْتُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَقُلْتُ فَمَا حَاجَتُكَ فَقَالَ لِي أَ تَعْرِفُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ علیهما‌السلام قُلْتُ نَعَمْ فَمَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ قَالَ هَيَّأْتُ لَهُ أَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً أَسْأَلُهُ عَنْهَا فَمَا كَانَ مِنْ حَقٍّ أَخَذْتُهُ وَ مَا كَانَ مِنْ بَاطِلٍ تَرَكْتُهُ قَالَ أَبُو حَمْزَةَ فَقُلْتُ لَهُ هَلْ تَعْرِفُ مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ فَمَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ إِذَا كُنْتَ تَعْرِفُ مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ فَقَالَ لِي يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنْتُمْ قَوْمٌ مَا تُطَاقُونَ إِذَا رَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ علیه‌السلام فَأَخْبِرْنِي فَمَا انْقَطَعَ كَلَامُهُ حَتَّى أَقْبَلَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام وَ حَوْلَهُ أَهْلُ خُرَاسَانَ وَ غَيْرُهُمْ يَسْأَلُونَهُ عَنْ مَنَاسِكِ الْحَجِّ فَمَضَى حَتَّى جَلَسَ مَجْلِسَهُ وَ جَلَسَ الرَّجُلُ قَرِيباً مِنْهُ قَالَ أَبُو حَمْزَةَ فَجَلَسْتُ حَيْثُ أَسْمَعُ الْكَلَامَ وَ حَوْلَهُ عَالَمٌ مِنَ النَّاسِ فَلَمَّا قَضَى حَوَائِجَهُمْ وَ انْصَرَفُوا الْتَفَتَ إِلَى الرَّجُلِ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا قَتَادَةُ بْنُ دِعَامَةَ الْبَصْرِيُّ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام أَنْتَ فَقِيهُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَيْحَكَ يَا قَتَادَةُ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ خَلْقاً فَجَعَلَهُمْ حُجَجاً عَلَى خَلْقِهِ فَهُمْ أَوْتَادٌ فِي أَرْضِهِ قُوَّامٌ بِأَمْرِهِ نُجَبَاءُ فِي عِلْمِهِ اصْطَفَاهُمْ قَبْلَ خَلْقِهِ أَظِلَّةً عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ- قَالَ فَسَكَتَ قَتَادَةُ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ أَصْلَحَكَ اللهُ وَ اللهِ لَقَدْ جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيِ الْفُقَهَاءِ وَ قُدَّامَ ابْنِ عَبَّاسٍ فَمَا اضْطَرَبَ قَلْبِي قُدَّامَ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَا اضْطَرَبَ قُدَّامَكَ وَ قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام أَ تَدْرِي أَيْنَ أَنْتَ أَنْتَ بَيْنَ يَدَيْ بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ - رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ - فَأَنْتَ ثَمَّ وَ نَحْنُ أُولَئِكَ فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ صَدَقْتَ وَ اللهِ جَعَلَنِيَ اللهُ فِدَاكَ وَ اللهِ مَا هِيَ بُيُوتَ حِجَارَةٍ وَ لَا طِينٍ قَالَ قَتَادَةُ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْجُبُنِّ فَتَبَسَّمَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام وَ قَالَ رَجَعَتْ مَسَائِلُكَ إِلَى هَذَا قَالَ ضَلَّتْ عَنِّي فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ فَقَالَ إِنَّهُ رُبَّمَا جُعِلَتْ فِيهِ إِنْفَحَةُ الْمَيِّتِ قَالَ لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ إِنَّ الْإِنْفَحَةَ لَيْسَ لَهَا عُرُوقٌ وَ لَا فِيهَا دَمٌ وَ لَا لَهَا عَظْمٌ إِنَّمَا تَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّمَا الْإِنْفَحَةُ بِمَنْزِلَةِ دَجَاجَةٍ مَيْتَةٍ أُخْرِجَتْ مِنْهَا بَيْضَةٌ فَهَلْ تَأْكُلُ تِلْكَ الْبَيْضَةَ قَالَ قَتَادَةُ لَا وَ لَا آمُرُ بِأَكْلِهَا فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّهَا مِنَ الْمَيْتَةِ قَالَ لَهُ فَإِنْ حُضِنَتْ تِلْكَ الْبَيْضَةُ فَخَرَجَتْ مِنْهَا دَجَاجَةٌ أَ تَأْكُلُهَا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا حَرَّمَ عَلَيْكَ الْبَيْضَةَ وَ أَحَلَّ لَكَ الدَّجَاجَةَ ثُمَّ قَالَ علیه‌السلام فَكَذَلِكَ الْإِنْفَحَةُ مِثْلُ الْبَيْضَةِ فَاشْتَرِ الْجُبُنَّ مِنْ أَسْوَاقِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَيْدِي الْمُصَلِّينَ وَ لَا تَسْأَلْ عَنْهُ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَكَ مَنْ يُخْبِرُكَ عَنْهُ.» کلینی، محمدبن‌یعقوب، کافی، ج۶، ص۲۵۶.

آمد، سلام کرد و به من گفت: شما که هستی؟ گفتم: یك نفر از اهل‌کوفه. پرسیدم چه کار داری؟ گفت: تو ابوجعفر، محمدبن‌علی علیهما السلام، را می‌شناسی؟ گفتم: آری با او چه‌کار داری؟ گفت: چهل مسأله آماده کرده‌ام که از او بپرسم، تا هرچه درست بود را بگیرم و هرچه صحیح نبود را رها کنم. به او گفتم: توبین حق و باطل فرق می‌گذاری؟ گفت: بله. گفتم: در این صورت که توبین حق و باطل فرق می‌گذاری چه احتیاجی به او داری. ناراحت شد و گفت: شما مردم کوفه گروهی هستید که کسی نمی‌تواند بر شما غالب شود و با شما بحث کند. اگر ابوجعفر علیه السلام را دیدی به من خبر بده.

در همین بین امام علیه السلام آمد و چند نفر از اهل‌خراسان و عده‌ای دیگری اطرافش را گرفته بودند و از مناسك حج می‌پرسیدند. امام علیه السلام رفت تا در جای خود نشست. آن مرد نیز رفت نزدیك آن‌ها نشست. ابوحمزه گفت: نزدیك نشستم به‌طوری که سخن آنها را بشنوم. اطرافم نیز گروهی از مردم بودند. وقتی مردم سؤالات خود را مطرح کردند و رفتند، امام علیه السلام رو به آن مرد کرد و فرمود: تو که هستی؟ گفت: من قتادة‌بن‌دعامه بصری هستم. امام علیه السلام فرمود: تو فقیه اهل‌بصره هستی؟ گفت: بله. فرمود: وای بر تو! خداوند گروهی از بندگان خاص را آفرید، پس آنان را حجت بر خلق قرار داد. آن‌ها کوه‌های استوار زمین و آماده فرمان خدایند؛ برگزیدگان او از خلقش که خداوند، آن‌ها را قبل از آفرینش انسان‌ها برگزیده است، آن موقعی که چون سایه و هاله‌ای اطراف عرش بودند.

قتاده مدتی سکوت کرد و چیزی نگفت. بعد گفت: خدا امر شما را اصلاح کند، به خدا قسم من در مقابل دانشمندان بزرگ نشسته‌ام و ابن‌عباس را درك کرده‌ام، هیچ‌گاه دلم آنچنان که در مقابل شما به لرزه

درآمد، نلرزیده است.

امام فرمود: میدانی تو در کجا هستی؟ در مقابل آن خانواده‌ای هستی که خداوند اجازه ذکر و اعلای نام خود را به آنها داده است. صبح و شام به یاد اویند و هرگز ثروت دنیا و خرید و فروش، آن‌ها را از یاد خدا و نماز و زکات، غافل نمی‌کند. تو در چنین جایی هستی. ما آن خانواده‌ایم. قتاده گفت: واقعا راست می‌گویی. فدایت شوم! آن خانه‌ها که خداوند در این آیه می‌فرماید، خانه‌های سنگ و گلی نیست. قتاده گفت: سؤالی دارم. امام علیه‌السلام فرمود: بگو. گفت: حکم پنیرهایی که در بازار می‌فروشند، چیست؟ امام علیه‌السلام لبخندی زد و فرمود: تمام سؤال‌های تو منحصر به همین پنیر شد؟ عرض کرد: همه را فراموش کردم. فرمود: خوردن پنیر اشکالی ندارد. عرض کرد: بسیاری از اوقات در پنیر، مایه پنیر می‌زنند که از شکم بزغاله مرده بیرون می‌آورند؟ فرمود: اشکالی ندارد آن شیردان که از شکم بزغاله خارج می‌کنند، رگ و خون و استخوان ندارد. مثل این است که از شکم مرغ مرده‌ای، تخم‌مرغ بیرون آورند. چنین تخم‌مرغی را می‌خوری؟ گفت نه. فرمود: به چه علت؟ گفت: چون از مرغ مرده است. فرمود: اگر همین تخم‌مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون آمده، تبدیل به جوجه شود و بعد مرغ گردد، آن مرغ را می‌خوری؟ عرض کرد: بله. فرمود: چه کسی به تو گفته تخم‌مرغ حرام است، ولی اگر مرغ شود حلال می‌گردد؟ فرمود: همین‌طور مایه پنیر شبیه تخم‌مرغ است. پنیر را از بازار مسلمانان و از دست نمازگزاران بخر و دیگر جست‌وجو نکن؛ مگر اینکه کسی اطلاع دهد که این پنیر به خصوص دارای اشکال است.»

پس قتاده از نظر ما دارای مشکل بوده و اعتباری ندارد. امّا روایت ابدال از جهت محتوا مورد اشکال نبوده و مضامین آن در روایات ما نیز آمده است.

طبق این روایت، ابدال و عصائب جزو یاران حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران ظهور هستند. امّا این روایت ثابت نمی‌کند که آنان در دوران غیبت کبری نیز از یاران امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و در ارتباط با ایشان هستند.

جلسه سیزدهم

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)

ادامه روایات عامه درباره ابدال

روایت یازدهم

«قالوا في الخبر: ثمّ تسير خيل السّفيانيّ تريد مكّة، تنتهي إلى موضع يقال له: بيداء، فينادي مناد من السّماء: يا بيداء، بيدي بهم فيخسف بهم، فلا ينجو منهم إلّا رجلان من كلب، يقلب وجوههما في أقفيتهما، يمشيان القهقرى على أعقابهما، حتّى يأتيا السّفيانيّ فيخبرانه، و يأتي البشير المهديّ و هو بمكّة، فيخرج معه اثنا عشر ألفا، فهم الأبدال و الأعلام، حتّى يأتي المباء (المياه خ ل) و يأسر السفيانيّ، و يغير على كلب لأنّهم أتباعه، و يسبي نساءهم، قالوا: فالخائب يومئذ من خاب عن غنائم كلب.»[1]

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «لشکر سفیانی به قصد مکه حرکت می‌کنند و به مکانی می‌رسند که به آن بیداء گفته می‌شود. پس منادی از آسمان ندا می‌دهد: ای بیداء، آن‌ها را نابود کن. سپس آن‌ها را فرو می‌برد. از آن‌ها کسی نجات پیدا نمی‌کند، مگر دو نفر از قبیله کلب. صورت آن دو برمی‌گردد و به

۱. جمعی از نویسندگان، *معجم الأحاديث الإمام المهدي* عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ج۲، ص۳۸۷.

عقب راه می‌روند تا اینکه نزد سفیانی آمده و او را باخبر می‌کنند. بشیر نزد حضرت مهدی ﷺ می‌آید در حالی که او در مکه است. پس همراه او دوازده هزار نفر خروج می‌کنند[1] که ابدال و افراد شاخص هستند. [حمله می‌کند] تا اینکه به منطقه مباء (میاه) می‌رسد و سفیانی را اسیر می‌گیرد. به قبیله کلب [- که در شام هستند -] حمله می‌کند؛ چون آن‌ها پیروان سفیانی هستند. زنان آن‌ها را اسیر می‌گیرد. گویند: خائب کسی است که از غنائم کلب محروم بماند.»

طبق این روایت، ابدال همان دوازده هزار نفری هستند که همراه امام زمان ﷺ خروج می‌کنند. این روایت بیانگر آن است که ابدال در هنگام ظهور در کنار حضرت هستند. البته این روایت نسبت به اینکه ابدال در دوران غیبت چه نقش و ارتباطی با امام ﷺ دارند، بیانی ندارد.

شاید موافق روایت ابن‌رزین خافقی باشد که از امیرالمؤمنین ﷺ نقل می‌کند: «یخرج المهدی فی اثنی عشر الفاً ان قلوا...» یعنی کمترین عددی که امام زمان ﷺ با این عدد خروج می‌کند، دوازده هزار نفر است.[2]

منابع روایت:

۱. البدء و التاریخ، بلخی، احمدبن سهل (ابن مطهر مقدسی)، ج۲، ص۱۷۸ –۱۷۹؛ و قال: «و روي أنّ النبي ﷺ قال:... .»

۲. خریدة العجائب و فریدة الغرائب، سراج‌الدین بن الوردی، ص۱۹۸؛

---

۱. این دوازده هزار نفر از نقاط مختلف جهان هستند؛ چون اهل مکه از همان ابتدا با پیامبر ﷺ و اهل‌بیت ﷺ مشکل داشتند و دارند.

۲. ابن‌طاووس، ابوالقاسم، علی‌بن‌موسی، *الملاحم و الفتن* (التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن)، ص۶۵.

مرسلا عن النبي صلی الله علیه و آله.

۳. معجم الأحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، جمعی از نویسندگان، ج۲، ص۳۸۷.

بررسی سند روایت

احمدبن‌سهل بلخی (۳۲۲ق)

درباره احمدبن‌سهل بلخی گفته‌اند:[1] «عالم، سلک فی مصنفاته طریق الفلاسفة، کان معلما لصبیان، ثم رفعه العلم الی رتبة علیة، له تألیفات: صور الاقالیم، بیان وجوه الحکمة من الاوامر و النواهی الشرعیة (کتاب العلم و التعلیم).» ولی ایشان بر فرض وثاقت و اعتبار، روایت را به‌صورت مرسل نقل می‌کند. پس از تتبع نیز نامی از او در کتاب‌های رجالی نیافتیم.

مفاد روایت نیز این است که ابدال در ابتدای ظهور در کنار حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در مکه هستند و ایشان همراه آنان از مکه خارج می‌شود. این مطلب در روایات ما نیز آمده است که امام عجل الله تعالی فرجه الشریف به‌تنهایی از مکه خارج نمی‌شوند تا اینکه حلقه تکمیل شود. حلقه را نیز از ده هزار تا چهارده هزار نفر گفته‌اند.

روایت دوازدهم

«إذا سمع العائذ الّذی بمکّة الخسف خرج مع اثنی عشر ألفا، فیهم الأبدال حتّی ینزلوا إیلیاء، فیقول الّذی بعث الجیش حین یبلغه الخبر من إیلیاء: لعمر الله لقد جعل الله فی هذا الرجل عبرة. بعثت إلیه ما بعثت،

۱. کحاله، عمر رضا، *معجم المؤلفین تراجم مصنفي الکتب العربیة*، ج۱، ص۲۴۰.

فساخوا فی الأرض. إنّ فی هذا لعبرة و نصرة. فیؤدی إلیه السفیانی الطاعة. فیخرج حتّی یلقی کلبا، و هم أخواله، فیعیرونه بما صنع، و یقولون: کساك الله قمیصا فخلعته! فیقول: ما ترون؟ أستقیله البیعة؟ فیقولون: نعم. فیأتیه إلی ایلیاء فیقول: أقلنی فیقول له: أ تحبّ أن أقیلك؟ فیقول: نعم. فیقتله. ثمّ یقول: هذا رجل قد خلع طاعتی. فیأمر به عند ذلك، فیذبح علی بلاطة باب ایلیاء. ثمّ یسیر إلی کلب فینهبهم. فالخائب من خاب یوم نهب کلب.»

«وقتی آن پناهنده به مکه (حضرت مهدی ﷺ) خبر فرورفتن در زمین بیداء را می‌شنود، با دوازده هزار نفر که در میان آنها ابدال نیز حضور دارند، قیام کرده، از مکه خارج می‌شود، تا آنکه در ایلیاء (بیت‌المقدس) فرود آید. سفیانی که این خبر را می‌شنود، می‌گوید: «به خدا سوگند، خداوند در این مرد عبرتی قرار داده است. من سپاهی مقتدر و مجهز را به‌سوی او فرستادم؛ امّا در زمین فرو رفتند. این امر مایه عبرت است.» از این رو سفیانی تسلیم وی شده، پیروش می‌گردد. او (سفیانی) از آنجا بیرون می‌رود تا آنکه به دایی‌هایش از طایفه کلب برمی‌خورد. آن‌ها او را سرزنش می‌کنند و می‌گویند: «خدا پیراهن [سروری و فرماندهی] را بر تنت کرده بود، امّا تو خود آن را بیرون آوردی! او می‌گوید: نظر شما چیست؟ آیا بیعتش را پس دهم؟ می‌گویند: آری. سپس سفیانی به ایلیا به نزد امام ﷺ رفته، می‌گوید: بیعتم را پس بگیر. حضرت می‌فرماید: آیا چنین دوست داری؟ می‌گوید: آری. امام بیعتش را از او برمی‌دارد و می‌گوید: این مرد از اطاعت من خارج شده است. آنگاه دستور می‌دهد در دروازه ایلیا سرش را جدا کنند. سپس [امام ﷺ] به‌سوی طایفه کلب رفته و غنایمی به‌دست می‌آورد. محروم کسی است که از آن غنایم، بی‌بهره بماند.»

از این روایت چنین استفاده می‌شود که ابدال در دوران ظهور نقش دارند و

نقش آنان نیز عمدتا در درگیری با طایفه کلب است. آن‌ها را سرکوب و کارشان را یکسره می‌کنند اما اشاره ای به نقش آنان در عصر غیبت ندارند.

منابع روایت:

۱. الفتن، نعیم بن حمّاد، ج۱، ص۳٤۷، ح۱۰۰۲؛ «حدثنا الوليد و رشدين عن ابن لهيعة، قال: حدثني أبو زرعة، عن محمد بن علي، قال:... و لم يسنده إلى النبي صلی الله علیه و آله.»

۲. عقد الدرر، المقدسي السلمي، يوسف بن يحيى بن علي بن عبدالعزيز، ص۱۲۱؛ أورده مرسلا عن نعيم بن حمّاد.

۳. القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر، هیتمی، ابن حجر، ص۹۷، ح۲٦؛ مختصر و با کمی تفاوت.

٤. عرف السيوطي، الحاوي، سیوطی، جلال‌الدین، ج۲، ص۷۲؛ برگرفته از الفتن اثر ابن حمّاد، با کمی تفاوت.

۵. کنز العمّال فی سنن الاقوال و الافعال، متقی هندی، علاءالدین، ص۱۲۳، ب٤، ف۲، ح۳۲؛ از الفتن.

٦. ملحقات إحقاق الحقّ، مرعشی نجفی، شهاب‌الدین، ج۲۹، ص۵۳۷؛ از عقد الدرر.

۷. معجم الأحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، جمعی از نویسندگان، ج۲، ص۳۹۰.

بررسی سند روایت

سند این روایت مشکل دارد و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منتهی نمی‌شود.

نتیجه:

از روایاتی که عامه درباره ابدال نقل کرده‌اند، استفاده می‌شود که ابدال مثبت هستند و در دوران ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نیز نقش دارند. طبق دو روایت اخیر مسئولیت سنگین مبارزه با اساس ظلم و فساد که سفیانی باشد بر عهده آنان است ولی در روایات ما به این مطلب برخورد نکردم. والله العالم

ادامه روایات شیعه درباره ابدال[1]

روایت سیزدهم

«الطَّالَقَانِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَدَوِيِّ عَنْ يُوسُفَ بْنِ يَحْيَى الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ حَفْصٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ حُصَيْبٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: أَوْصَى رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام فَقَالَ يَا عَلِي... وَإِنْ جَامَعْتَهَا فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ بَعْدَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ يُرْجَى أَنْ يَكُونَ وَلَداً بَدَلًا مِنَ الْأَبْدَالِ إِنْ شَاءَ الله.»[2]

«...اگر در شب جمعه بعد از نماز عشا با همسرت مقاربت کنی پس امید است که فرزند او بدلی از ابدال شود، اگر خداوند بخواهد.»

روایت چهاردهم

«كتاب العتيق الغروي مُنَاجَاةُ مَوْلَانَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ:... وَ اجْعَلْنَا بِخِدْمَتِكَ لِلْعِبَادِ وَ الْأَبْدَالِ فِي أَقْطَارِهَا طُلَّاباً وَ لِلْخَاصَّةِ مِنْ أَصْفِيَائِكَ

---

۱. پیش از این سه روایت شیعی درباره ابدال در جلسات ۷ و ۸ و ۱۱ مطرح شده است.

۲. مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، ج۱۰۰، ص۲۸۰.

أَصْحَاباً وَ لِلْمُرِيدِينَ الْمُتَعَلِّقِينَ بِبَابِكَ أَحْبَابا.»[1]

«خدایا ما را جزو کسانی قرار بده که دنبال یافتن و شناخت ابدال در اقطار زمین باشند و جزو اصحاب اوصیای تو باشند و... .»

مفاد این روایت نیز این است که ابدال چهره مثبتی دارند.

روایت پانزدهم

«عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: إِذَا كَانَ عِنْدَ خُرُوجِ الْقَائِمِ يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَيُّهَا النَّاسُ قُطِعَ عَنْكُمْ مُدَّةُ الْجَبَّارِينَ وَ وَلِيَ الْأَمْرَ خَيْرُ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ فَالْحَقُوا بِمَكَّةَ فَيَخْرُجُ النُّجَبَاءُ مِنْ مِصْرَ وَ الْأَبْدَالُ مِنَ الشَّامِ وَ عَصَائِبُ الْعِرَاقِ رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ لُيُوثٌ بِالنَّهَارِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبَرُ الْحَدِيدِ فَيُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ... .»[2]

حذیفه گوید: شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هنگام خروج قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف منادی از آسمان ندا می‌دهد: ای مردم حکومت جباران تمام شد و امور به‌دست بهترین امت محمد است؛ پس به مکه ملحق شوید. سپس نجبا از مصر، ابدال از شام و عصائب از عراق خروج می‌کنند. آن‌ها شب‌ها به عبادت و روزها مانند شیر می‌جنگند. گویا قلوبشان آهن است. پس بین رکن و مقام با امام بیعت می‌کنند.»

---

۱. همان، ج۹۱، ص۱۲۱؛ به نقل از *اختصاص* شیخ مفید، ص۲۰۸، فی اثبات الائمة الاثنی عشر.

۲. همان، ج۵۲، ص۳۰۴.

جلسه چهاردهم

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)

مقدمه

بحث ما پیرامون اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری بود. روایات عامه درباره ابدال را بررسی کردیم. مفاد آن روایات این بود که ابدال چهره‌های مثبتی هستند و بین رکن و مقام با امام علیه‌السلام بیعت می‌کنند. همچنین اینکه جزو یاران حضرت در دوران ظهور هستند. همین مضمون در روایات ما نیز وجود دارد. مبنی بر اینکه ابدال انسان‌های مثبت، متشخص و متمایزی بوده و در دوران ظهور در خدمت امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستند. امّا به عنوان اینکه آن‌ها از اصحاب حضرت در دوران غیبت کبری باشند، چیزی در روایات وجود ندارد.

ادامه روایات خاصه درباره ابدال

روایت شانزدهم

«وَقَفْتُ عَلَى كِتَابِ خُطَبٍ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ عَلَيْهِ خَطُّ السَّيِّدِ رَضِيِّ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ طَاوُسٍ مَا صُورَتُهُ هَذَا الْكِتَابُ ذَكَرَ كَاتِبُهُ رَجُلَيْنِ بَعْدَ الصَّادِقِ علیه‌السلام فَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ تَارِيخُ كِتَابَتِهِ بَعْدَ الْمِائَتَيْنِ مِنَ

الْهِجْرَةِ لِأَنَّهُ علیه‌السلام انْتَقَلَ بَعْدَ سَنَةِ مِائَةٍ وَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ قَدْ رَوَى بَعْضَ مَا فِيهِ عَنْ أَبِي رَوْحٍ فَرَجِ بْنِ فَرْوَةَ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ وَ بَعْضَ مَا فِيهِ عَنْ غَيْرِهِمَا ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ الْمُشَارِ إِلَيْهِ خُطْبَةً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام تُسَمَّى الْمَخْزُونَ: يَا عَجَباً كُلَ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَى وَ رَجَبٍ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ شُرْطَةِ الْخَمِيسِ مَا هَذَا الْعَجَبُ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ قَالَ وَ مَا لِيَ لَا أَعْجَبُ وَ سَبَقَ الْقَضَاءُ فِيكُمْ وَ مَا تَفْقَهُونَ الْحَدِيثَ إِلَّا صَوْتَاتٍ بَيْنَهُنَّ مَوْتَاتٌ حَصْدُ نَبَاتٍ وَ نَشْرُ أَمْوَاتٍ وَا عَجَبَا كُلَّ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَى وَ رَجَبٍ إِذْ يَضْرِبُ أَحَدُهُمْ بِرِجْلِهِ بَاكِيَةً يَقُولُ لَا خَيْرَفِي مَجْلِسٍ بَعْدَ يَوْمِنَا هَذَا اللَّهُمَّ فَإِنَّا التَّائِبُونَ الْخَاشِعُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ فَهُمُ الْأَبْدَالُ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللهُ عَزَّوَ جَلَ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وَ الْمُطَهَّرُونَ نُظَرَاؤُهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص وَ... .»[1]

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «ای عجب و همه عجب در فاصله زمانی بین جمادی و رجب!» سپس شخصی از شرطة الخمیس گفت: «ای امیرالمؤمنین این عجب چیست؟» فرمودند: «چرا تعجب نکنم و حال آنکه قضا در بین شما و فقه حدیث ندارید. بین جمادی و رجب فریادهایی است و در بین آن فریادها مرگ است. مرده‌ها زنده می‌شوند. عجب و همه عجب بین جمادی و رجب است... . هنگامی که یکی از آن‌ها با پایش می‌زند و در حالی که گریان است می‌گوید: خیری در مجلس ما بعد از این روز نیست. خدایا ما توبه‌کنندگان، خاشعین، راکعین و سجده‌کنندگان هستیم. پس آن‌ها ابدال هستند؛ همان کسانی که خداوند عزوجل آن‌ها را وصف کرده است: به‌درستی که خداوند توابین را دوست دارد و متطهرین را

۱. مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، ج۵۳، ص۷۷.

دوست دارد... .»

اگر این بیانات امیرالمؤمنین علیه‌السلام مربوط به قبل از ظهور امام باشد، معنای آن این است که ابدال جزو زمینه‌سازان حکومت حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستند. ولی عبارت «یهجم علیهم خیل الحسین علیه‌السلام» نیز در روایت در مورد آنان آمده که در این صورت معنای آن این است که آن‌ها رجعت می‌کنند؛ یعنی بعد از ظهور امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف هستند. لذا این روایت خیلی روشن نیست. اصل اینکه ابدال وجود دارند و مثبت نیز هستند، بحثی در آن نیست؛ اما اینکه آن‌ها جزو زمینه‌سازان قبل از ظهور بوده و با منحرفان درگیر می‌شوند، مطلب روشنی درباره آن از این روایت استفاده نمی‌شود.

بررسی سند روایت

نظر آقابزرگ تهرانی (۱۳۸۹ق)

مرحوم آقابزرگ تهرانی می‌فرماید: «لأمیر المؤمنین علیه‌السلام لم یذکر في النهج و انما أوردها الشیخ حسن بن سلیمان الحلي في کتابه منتخب البصائر قال وقفت علی نسخه منها علیها خط السید رضي الدین علي بن طاوس کتب هو أنه یمکن أن یکون تاریخ کتابة هذه النسخة بعد المائتین من الهجرة لأن بعض ما في هذه النسخة ما رواه أبو روح فرج بن فروة عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد و بعض ما فیها عن غیرهما و قد ذکر هذا الکتاب بعنوان خطب أمیر المؤمنین المروية عن الصادق علیه‌السلام و هذه الخطبة طویلة فیها قوله [العجب کل العجب بین جمادی و رجب] و فیها الإخبار بأمر المهدي عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف و کثیر مما یتعلق به، و لذا أوردها العلامة المجلسي في المجلد الثالث عشر

من البحار المتعلق بأحوال الحجة[1] في ص۲۲۲ من طبع تبريز.»[2]

«خطبه محزون از خطبه‌های امیرالمؤمنین است که در نهج البلاغه ذکر نشده و شیخ حسن‌بن‌سلیمان در کتابش، منتخب البصائر، آن را آورده است. او درباره آن خطبه گفته است: بر نسخه‌ای از آن دست یافتم که خط ابن‌طاووس روی آن بود و ممکن است که تاریخ کتابت این نسخه بعد از سال دویست هجری باشد... . خطبه مزبور از امام صادق علیه‌السلام روایت شده و خطبه مفصلی است که در آن «العجب کل العجب بین جمادی ورجب» وجود دارد. در این خطبه اشاره به حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف شده و بسیاری از مطالبی که درباره آن حضرت بوده در آن آمده است. به همین جهت علامه مجلسی این خطبه را در مجلد سیزدهم بحارالانوار که متعلق به احوال حجت است، آورده است.

کسی در مورد سند این خطبه بحث نکرده است. این خطبه در نهج البلاغه ذکر نشده، امّا عدم ذکر آن دلیل بر ضعف آن نیست؛ بلکه خطبه‌های زیادی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام هست که در نهج البلاغه نقل نشده است. تلاش مرحوم رضی این بوده است که خطبه‌هایی را که بیشتر جنبه بلاغی داشته، بیاورد.

اولین کسی که بر این خطبه دست یافته، مرحوم حلّی است. ایشان نیز می‌فرماید: «من دست‌خط ابن‌طاووس را بر آن دیدم؛ یعنی این روایت مربوط به قرن هفتم است و قبل از آن چیزی نیست که معلوم کند این روایت از چه طریقی و با چه سندی نقل شده است. اصحاب حدیث و درایه گفته‌اند:

---

۱. مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، ج۵۳، ص۵۹.

۲. آقابزرگ تهرانی، محمدمحسن، *الذریعة إلی تصانیف الشیعة*، ج۷، ص۲۰۵.

«تحمل روایت چند نوع است که یکی از انواع آن، وجاده است. وجاده اضعف مراتب تحمل حدیث است. لذا از جهت فنی این روایت از جنبه طریق مشکل دارد؛ امّا می‌توان آن را از طریق قوت متن و بودن شواهد برآن در روایات دیگر، پذیرفت.

مفاد این روایت نیز مدح ابدال است.

روایت هفدهم

«الإختصاص حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلٍ الْقِرْمِيسِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْزُوقٍ عَنْ عَامِرٍ السَّرَّاجِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: إِذَا كَانَ عِنْدَ خُرُوجِ الْقَائِمِ يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَيُّهَا النَّاسُ قُطِعَ عَنْكُمْ مُدَّةُ الْجَبَّارِينَ وَ وَلِيَ الْأَمْرَ خَيْرُ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ فَالْحَقُوا بِمَكَّةَ فَيَخْرُجُ النُّجَبَاءُ مِنْ مِصْرَ وَ الْأَبْدَالُ مِنَ الشَّامِ وَ عَصَائِبُ الْعِرَاقِ رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ لُيُوثٌ بِالنَّهَارِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبَرُ الْحَدِيدِ فَيُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ... .»[1]

حذیفه گوید: «شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هنگام خروج قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف منادی از آسمان ندا می‌دهد: ای مردم، حکومت جباران تمام شد و امور به دست بهترین امت محمد است؛ پس به مکه ملحق شوید. سپس نجبا از مصر، ابدال از شام و عصائب از عراق خروج می‌کنند. آنها شب‌ها به عبادت مشغول و روزها مانند شیر می‌جنگند. گویا قلوب آن‌ها آهن است. پس بین رکن و مقام با امام بیعت می‌کنند.

مرحوم شیخ مفید این روایت را در اختصاص نقل می‌کند؛ امّا سند آن

۱. مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، ج۵۲، ص۳۰۴.

عامی است.

مفاد این روایت نیز آن است که ابدال هنگام ظهور نمود پیدا کرده و با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه بیعت می‌کنند؛ امّا بیانگر نقش و ارتباط آنان با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه در دوران غیبت کبری نیست.

بررسی سند روایت

«الاختصاص حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلٍ الْقِرْمِيسِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْزُوقٍ عَنْ عَامِرٍ السَّرَّاجِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ حُذَيْفَةَ... .»

حذیفة

در شخصیت و عظمت حذیفه جای هیچ تأملی نیست. او مورد توجه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و از اصحاب سرّ امیرمؤمنان علیه‌السلام بوده است.

طارق‌بن‌شهاب

طارق‌بن‌شهاب مورد قبول عامه و خاصه است. رجال عامه بعد از ذکر نام او حرف «ع» را نوشته‌اند که نشان می‌دهد تمام صحاح از او روایت نقل کرده‌اند و مورد تأیید است. گفته‌اند او جاهلیت را درک کرده و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیده و در جنگ‌های خلیفه اول و دوم شرکت کرده است. وی در آن زمان ۳۲ سال سن داشته و در سال ۸۲ هجری فوت شده است. یحیی‌بن‌معین درباره او گفته است: «ثقة.» پس طارق‌بن‌شهاب نزد اهل‌سنت شخصیتی معتبر محسوب می‌شود.

نظر مامقامی درباره طارق بن شهاب

مرحوم مامقانی سعی می‌کند اثبات کند که طارق بن شهاب شیعه و از موالیان امیرمؤمنان علیه‌السلام بوده است. مجلسی روایتی را از او نقل می‌کند که اگر به حقیقت راوی آن، ایشان باشد، نه‌تنها تشیع او، بلکه از خواص اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بودنش اثبات می‌شود:[1]

---

۱. «الْبُرْسِيُّ فِي مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: يَا طَارِقُ الْإِمَامُ كَلِمَةُ اللهِ وَ حُجَّةُ اللهِ وَ وَجْهُ اللهِ وَ نُورُ اللهِ وَ حِجَابُ اللهِ وَ آيَةُ اللهِ يَخْتَارُهُ اللهُ وَ يَجْعَلُ فِيهِ مَا يَشَاءُ وَ يُوجِبُ لَهُ بِذَلِكَ الطَّاعَةَ وَ الْوَلَايَةَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فَهُوَ وَلِيُّهُ فِي سَمَاوَاتِهِ وَ أَرْضِهِ أَخَذَ لَهُ بِذَلِكَ الْعَهْدَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ فَمَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ كَفَرَ بِاللهِ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ فَهُوَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ إِذَا شَاءَ اللهُ شَاءَ وَ يُكْتَبُ عَلَى عَضُدِهِ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا فَهُوَ الصِّدْقُ وَ الْعَدْلُ وَ يُنْصَبُ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ وَ يُلْبَسُ الْهَيْبَةَ وَ عِلْمَ الضَّمِيرِ وَ يَطَّلِعُ عَلَى الْغَيْبِ وَ يَرَى مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ عَالَمِ الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ يُعْطَى مَنْطِقَ الطَّيْرِ عِنْدَ وَلَايَتِهِ فَهَذَا الَّذِي يَخْتَارُهُ اللهُ لِوَحْيِهِ وَ يَرْتَضِيهِ لِغَيْبِهِ وَ يُؤَيِّدُهُ بِكَلِمَتِهِ وَ يُلَقِّنُهُ حِكْمَتَهُ وَ يَجْعَلُ قَلْبَهُ مَكَانَ مَشِيَّتِهِ وَ يُنَادِي لَهُ بِالسَّلْطَنَةِ وَ يُذْعِنُ لَهُ بِالْإِمْرَةِ وَ يَحْكُمُ لَهُ بِالطَّاعَةِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْإِمَامَةَ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَنْزِلَةُ الْأَصْفِيَاءِ وَ خِلَافَةُ اللهِ وَ خِلَافَةُ رُسُلِ اللهِ فَهِيَ عِصْمَةٌ وَ وَلَايَةٌ وَ سَلْطَنَةٌ وَ هِدَايَةٌ وَ إِنَّهُ تَمَامُ الدِّينِ وَ رُجُحُ الْمَوَازِينِ الْإِمَامُ دَلِيلٌ لِلْقَاصِدِينَ وَ مَنَارٌ لِلْمُهْتَدِينَ وَ سَبِيلُ السَّالِكِينَ وَ شَمْسٌ مُشْرِقَةٌ فِي قُلُوبِ الْعَارِفِينَ وَلَايَتُهُ سَبَبٌ لِلنَّجَاةِ وَ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةٌ فِي الْحَيَاةِ وَ عُدَّةٌ بَعْدَ الْمَمَاتِ وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ وَ شَفَاعَةُ الْمُذْنِبِينَ وَ نَجَاةُ الْمُحِبِّينَ وَ فَوْزُ التَّابِعِينَ لِأَنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ وَ كَمَالُ الْإِيمَانِ وَ مَعْرِفَةُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ تَبْيِينُ الْحَلَالِ مِنَ الْحَرَامِ فَهِيَ مَرْتَبَةٌ لَا يَنَالُهَا إِلَّا مَنِ اخْتَارَهُ اللهُ وَ قَدَّمَهُ وَ وَلَّاهُ وَ حَكَّمَهُ فَالْوَلَايَةُ هِيَ حِفْظُ الثُّغُورِ وَ تَدْبِيرُ الْأُمُورِ وَ تَعْدِيدُ الْأَيَّامِ وَ الشُّهُورِ الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَإِ وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدَى الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُطَّلِعُ عَلَى الْغُيُوبِ الْإِمَامُ هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ عَلَى الْعِبَادِ بِالْأَنْوَارِ فَلَا تَنَالُهُ الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ للهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنُونَ عَلِيٌّ وَ عِتْرَتُهُ فَالْعِزَّةُ لِلنَّبِيِّ وَ لِلْعِتْرَةِ وَ النَّبِيُّ وَ الْعِتْرَةُ لَا يَفْتَرِقَانِ فِي الْعِزَّةِ إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ فَهُمْ رَأْسُ دَائِرَةِ الْإِيمَانِ وَ قُطْبُ الْوُجُودِ وَ سَمَاءُ الْجُودِ وَ شَرَفُ الْمَوْجُودِ وَ ضَوْءُ شَمْسِ الشَّرَفِ وَ نُورُ قَمَرِهِ وَ أَصْلُ الْعِزِّ وَ الْمَجْدِ وَ مَبْدَؤُهُ وَ مَعْنَاهُ وَ مَبْنَاهُ فَالْإِمَامُ هُوَ السِّرَاجُ الْوَهَّاجُ وَ السَّبِيلُ وَ الْمِنْهَاجُ وَ الْمَاءُ الثَّجَّاجُ وَ الْبَحْرُ الْعَجَّاجُ وَ الْبَدْرُ الْمُشْرِقُ وَ الْغَدِير.» همان، ج۲۵، ص۱۶۹.

«برسی در مشارق الانوار از طارق بن شهاب نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: ای طارق، امام کلمه خدا، حجت خدا، وجه خدا، نور خدا، حجاب خدا و آیت خداست. خداوند او را برمی‌گزیند و آنچه بخواهد در او قرار می‌دهد؛ به همین سبب، طاعت او را واجب می‌شمارد و او را بر تمام آفریدگانش ولایت می‌بخشد. پس او ولیّ خدا در آسمان‌ها و زمین است. خداوند از تمام بندگانش بر این ولایت، عهد و پیمان گرفته است. پس هرکه بر او پیشی گیرد، به خداوندی که بر عرش مستولی است، کفر ورزیده است. امام آنچه را خدا بخواهد می‌خواهد و بر بازوی او نوشته است: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً»؛ پس او صدق و عدل است. عمودی از نور از زمین تا آسمان برای او نصب می‌شود که اعمال بندگان را در آن می‌بیند. لباس هیبت بر اندامش پوشیده شود. ضمائر بندگان را می‌داند. از غیب آگاهی دارد. تصرف مطلق به او داده می‌شود. آنچه را که میان مشرق و مغرب واقع است، می‌بیند. چیزی از عالم ملك و ملکوت از او پوشیده نیست. هنگام ولایت، آشنایی با زبان پرندگان به او عطا می‌شود.

این موجود برین آسمانی است که خداوند برای حفاظت و اجرا و تبیین وحی خود برمی‌گزیند، برای غیب خود می‌پسندد، به کلمه خود تأییدش می‌کند، حکمت خود را به او تلقین می‌فرماید، قلب او را مکان مشیت خود قرار می‌دهد، آوای سلطنت او را سر می‌دهد، برای حکومت او اذعان و اعتراف می‌گیرد و به اطاعت و فرمانبرداری از او حکم می‌فرماید. چون امامت، میراث پیامبران، منزلت برگزیدگان و جانشینی خدا و رسولان الهی است. امامت، عصمت و ولایت است، سلطنت و هدایت است. امامت کمال و تمام دین و سبب برتری موازین و قسط و عدل است. امام راهنمای قاصدان و ره‌پویان و منار هدایت‌یافتگان است؛ راه سالکان و خورشید تابان

در دل‌های عارفان است. ولایتش سبب نجات، اطاعتش واجب و توشه‌ای پس از مرگ است. عزت مؤمنان، شفاعت گنهکاران، نجات دوستان و رستگاری پیروان است؛ زیرا ولایت رأس اسلام، کمال ایمان، شناخت حدود و احکام و بیان‌کننده و روشن‌گر حلال از حرام است.

بنابراین، [امامت] مرتبه‌ای است که کسی بدان نرسد؛ مگر آن کسی که خداوند او را برگزیده و مقدم داشته و ولایت و حکومتش بخشیده است. پس ولایت حفظ مرزها، تدبیر کارها و تقدیر و تنظیم ایام و ماه‌هاست. امام آب گوارا به هنگام تشنگی و چراغ هدایت است. امام از گناهان پاك و آگاه از نهان‌هاست. خورشید پرتوافکن بر بندگان است و دست‌ها و دیده‌ها هرگز بدان نرسند. «وَلِلّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ؛ عزت برای خدا و رسول او و مؤمنان است.» منظور از مؤمنان، علی علیه‌السلام و خاندان او هستند. پس عزت از آن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندان اوست که تا پایان روزگار از هم جدا نمی‌شوند. آنان رأس دایره ایمان، محور وجود، آسمان جود، شرف موجود، شعاع خورشید شرف، نور ماه‌گون، واصل و اساس عزت و مجد و مبدأ و آغاز معنا و مبنای آن هستند. امام چراغ فروزان، راه و روش [به سوی خدا]، آب و بارش حیات‌آفرین، دریای خروشان، بدر نورانی، حوض سرشار و لبریز است.»

راوی چنین روایتی باید شخصیتی باشد که تحمل این مضامین و معارف را داشته باشد.

مرحوم مامقانی درباره طارق بن شهاب می‌فرماید:

«عدّه الشّیخ ره فی رجاله بهذا العنوان من اصحاب امیر المؤمنین علیه‌السلام و له روایة طویلة فی اوصاف الأمام علیه‌السلام عن امیر المؤمنین علیه‌السلام اوردها فی الثلث الأخیر من صفحة ۲۲۲ من المجلّد السّابع من البحار المطبوع طبع الکمبیانی و قد تضمّنت الرّوایة ما یکشف عن کون الرّجل امامیّا بحتا بل

من خاصّة امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بطانته و اهل سرّه کحار همدان و امثاله. ترکنا نقل الرّوایة لغایة طولها و لا بدّ لك من ملاحظتها حتّی یتّضح لك صدق ما قلناه و تجزم بحسن حال الرحل و قوّة ایمانه و عظم یقینه لتضمّن الرّوایة نقرات لا تبیّن الّا لامامی عارف بل لا یواجه به الّا عالم تودع الاسرار عنده بحیث یتحمّل عقله جمع الصفات المتضادّة فی واحد کقوله بشر ملکی و جسم روحانی و جسد سماوی الخ فالرّجل عندی فی اعلی درجات الحسن.»[1]

«مرحوم شیخ او را در رجال خود به این عنوان از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام شمرده است. او روایتی طولانی درباره اوصاف امام از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل کرده که در بحارالانوار آمده است. این روایت به‌تحقیق حاوی مضامینی است که کشف می‌کند او امامی و بلکه از خواص و اهل سرّ امیرمؤمنان علیه‌السلام، همچون حارث همدانی بوده است. ما نقل روایت را به‌علت طولانی‌بودنش ترک کردیم. تو باید روایت را ملاحظه کنی تا صدق آنچه گفتیم برایت روشن شود و به حسن این مرد و قوت ایمان و یقین او جزم پیدا کنی. چون روایت متضمن عباراتی است که جز برای امامیِ عارف، روشن نیست و بلکه جز عالمی که اسرار نزد او به ودیعه گذاشته می‌شود، با آن مواجه نمی‌شود؛ آن هم عالمی که عقل او تحمل جمع صفات متضاد در واحد را داشته باشد، مانند بَشَر مَلکی و جسم روحانی و جسد آسمانی و...؛ پس ایشان نزد من در اعلی درجات حسن است.»

۱. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، ص۱۰۶.

جلسه چهاردهم

نظر فرزند مامقانی درباره طارق بن شهاب:

فرزند مامقانی می‌فرماید: «یظهر حسن المعنون من روایاته فهو حسن.»

جلسه پانزدهم

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)

روایتی دال بر حسن طارق بن شهاب

برای اثبات حُسن طارق بن شهاب به روایاتی استناد می‌شود که از او نقل شده یا نامش در آن روایات جزو خواص امیرمؤمنان علیه‌السلام برده شده است. البته روایتی که در اینجا از طارق نقل می‌شود، نمی‌تواند سخن یک شیعه باشد و کسانی نیز که به آن استناد می‌کنند، فقط به ذیل آن نظر دارند. در این روایت آمده است:

«الأمالي للشيخ الطوسي الْمُفِيدُ عَنِ الْكَاتِبِ عَنِ الزَّعْفَرَانِيِّ عَنِ الثَّقَفِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ دُكَيْنٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَ عَلِيٌّ بِالرَّبَذَةِ سَأَلْتُ عَنْ قُدُومِهِ إِلَيْنَا؛ فَقِيلَ: خَالَفَ عَلَيْهِ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ عَائِشَةُ وَ صَارُوا إِلَى الْبَصْرَةِ فَخَرَجَ يُرِيدُهُمْ. فَصِرْتُ إِلَيْهِ فَجَلَسْتُ حَتَّى صَلَّى الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ قَامَ إِلَيْهِ ابْنُهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام فَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ بَكَى وَ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي لَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أُكَلِّمَكَ وَ بَكَى. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: لَا تَبْكِ يَا بُنَيَّ وَ تَكَلَّمْ وَ لَا تَحِنَّ حَنِينَ الْجَارِيَةِ. فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْقَوْمَ حَصَرُوا عُثْمَانَ يَطْلُبُونَهُ بِمَا يَطْلُبُونَهُ إِمَّا ظَالِمُونَ أَوْ مَظْلُومُونَ فَسَأَلْتُكَ أَنْ تَعْتَزِلَ النَّاسَ وَ تَلْحَقَ بِمَكَّةَ حَتَّى تَؤُبَّ الْعَرَبُ وَ تَعُودَ إِلَيْهَا أَحْلَامُهَا وَ تَأْتِيَكَ وُفُودُهَا فَوَاللهِ لَوْ كُنْتَ فِي جُحْرِ ضَبٍّ لَضَرَبَتْ إِلَيْكَ

الْعَرَبُ آبَاطَ الْإِبِلِ حَتَّى تَسْتَخْرِجَكَ مِنْهُ. ثُمَّ خَالَفَكَ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ فَسَأَلْتُكَ أَنْ لَا تَتْبَعَهُمَا وَ تَدَعَهُمَا فَإِنِ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ فَذَاكَ وَ إِنِ اخْتَلَفَتْ رَضِيتَ بِمَا قَسَمَ اللهُ وَ أَنَا الْيَوْمَ أَسْأَلُكَ أَنْ لَا تَقْدَمَ الْعِرَاقَ وَ أُذَكِّرُكَ بِاللهِ أَنْ لَا تُقْتَلَ بِمَضِيعَةٍ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام: أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ عُثْمَانَ حُصِرَ فَمَا ذَاكَ وَ مَا عَلَيَّ مِنْهُ وَ قَدْ كُنْتُ بِمَعْزِلٍ عَنْ حَصْرِهِ وَ أَمَّا قَوْلُكَ ائْتِ مَكَّةَ فَوَاللهِ مَا كُنْتُ لِأَكُونَ الرَّجُلَ الَّذِي يُسْتَحَلُّ بِهِ مَكَّةُ وَ أَمَّا قَوْلُكَ اعْتَزِلِ الْعِرَاقَ وَ دَعْ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ فَوَاللهِ مَا كُنْتُ لِأَكُونَ كَالضَّبُعِ تَنْتَظِرُ حَتَّى يَدْخُلَ عَلَيْهَا طَالِبُهَا فَيَضَعَ الْحَبْلَ فِي رِجْلِهَا حَتَّى يَقْطَعَ عُرْقُوبَهَا ثُمَّ يُخْرِجَهَا فَيُمَزِّقَهَا إِرْباً إِرْباً وَ لَكِنَّ أَبَاكَ يَا بُنَيَّ يَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرَ عَنْهُ وَ بِالسَّامِعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيَ الْمُخَالِفَ أَبَداً حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي فَوَاللهِ مَا زَالَ أَبُوكَ مَدْفُوعاً عَنْ حَقِّهِ مُسْتَأْثَراً عَلَيْهِ مُنْذُ قَبَضَ اللهُ نَبِيَّهُ ص حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا. فَكَانَ طَارِقُ بْنُ شِهَابٍ أَيَّ وَقْتٍ حَدَّثَ بِهَذَا الْحَدِيثِ بَكَى.»[1]

«طارق بن شهاب گفت: چون علی عليه‌السلام به ربذه آمد، از آمدن ایشان سؤال کردم؛ گفته شد که طلحه و زبیر و عایشه با او به مخالفت برخاسته و به سوی بصره رفته‌اند؛ پس امام عليه‌السلام به قصد آنان خارج شده است. پس نزد ایشان رفتم و نشستم تا اینکه نماز ظهر و عصر را اقامه کرد. چون از نماز فارغ شد، فرزندش امام حسن عليه‌السلام نزد او رفت و در مقابل ایشان نشست؛ سپس گریه کرد و گفت: نمی‌توانم صحبت کنم و گریه کرد. امیرمؤمنان عليه‌السلام به او گفت: گریه نکن ای فرزندم و سخن بگو و چون کنیزان ناله مکن. پس گفت: ای امیرمؤمنان عليه‌السلام این قوم، عثمان را محاصره کردند و از او آنچه را می‌خواستند می‌طلبیدند؛ آنان یا ستمگرند یا ستمدیده. از تو می‌خواهم از مردم کناره-

۱. مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، ج۳۲، ص۱۰۳.

گیری کنی و به مکه ملحق شوی تا اینکه عرب از کردار خود توبه کنند و خردشان به آنها برگردد و گروه‌ها نزد تو آیند. به خدا قسم اگر در لانه سوسماری بودی، عرب مکان تو را شناسایی می‌کرد تا تو را از آن لانه خارج سازد. سپس طلحه و زبیر به مخالفت با تو برخاستند؛ پس از تو خواستم که از آن دو پیروی نکنی و آن دو را به حال خود رها سازی. پس اگر امت پیامبر صلی الله علیه و آله وحدت پیشه می‌کردند که هدف حاصل است و اگر به اختلاف می‌گرویدند، به حکم الهی گردن می‌گذاردی و من امروز از تو می‌خواهم که به عراق رونیاوری و به خدا برای تو یادآوری می‌کنم که خون خود را هدر ندهی و بی‌جهت کشته نشوی.

پس امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اما سخن تو که عثمان محاصره شده بود، چه ربطی به علی دارد؟ در حالی که من از محاصره او دور و برکنار بودم. اما سخن تو که می‌گویی به مکه بیا، پس به خدا قسم، من مردی نبودم که به مکه فرود آیم. اما سخن تو که می‌گویی از عراق دوری گزین و طلحه و زبیر را رها کن، پس به خدا قسم همچون کفتاری نبودم که در انتظار می‌ماند تا صیاد بر او وارد شود و ریسمان در پایش بیندازد تا زانوهایش را قطع کند و سپس او را از لانه‌اش خارج سازد و پاره‌پاره‌اش کند. اما پسرم، پدرت با حرکت به‌سوی حق با پشت‌کردگان به حق جدال می‌کند و با انسان‌های شنوا و مطیع، سرکشان و مخالفان را از سر راه برمی‌دارد تا روز من فرا رسد. پس به خدا قسم پدرت همچنان از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود تا امروز از حقش بازمانده و به آن نرسیده است. پس طارق‌بن‌شهاب هرگاه این حدیث را روایت می‌کرد، می‌گریست.»

در این روایت امام حسن علیه السلام نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام زبان انتقاد دارند؛ در حالی که ما معتقدیم تمام حرکات و فرمایشات و جنگ‌های امیرمؤمنان علیه السلام

طبق اشارات و فرمایشات پیامبراکرم ﷺ بوده است و همه را امام حسن علیه‌السلام می‌داند. (أنا اقاتل علی التنزیل و علی یقاتل علی التأویل). پس این روایت نمی‌تواند مدح طارق‌بن‌شهاب محسوب شود.

بررسی روایات دال بر حُسن طارق‌بن‌شهاب

این سنخ روایات را که مفاد آن محکوم‌کردن جنگ‌های امیرمؤمنان علیه‌السلام است، دشمنان امام علیه‌السلام جعل و نشر داده‌اند. هدف ایشان از این کار تبرئه سران فتنه جمل بوده است. این قبیل روایات مجعول، بسیار دیده می‌شود؛ از جمله اینکه گفته‌اند: «عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلین» یعنی در بهشت تخت‌هایی رودرروی هم گذاشته شده که بر یکی از آنها علی علیه‌السلام نشسته و بر دیگری طلحه و زبیر. نمونه‌ای دیگر اینکه نقل می‌کنند: امیرمؤمنان علیه‌السلام برای کشته‌شدگان شام در جنگ صفین این‌چنین دعا و طلب مغفرت کرد: انشاءالله خدا بین من و آنها در بهشت جمع کند. همچنین از آن حضرت نقل شده است: ای کاش من در نخلستان‌های مدینه مشغول آبیاری بودم و وارد این جنگ‌ها نمی‌شدم. نقل چنین احادیثی به این معناست که جنگ‌های امام علیه‌السلام به‌حق نبوده است. این همان ادبیات شجره ملعونه و نواصبی مثل ابن‌تیمیه است که می‌گوید: «علی بن ابی طالب قاتل المسلمین.»

روایت طارق‌بن‌شهاب نیز از این سنخ روایات است که برای مقبول‌افتادن نزد عامه مردم در قالبی مؤدبانه نقل شده است. محتوای این روایت به امام حسن علیه‌السلام نسبت داده شده است. در حالی که حضرت در سایه پدر بزرگوارشان و مطیع محض ایشان بودند و اگر غیر از این بود، اساساً امام نمی‌شدند؛ زیرا کسانی که هرگز قابل‌قیاس با حضرت نبودند، مطیع محض

امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند، تا چه رسد به ایشان که عصمت داشتند. بنابراین، اعتراض و انتقاد امام حسن علیه‌السلام به حضرت امیر علیه‌السلام در این نقل، حکایت از دسیسه‌های امویان دارد. جعل روایت و نسبت‌دادن آن به یکی از ائمه علیهم‌السلام جزو روش‌ها و حیله‌های آنها برای کارشکنی و جوسازی و رسیدن به مقاصد سیاسی‌شان بوده است.

نظیر آن را نسبت به امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز می‌بینیم که ـ به‌رغم اصرار بنی‌امیه بر مظلوم‌بودن عثمان ـ حاضر شدند هزینه‌های سنگین جنگ صفین را تحمل کنند، اما مظلومیت عثمان را نپذیرند. همچنین آنجا که حضرت بعد از خلیفه دوم حاضر شدند دوازده سال خانه‌نشین شوند؛ اما عمل بر طبق سیره شیخین را قبول نکردند.

آنچه در نقل فوق به امام حسن علیه‌السلام نسبت داده شده، به‌طور قطع کلام ایشان نبوده، مانند تهمت تعدد زوجات حضرت بی‌اساس است. در این خصوص به حضرت اتهام زده‌اند که ایشان تا هفتاد و بلکه تا چهارصد زوجه داشته است. حتی نقل کرده‌اند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام روی منبر فرموده است: «لا تزوجوا الحسن؛ فانه رجل مطلاق.» در حالی که این نقل گرچه در کتاب کافی آمده، سندی ضعیف دارد. حتی اگر سند آن صحیح نیز می‌بود، نمی‌شد آن را پذیرفت؛ زیرا با روایات متعدد دیگری که از امام مجتبی علیه‌السلام تجلیل می‌کردند مخالفت دارد.

در جلالت مقام امام حسن علیه‌السلام این حکایت را ذکر می‌کنیم که روزی از ایشان سؤال مشکلی پرسیده شد. حضرت جواب دادند ـ که طبق آن فتوا نیز داده می‌شود ـ و فرمودند: اگر صحیح بود از من و امیرمؤمنان علیه‌السلام و اگر صحیح نبود، من اشتباه کرده‌ام. وقتی سؤال و جواب آن را خدمت امیرمؤمنان علیه‌السلام مطرح می‌کنند، حضرت می‌فرماید: اگر از من نیز سؤال کرده بودید، بیش از

این جواب نمی‌دادم.[1] بدین ترتیب، حضرت علی علیه‌السلام همواره درصدد مطرح کردن جانشینی امام حسن علیه‌السلام بعد از خود بودند.

با توجه به آنچه بیان شد، معتقدیم چنین نقل‌هایی از اساس، مجعول و دور از شأن و جایگاه امامت بوده، آنها را حتی به تربیت‌شدگان امیرمؤمنان علیه‌السلام مانند عمار نمی‌توان نسبت داد تا چه رسد به امام معصوم علیه‌السلام.

از قدمای رجالی‌ها تنها مرحوم شیخ طوسی است که نام طارق‌بن‌شهاب را می‌برد و می‌نویسد: «او از اصحاب[2] امیرمؤمنان علیه‌السلام بود.» ایشان او را توثیق نکرده است؛ ولی روایاتی از ایشان نقل شده که دلالت بر امامی و خاص‌بودن او نزد حضرت دارد.

مرحوم مامقانی به بعضی از این روایات اشاره و حَسن بودن او را استفاده می‌کند. فرزند مرحوم مامقانی نیز پس از نقل احادیثی از طارق‌بن‌شهاب می‌فرماید: «تدل هذه الرواية و التی قبلها علی حسن الرجل.» البته اگر ایشان راوی روایت قبل باشد، فقط دلالتی بر حسن او ندارد؛ بلکه ایشان اساساً امام را نشناخته است.

نظر نمازی درباره طارق‌بن‌شهاب

مرحوم نمازی در شرح حال طارق‌بن‌شهاب می‌نویسد:

«من أصحاب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام. و له رواية طويلة عن أمیرالمؤمنین علیه‌السلام في وصف الإمام و معنی الإمامة. و لا يقال هذه الكلمات إلّا للشّيعة الكامل. و

---

۱. حر عاملی، *وسائل الشیعه*، ج۲۸، ص۱۶۸، ابواب السحق و القیاده باب ۱و۳.

۲. اصحاب در کلام مرحوم شیخ طوسی غالباً به‌معنای هم‌عصر است.

كان يبكي كلّما حدّث بحديث مظلوميّة أمير المؤمنين عليه السلام. و روى عنه عليه السلام أنّه قال للحسن و الحسين: أنتما إمامان بعقبي، و سيّدا شباب أهل الجنّة، و المعصومان. حفظكما الله. و لعنة الله على من عاداكما. و روى عن حذيفة، عن رسول الله صلى الله عليه وآله وصف خروج القائم عجل الله تعالى فرجه و ما يكون عنده.»[1]

«او از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام است و روایتی طولانی از حضرت در وصف امام و معنای امامت دارد. این کلمات گفته نمی‌شود؛ مگر برای شیعه کامل. او هرگاه حدیث مظلومیت حضرت علی علیه السلام را می‌گفت، می‌گریست. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که حضرت به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام فرمودند: شما دو امام بعد از من و سید جوانان اهل‌بهشت و دو معصوم هستید. خداوند شما را حفظ کند و دشمنان شما را لعنت کند. همچنین از حذیفه، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وصف خروج قائم عجل الله تعالی فرجه و آنچه را نزد ایشان است، روایت کرده است.»

پس مرحوم نمازی نیز از این قبیل روایات، حَسَن‌بودن این راوی را استفاده کرده‌اند.

علاوه بر اخبار مذکور، روایتی نقل شده است که به‌خوبی دلالت بر حسن مترجم دارد؛ البته اگر در سند آن، «ابوحیه» کنیه طارق‌بن‌شهاب باشد. در خصوص این کنیه باید گفت که مرحوم علامه حلی هنگام ذکر اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «طارق بن شهاب و ابو حیة.» این نکته نشان می‌دهد که ابوحیة شخصی غیر از طارق‌بن‌شهاب بوده، کنیه او نیست. ناگفته نماند که مرحوم مامقانی نیز به این نکته اشاره می‌کند.

۱. نمازی شاهرودی، علی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ج٤، ص٢٨٥.

روایتی دیگر درباره طارق بن شهاب

«وَ عَنْهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ الصَّلْتِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ الْهَمْدَانِيُّ أَبُو عَلِيٍّ مِنْ كِتَابِهِ فِي رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ سَبْعِينَ، وَ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى، قَالا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ. قَالَ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: وَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ الْحَسَنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ النَّعْجَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سُهَيْلِ بْنُ مَالِكٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانِ، قَالَ: لَمَّا وَلِيَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام أَسْرَعَ النَّاسُ إِلَى بَيْعَتِهِ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ وَ جَمَاعَةُ النَّاسِ، لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ خَذَلُوا وَ بَايَعَ النَّاسُ. قَالَ مَالِكُ بْنُ أَوْسٍ: وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام أَكْثَرَ مَا يَسْكُنُ الْقَنَاةَ، فَبَيْنَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ الصُّبْحِ إِذْ طَلَعَ الزُّبَيْرُ وَ طَلْحَةُ، فَجَلَسْنَا فِي نَاحِيَةٍ عَنْ عَلِيٍّ عليه‌السلام، ثُمَّ طَلَعَ مَرْوَانُ وَ سَعِيدٌ وَ عَبْدُ اللهِ بْنُ الزُّبَيْرِ وَ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ فَجَلَسُوا، وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه‌السلام جَعَلَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ عَلَى الْخَيْلِ، فَقَالَ لِأَبِي الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيِّهَانِ وَ لِخَالِدِ بْنِ زَيْدٍ أَبِي أَيُّوبَ وَ لِأَبِي حَيَّةَ وَ لِرِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ فِي رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله: قُومُوا إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُ بَلَغَنَا عَنْهُمْ مَا نَكْرَهُ مِنْ خِلَافِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِمَامِهِمْ، وَ الطَّعْنِ عَلَيْهِ، وَ قَدْ دَخَلَ مَعَهُمْ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْجَفَاءِ وَ الْعَدَاوَةِ، وَ إِنَّهُمْ سَيَحْمِلُونَهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ مِنْ رَأْيِهِمْ.»[1]

«مالک بن اوس گفت: هنگامی که علی عليه‌السلام عهده‌دار امور شد و مهاجرین و انصار و دیگر مردمان به بیعت با ایشان شتافتند، احدی از اهل فضل تخلف

۱. طوسی، محمدبن حسن، *امالی*، ص۷۲۷.

نکرد؛ مگر گروه کمی که او را تنها گذاشتند و با دیگران بیعت کردند. مالک‌بن‌اوس گفت: حضرت علی علیه‌السلام غالباً در سرزمین خارج از مدینه سکونت داشت. ما بعد از نماز صبح در مسجد نشسته بودیم که طلحه و زبیر آمدند. ما در ناحیه علی علیه‌السلام نشسته بودیم. سپس مروان، سعید، عبدالله‌بن‌زبیر و مسوربن‌مخرمه آمدند و نشستند. علی علیه‌السلام عمار را بر نیروی سواره نظام گمارده بود. پس عمار به ابوهیثم‌بن‌تیهان و خالدبن‌زید ابوایوب و ابوحیه و رفاعة‌بن‌رافع که از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند، گفت: نزد این قوم بروید؛ از آنها به ما اخباری ناخوشایند رسیده که حکایت دارد از مخالفتشان با امیرمؤمنان علیه‌السلام و طعن نسبت به حضرت و اینکه قومی از اهل جفا و دشمنی همراه آنها شده‌اند که رأی و نظر این قوم را تغییر می‌دهند.»

جلسه شانزدهم

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (ابدال)

مقدمه (مروری بر مباحث گذشته)

موضوع اصلی بحث، بررسی ابدال در روایات شیعه است. روایتی از اختصاص شیخ مفید درباره ابدال نقل و بیان شد که کسی غیر از شیخ مفید در کتاب اختصاص آن را نقل نکرده است. سپس سند آن مورد بررسی قرار گرفت. طارق بن شهاب روایت مذکور را از حذیفه نقل کرده که گفتیم حذیفه نزد ما موثق است.

در خصوص طارق بن شهاب نیز گفته شد که عامه او را قبول دارند؛ اما در کتب رجالی قدمای شیعه توثیق خاصی برای او ذکر نشده است. درباره فرمایش شیخ طوسی نیز که او را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام دانسته بود، توضیح داده شد که مراد شیخ از اصحاب امام علیه‌السلام، هم‌عصران ایشان است.

در عین حال، بعضی از معاصران ما وی را در اعلی مراتب حسن می‌دیدند و به روایتی استناد می‌کردند که متضمن انتقاد امام حسن علیه‌السلام به امیرمؤمنان علیه‌السلام بوده، ذیل آن آمده بود که طارق بن شهاب هرگاه این حدیث را نقل می‌کرد، بر مظلومیت حضرت می‌گریست و از همین نکته حَسَن بودن طارق را استفاده می‌کردند.

در نقد این نظر بیان شد که خبر مذکور از نظر محتوا اشکال دارد و به نظر

می‌آید که از جعلیات بنی‌امیه است. حتی اگر آن خبر، نقل خود طارق بوده باشد، دلالت بر نقص اعتقاد او نسبت به امام علیه‌السلام دارد.

و بیان شد که برخی دیگر خواسته‌اند حَسَن‌بودن طارق را با روایتی از مشارق الانوار الیقین اثبات کنند. در این روایت، امیرمؤمنان علیه‌السلام به تبیین صفات امام می‌پردازد و طبق نظر این عده، چنین تبیینی برای کسانی صورت می‌گرفت که دارای قوت ایمان و از اصحاب سرّ حضرت بوده باشند. بنابراین، نتیجه گرفته‌اند که روایت یادشده دلالت بر این دارد که طارق از اصحاب خاص حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام بوده است.

اما درباره سند روایت مشارق الانوار الیقین باید گفت که غیر از حافظ رجب، مؤلف مشارق الانوار الیقین کسی این روایت را نقل نکرده است. درباره حافظ رجب نیز اختلاف است؛ بعضی او را تضعیف کرده و از غلات شمرده‌اند. بعضی دیگر مانند علامه مجلسی متفردات او را نمی‌پذیرند. مجلسی در بحارالانوار پس از نقل جریان شهادت امیرمؤمنان علیه‌السلام دو قصه را نقل و سپس می‌فرماید: «این روایات از نقل حافظ رجب است و ما به متفردات او اعتماد نمی‌کنیم.» عده‌ای از جمله علامه امینی به اشکالات وارد به حافظ رجب جواب می‌دهد و پس از توثیق وی، اشعارش را که ظاهر آن غلو است، بیان و توجیه می‌کند.

نظر ما نیز همین است که حافظ رجب با رمز و اشاره و کنایه صحبت می‌کرده و غالی نبوده است. اما آنچه در کتاب او دلالت بر غلو دارد، چنانچه قابل‌توجیه باشد، توجیه و در غیر این صورت، رد می‌شود. حتی اگر نتوان وی را توثیق کرد، باید گفت که روایت از جهت متن قوی بوده، شواهد بسیاری بر آن وجود دارد؛ چنان‌که در روایت امام رضا علیه‌السلام در توصیف مقام امامت و زیارت جامعه کبیره امام هادی علیه‌السلام نیز همین مضامین را می‌توان دید.

اشـاره شـد کـه مامقـانی ایـن روایـت را دلیـل بـر حُسـن طارق‌بن‌شـهاب می‌داند. این نیز گذشت که از دیگر ادله ادعاشده بر اعتبار طارق‌بن‌شهاب، روایت شیخ طوسی است که در ضمن آن، عمار به اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌گوید: «نزد این قوم بروید و با آنان صحبت کنید؛ قبل از اینکه رأی آنها را تغییر دهند.» و در بین این اصحاب، ابوحیة بوده که کنیه طارق‌بن‌شهاب اسـت.[1] همچنـین گفتـه شـد کـه طـارق از امیرمؤمنـان علیه‌السلام روایـت کـرده حسنین علیهماالسلام دو امام معصوم هستند و ادعا شده که این روایت نیز دلالت بر حُسن مترجم دارد.

با توجه به موارد یادشده، برخی معتقدند طارق‌بن‌شهاب در اعلی درجات حُسـن قـرار دارد؛ امـا بیـان شـد کـه ایـن نظـر قابل‌اثبـات نیسـت و در ادلـه آن مناقشه شده است.

ادله مناقشه در اعلی درجات حسن بودن طارق‌بن‌شهاب

قیس‌بن‌مسلم جبلی

نظر رجالیون عامه درباره قیس‌بن‌مسلم جبلی

مـزی در تهـذیب الکمـال بعـد از ذکـر نـام او حـرف «ع» گذاشـته اسـت کـه نشان می‌دهد صحاح سته از او روایت نقل کرده‌اند. ابن‌معین و ابوحاتم او را

---

۱. ابن‌عقده نیز این روایت را نقل می‌کند. او از زیدی‌های یمن است. یمنی‌ها به امیرمؤمنان علیه‌السلام بسیار ارادت دارند. حضرت به‌مدت شش ماه در یمن نمازجمعه را اقامه کردند و خطبه خواندند. یمنی‌ها که اهتمام به جمع‌آوری فرمایشات آن حضرت دارند، خطبه‌های ایشان را مدون ساخته‌اند. البته آل‌سعود در طی شصت سال تلاش کردند فرهنگ و اعتقادات آنان را تغییر دهند؛ از این رو، کتب نهج البلاغه و صحیفه را در میدان بزرگ صنعا به آتش کشیدند و دانشگاهی با تفکر وهابی ایجاد کردند که در نهایت به‌دست یمنی‌ها از بین رفت.

ثقه دانسته‌اند. نسائی می‌گوید: او ثقه است؛ اما در عقیده مشکل داشته و جزو مرجئه بوده است. ابن‌حبان او را در کتاب الثقات ذکر کرده و ذکرکردن او به‌معنای ثقه‌بودن است. احمدبن‌حنبل درباره او می‌نویسد: «ثقة فی الحدیث.» سفیان ثوری گفته است: «او برای تعظیم خداوند هیچ‌گاه سر به آسمان بلند نمی‌کرد.»

در نتیجه، قیس‌بن‌مسلم جبلی نزد اهل‌سنت شخصیت محترمی است.

نظر شیعه

قیس‌بن‌مسلم در بین رجالیون شیعه هیچ توثیقی ندارد. مرحوم نمازی درباره او می‌نویسد: «لم یذکروه»؛ یعنی جامع الرواه و مامقانی و خوئی او را نیاوردند و در نتیجه مهمل است.

محمدبن‌معقل قرمیسینی

مرحوم نمازی می‌فرماید: «لم یذکروه»؛ یعنی بزرگانی چون مامقانی، اردبیلی و خویی در کتاب‌های رجالشان محمدبن‌معقل را ذکر نکرده‌اند. این، مهمل‌بودن وی را نشان می‌دهد. البته نمازی در پی اثبات وثاقت ایشان از طرقی دیگر برآمده است. وی می‌فرماید:

«روی المفید في کتاب الاختصاص (ص۲۰۸) عن محمّد بن أحمد العلوي، عنه، عن محمّد بن عبد الله البصري حديث فضائل الأئمّة و ذمّ من خالفهم. و فيه عنه، عنه، عن محمّد عاصم، حديث آخر في وصف المهديّ ﷺ. و فيه (ص۲۱۰) عنه، عن أبيه، عن عبد الله بن جعفر الحميري، حديث اللوح. و روى الصدوق، عن أبيه، عنه، عن محمّد بن عبد الله بن طاهر قال: كنت واقفا على أبي و عنده أبو الصلت الهروي الخ. و في العيون

(ج۱، ص٦٤) عن أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني (ثقة)، عنه، عن محمّد بن عبد الله البصري. و مثل ذلك في الإكمال.»[1]

«مرحوم مفید در کتاب اختصاص از محمدبن‌حمد علوی از محمدبن‌معقل قرمیسینی از محمدبن‌عبدالله بصری حدیث فضائل ائمه علیهم‌السلام و مخالفان آنها را روایت کرده است. همچنین حدیثی دیگر در وصف مهدی علیه‌السلام و حدیث لوح را نیز او نقل کرده است. در عیون احمدبن‌زیاد جعفر همدانی ثقه از او روایت کرده است.»

پس ایشان به‌نظر ما مهمل است و اینکه شیخ مفید از او نقل روایت کرده، اعتبار و وثاقت وی را اثبات نمی‌کند.

محمدبن‌عاصم

محمدبن‌عاصم نیز مهمل است. نمازی درباره وی می‌فرماید: «لم یذکروه.»

علی‌بن‌حسین

در کتب رجالی افراد زیادی با نام علی‌بن‌حسین ذکر شده و مشخص نیست او کدام‌یک از آنان است.

محمدبن‌مرزوق

نمازی درباره محمدبن‌مرزوق نیز فرموده است: «لم یذکروه.»

۱. نمازی شاهرودی، علی، *مستدرکات علم رجال الحدیث*، ج۷، ص۳۳٤.

عامر سرّاج

عـامر سـراج ثقـه اسـت؛ امـا وثاقـت او و طارق بن شـهاب، بـر فـرض اثبات شدن، کفایت نمی‌کند؛ چون افرادی مهمل در سند روایت وجود دارد.

سفیان ثوری

مامقانی درباره سفیان ثوری می‌فرماید: «علامه حلی او (سفیان ثوری) را در قسمت دوم خلاصة الاقوال ذکر کرده است.» ابن‌داوود نیز در رجالش تصریح می‌کند: «لیس من اصحابنا.» در مقابل، رجالیون عامه از او بسیار تجلیل کرده‌اند. سمعانی درباره او می‌گوید: «و کان سفیان من سادات أهل زمانه فقهاً، و ورعاً، و إتقاناً، شمائله في الصلاح و الورع أشهر من أن یحتاج إلی الإغراق في ذکرها. کان مولده سنة خمس و تسعین. إنّه إمام أهل الکوفة. مات بالبصرة؛[1] سفیان از بزرگان فقه و ورع اهل زمانش بود. شمایل او در صلاح و ورع مشهورتر از این است که نیازی به اغراق در ذکر آن باشد. او در سال ۹۵ متولد شد و امام اهل کوفه بود و در بصره از دنیا رفت.»

فرزند مامقانی می‌گوید: «إنّ حال المعنون واضح و ضعفه ظاهر لایحتاج إلی البیان. هو أحد الأئمة الضلال و المعاندین للحق؛ و لکن یظهر ممّا ذکره المؤلف ﷺ أنّه کان فی اول امره زیدیاً منحرفاً عن الأئمة المعصومین؛ ثم تمحض فی العامیة و یظهر أنّه کان وضاعاً مدلّساً وقحاً جریئاً علی الأئمة الهدی ﷺ و لم یکن طیلة حیاته تابع للحق حتی ایام زیدیته. کان یروی الاحادیث عن رواة العامة و لکن تدلیسه کان عنهم و عن الأئمة ﷺ. فعلیه

۱. مامقانی، عبدالله، *تنقیح المقال في علم الرجال*، ج۳۲، ص۹.

لابد من عدّه من أضعف الضعفاء و حديثه ساقطٌ عن الإعتبار.»[1]

«به‌درستی که حال این شخص روشن و صفاتش آشکار و بی‌نیاز از بیان است. او یکی از سران گمراهی و از دشمنان حق بود. ولکن از آنچه مؤلف ذکر کرد، معلوم می‌شود که او ابتدا زیدی و منحرف از ائمه علیهم‌السلام بوده و سپس سنی شده است. ظاهر است که او جاعل، تدلیس‌کننده، بی‌ادب و گستاخ نسبت به ائمه هدی علیهم‌السلام بوده و در طول عمرش حتی در دوره زیدی بودنش، هرگز تابع حق نبوده است. وی احادیث را از روات عامه نقل می‌کرد؛ اما تدلیس او، هم در نقل از عامه و هم در نقل از ائمه علیهم‌السلام بوده است. بنابراین، چاره‌ای نیست؛ جز اینکه او را جزو ضعیف‌ترین افراد برشماریم و حدیث او از اعتبار ساقط است.»

مامقانی درباره سفیان ثوری می‌فرماید: «قد نقلنا الخبر الاخیر بطوله لیتبین عندک امران: أحدهما إنّ سفیان الثوری کذّاب خبیث مدلّس معاند یهودی قد آثر دنیاه علی آخرته علی علم منه بذلک بنص الصادق علیه‌السلام و الآخر إنّ مذهب العامة مبنی علی الجعلیات و الاکاذیب من بدایته الی نهایته؛[2] روایت اخیر (روایت میمون‌بن‌عبدالله) را با اینکه طولانی بود، نقل کردم تا دو چیز بر تو آشکار شود: ۱. سفیان ثوری دروغ‌گو، خبیث، حیله‌گر، دشمن و یهودی است که به نص حضرت صادق علیه‌السلام او دانسته دنیای خود را بر آخرت ترجیح داده است. ۲. اینکه مذهب عامه مبنی بر جعلیات و دروغ‌ها است.»

از مجموع آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم که روایت احتجاج درباره

---

۱. همان، ج۳۲، ص۲۶.

۲. همان، ص۲۴.

ابدال از نظر سند معتبر نیست؛ مگر اینکه از حیث اقاریر و قوت متن یا به‌صورت تفکیک صدر و ذیلش، آن را بپذیریم.

روایت هجدهم

«عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَبْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُقْبَةَ النَّهْمِي عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْبَنَّاءِ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه‌السلام يُبَايِعُ الْقَائِمَ عليه‌السلام بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ نَيِّفٌ عِدَّةَ أَهْلِ بَدْرٍ فِيهِمُ النُّجَبَاءُ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ وَ الْأَبْدَالُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ الْأَخْيَارُ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَيُقِيمُ مَا شَاءَ اللهُ أَنْ يُقِيمَ.»[1]

جابر جعفی می‌گوید: «امام باقر عليه‌السلام فرمودند: سیصد و اندی[2] نفر به عدد اهل بدر در میان رکن و مقام با قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف بیعت می‌کنند که در میان ایشان نجبا از اهل مصر، ابدال از اهل شام و خوبانی از اهل عراق حضور دارند. آن حضرت هر قدر که خداوند بخواهد، خلافت می‌فرماید.»

منابع روایت:

۱. الغیبة، طوسی، محمدبن حسن، ص٤٧٦، ح٥٠٢.

۲. تاج المواليد، طبرسی، فضل‌بن حسن، امین‌الاسلام، ص١٥١؛ و فيه «و يكون دار ملكه الكوفة، و أكثر مقامه صلوات الله عليه بها.»

۳. اثبات الهداة، حرّ عاملی، محمدبن حسن، ج٣، ص٥١٧؛ نقل شده از غيبت طوسي.

٤. بحارالانوار، مجلسی، محمدباقر، ج٥٢، ص٣٣٤؛ نقل شده از غیبت

---

۱. طوسی، محمدبن حسن، *الغیبة*، ص٤٧٦.

۲. نیّف از دو تا نه را می‌گویند.

طوسي.

٥. منتخب الاثر، صافی گلپایگانی، لطف‌الله، ص٤٦٨، نقل شده از غیبت طوسي.

٦. معجم الأحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، جمعی از نویسندگان، ج٤، ص٤٤٥.

روایت نوزدهم

«و عن محمّد بن إسحاق يرفعه إلى الأصبغ بن نباتة، قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول للناس: إذا يضرب أحدهم برجله قاطن، فيقول: لا خير في مجلسنا بعد يومنا هذا، اللهمّ فإنّا التائبون، و هم الأبدال - الذين وصفهم الله تعالى: إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و نظراؤهم من آل محمّد.»[1]

«هنگامی که یکی از آن‌ها با پایش می‌زند و در حالی که گریان است می‌گوید: خیری در مجلس ما بعد از این روز نیست. خدایا ما توبه‌کنندگان، خاشعین، راکعین و سجده‌کنندگان هستیم. پس آن‌ها ابدال هستند. همان کسانی که خداوند عزوجل آن‌ها را وصف کرده است: به‌درستی که خداوند توابین را دوست دارد؛ و متطهرین را دوست دارد... .»

این روایت نیز در مقام مدح ابدال است.

روایت بیستم

«عن جابر الجعفي عن أبي جعفر عليه السلام يقول: ...حتى إذا التقوا و هم يوم

١. نیلی، علی‌بن‌عبدالکریم، *سرور أهل الإيمان في علامات ظهور صاحب الزمان* عجل الله تعالى فرجه الشريف، ص٥٠.

الأبدال - يخرج أناس كانوا مع السفياني من شيعة آل محمد، و يخرج ناس كانوا مع آل محمد إلى السفياني فهم من شيعته حتى يلحقوا بهم - و يخرج كل ناس إلى رايتهم و هو يوم الأبدال.»[1]

«چون دو لشکر تلاقی کرده و به هم رسیدند و آن روز ابدال است. گروهی از لشکر سفیانی به لشکر امام می‌پیوندد و جمعی از لشکر امام نیز به سفیانی ملحق شود و آن روز را روز «ابدال» گویند.»

این روایت ربطی به بحث ما ندارد و منظور جابجائی است. یعنی طرفداران سفیانی به امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ملحق می‌شوند و تغییر عقیده می‌دهند و بعضی از آنانکه با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند به سفیانی می‌گروند.

نتیجه

گویا روایات عامه و خاصه در ارتباط با مثبت‌بودن ابدال و اینکه آنان در دوران ظهور جزو پیشقراولان بیعت با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند، اجماع دارند. در بعضی روایات است که آن‌ها در دوران غیبت انسان‌های نجیبی هستند. امّا اینکه در دوران غیبت کبری آن‌ها جزو یاران امام عجل الله تعالی فرجه الشریف و در ارتباط با ایشان هستند، از روایات چنین مطلبی استفاده نمی‌شود.

۱. عیاشی، محمدبن‌مسعود، *تفسیر العیاشی*، ج۱، ص٦٤.

جلسه هفدهم

اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری (سی نفر همراهان امام علیه‌السلام)

خلاصه مباحث گذشته

بحث ما درباره اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران غیبت کبری است. یکی از آن اصحاب، حضرت خضر علیه‌السلام بود که مطالبی را پیرامون ایشان بیان کردیم. مورد دیگر ابدال بودند که بیان شد در روایات ما به گروه ابدال اشاره شده است. همچنین اینکه نگاه روایات به آنها اگرچه مثبت است، امّا به‌عنوان یاران امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در عصر غیبت کبری مطرح نیستند. سومین گروهی که جزو اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در غیبت کبری مطرح شده، سی نفر ملازم هستند. اکنون در ادامه به بررسی روایات مربوط به سی نفر ملازم امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌پردازیم.

بررسی روایات درباره ملازمان امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف

روایت اول

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه‌السلام قَالَ: لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عُزْلَةٍ وَ نِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيْبَةُ وَ مَا

بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ.»[1]

ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است: «صاحب این امر از غیبتی ناگزیر است. در غیبت خود ناچار از گوشه‌گیری و کناره‌جویی از دیگران است. طیبه (مدینه) خوش منزلی است و با وجود سی تن (یا به همراهی سی نفر) وحشت و ترسی نیست.»

منابع روایت:

۱. الکافی، کلینی، محمدبن‌یعقوب، ج۱، ص۳۴۰.

۲. الغیبة، نعمانی، محمدبن‌ابراهیم، ص۱۹۴، ب۱۰، ح۴۱؛ همان نص کافی.

۳. تقریب المعارف، حلبی، شیخ تقی‌الدین، ابوالصلاح، ص۴۳۱؛ همان نص کتاب کافي است. امّا در آن، عبارت «و ما بثلاثین من وحشة» وجود ندارد. و قال: «و رووا عن علي‌بن‌أبي حمزة، عن أبي عبد الله علیه‌السلام قال:... .»

۴. اثبات الهداة، حرّ عاملی، محمدبن‌حسن، ج۳، ص۴۴۵، ب۳۲، ح۲۷؛ نقل شده از کافي.

۵. بحارالأنوار، مجلسی، محمدباقر، ج۵۲، ص۱۵۷، ب۲۳، ح۲۰؛ نقل شده از غیبة نعماني. سعی مرحوم مجلسی مبنی بر این است که از کتب اربعه کمتر نقل کند تا جایگاه و مرجعیت آن کتاب‌ها در بین شیعه حفظ شود.

۶. معجم الأحادیث الإمام المهدي عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، جمعی از نویسندگان، ج۵، ص۴۸؛ نقل شده از کافی.

بررسی سند روایت

---

۱. کلینی، محمدبن‌یعقوب، *کافی*، ج۱، ص۳۴۰.

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام.»

مرحوم مجلسی می‌فرماید: «ضعیف أو مؤثق.»

روایت مزبور مشکلی ندارد. ایرادی که در آن وجود دارد، علی‌بن‌ابی‌حمزه است. پدر او جزو سران واقفیه بود. از طرفی نیز بیش از پانصد روایت در کتب اربعه از او وجود دارد. در حالی که صاحبان کتب اربعه این تعداد روایت از شخص ضعیف نقل نمی‌کنند. از همین رو ممکن است بگوییم ضعف اعتقادی با راستگوئی منافات ندارد. همچنین ممکن است بگوییم این روایات را قبل از انحراف نقل کرده است؛ چون آنها را از امام صادق عليه السلام روایت کرده است، بالاخره باید به طریقی آن‌ها را توجیه کنیم؛ وگرنه سند روایت با مشکل روبه‌رو می‌شود.

دلالت روایت

نظر علامه مجلسی در مرآة العقول

مرحوم مجلسی در مرآة العقول می‌فرماید: «و العزلة بالضم: اسم الاعتزال أي المفارقة عن الخلق "و لا بد له في غيبته" في بعض النسخ: و لا له في غيبته، أي ليس في غيبته معتزلا عن الخلق بل هو بينهم و لا يعرفونه، و الأول أظهر و موافق لما في سائر الكتب، و الطيبة بالكسر اسم المدينة الطيبة، فيدل على أنه عجل الله فرجه غالبا في المدينة و حواليها إما دائما أو في الغيبة الصغرى، و ما قيل: من أن الطيبة اسم موضع يسكنه مع أصحابه سوى المدينة فهو رجم بالغيب، و يؤيد الأول ما مر أنه لما سئل أبوه: أين أسأل

عنه؟ قال: بالمدينة.[1] "و ما بثلاثين من وحشة" أي هو عليه السلام مع ثلاثين من مواليه و خواصه، و ليس لهم وحشة لاستيناس بعضهم ببعض، أو هو عليه السلام داخل في العدد فلا يستوحش هو أيضا أو الباء بمعنى مع أي لا يستوحش لكونه مع ثلاثين، و قيل: هو مخصوص بالغيبة الصغرى، و ما قيل: من أن المراد أنه عليه السلام في هيئة من هو في سن ثلاثين سنة و من كان كذلك لا يستوحش فهو في غاية البعد، و في غيبة الشيخ: لا بد لصاحب هذا الأمر من عزلة و لا بد في عزلته من قوة، الخبر.»[2]

«عزلة به ضم، اسم اعتزال به‌معنای مفارقت و جدایی از مردم است. "و لا بد له في غيبته" در بعضی نسخ چنین آمده است: "و لا له فی غیبته" به‌معنای اینکه امام عليه السلام در دوران غیبت جدای از مردم نیستند، بلکه بین آن‌ها بوده و مردم ایشان را نمی‌شناسند. تعبیر اول ظاهرتر و موافق با آن چیزی است که در سایر کتاب‌ها آمده است. طیبة به کسر، اسم مدینه طیبه است. پس روایت مزبور دلالت بر این می‌کند که امام عليه السلام غالبا در مدینه و اطراف آن هستند. یا اینکه دائما (چه در عصر غیبت کبری و چه در دوران غیبت صغری) یا فقط در دوران غیبت صغری در مدینه حضور دارند. چنین گفته شده است: طیبه اسم مکانی غیر از شهر مدینه است که امام عليه السلام همراه اصحابشان در آن سکونت دارند. پس این نظر، رجم بالغیب بوده و نظر اول را تأیید می‌کند. آنچه گذشت مبنی بر این است که چون از پدر ایشان سؤال شد که بعد از رحلت شما، در کجا به‌دنبال امام بعدی

---

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ ع جَلَالَتُكَ تَمْنَعُنِي مِنْ مَسْأَلَتِكَ فَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ فَقَالَ سَلْ قُلْتُ يَا سَيِّدِي هَلْ لَكَ وَلَدٌ فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ فَإِنْ حَدَثَ بِكَ حَدَثٌ فَأَيْنَ أَسْأَلُ عَنْهُ قَالَ بِالْمَدِينَةِ» (کافي، ج۱، ص۳۲۸).

۲. مجلسی، محمدباقر، *مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول*، ج٤، ص٥٠.

باشیم؟ فرمودند: «در مدینه.»

البته بعضی گفته‌اند: ال در المدینه ال عهد است و مراد از آن سامرا است؛ یعنی مقصود سفرای حضرت است، از آن‌ها سؤال کن. پس طبق این احتمال، قرینه‌بودن درست نشد. احتمال دوم که نام مکانی است که امام و اصحاب ایشان در آن سکونت دارند، وارد است.

عبارت "و ما بثلاثین من وحشة" یعنی امام رحمه‌الله به‌همراه سی نفر از موالی و خواص خود هستند. این سی نفر نمی‌ترسند؛ چون بعضی از آنان با بعض دیگر مأنوس هستند. یا به این معنا باشد که امام رحمه‌الله داخل در عدد باشد پس ایشان نیز نمی‌ترسند. یا اینکه باء به‌معنای «مع» باشد؛ یعنی امام رحمه‌الله نمی‌ترسند؛ چون به‌همراه آن سی نفر هستند. طبق این بیان چه استیحاش مربوط به اصحاب و چه مربوط به امام رحمه‌الله باشد، از آن استفاده می‌شود که در عصر غیبت کبری سی نفر همراه امام رحمه‌الله هستند. گفته شده است: این مخصوص غیبت صغری است. آنچه گفته شده است که مقصود این است که امام در هیئت کسانی است که در سن سی سالگی هستند (اگر این احتمال منظور روایت باشد، دیگر ربطی به بحث ما پیرامون اصحاب امام در دوران غیبت کبری ندارد)، این احتمال خیلی بعید است.

نظر علامه مجلسی در بحارالانوار

مرحوم مجلسی در بحارالانوار می‌فرماید: «بیان: في الكافي في السند الأول عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير و العزلة بالضم اسم الاعتزال و الطَّيْبَة اسم المدينة الطيبة فيدل على كونه رحمه‌الله غالبا فيها و في حواليها و

علی أن معه ثلاثین من موالیه و خواصه إن مات أحدهم قام آخر مقامه.»[1]

«عزلة به ضم، اسم اعتزال (کناره‌گیری) و طیبة، اسم مدینه طیبه است. پس روایت دلالت می‌کند بر اینکه امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه غالبا در مدینه و اطراف آن بوده و ایشان به‌همراه سی نفر از موالی و خواص خود هستند که اگر یکی از آن‌ها بمیرد، شخص دیگری جانشین او می‌شود.»

پس دو احتمال در ثلاثین است: اگر مراد حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه باشد از بحث ما خارج است؛ اما اگر مقصود، سی نفر باشد، مورد بحث است. چنانچه مراد در غیبت کبری باشد.

نظر فیض کاشانی (۱۰۹۰ق)

مرحوم فیض کاشانی ذیل این روایت می‌فرماید: «طیبة هي المدینة المقدسة یعني إذا اعتزل فیها مستترا و معه ثلاثون من شیعته یأنس بعضهم ببعض فلا وحشة لهم کأنه أشار بذلك إلی غیبته القصیرة فإن في الطویلة لیس لشیعته إلیه سبیل.»[2]

«طیبه مدینه مقدسه است؛ یعنی هنگامی که در آن کناره‌گیری می‌کند از مردم مستور است. همراه ایشان نیز سی نفر از شیعیانش هستند که بعضی از آنان با بعض دیگر مأنوس اند. پس وحشتی برای آن‌ها نیست. گویا با این بیان به دوران غیبت صغری اشاره دارد؛ چون در غیبت کبری برای شیعیان راهی به‌سوی ایشان نیست.»

مرحوم اربلی (۶۹۲ق) در کشف الغمة در مقام جواب به گنجی شافعی

---

۱. مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، ج۵۲، ص۱۵۸.

۲. فیض کاشانی، ملامحسن، *الوافی*، ج۲، ص۴۱۶.

مبنی بر اینکه این مطالب، مربوط به بحث ما هست می‌فرماید:

«فأما قوله إن المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف في سرداب و كيف يمكن بقاؤه من غير أحد يقوم بطعامه و شرابه فهذا قول عجيب و تصور غريب فإن الذين أنكروا وجوده ع لا يوردون هذا و الذين يقولون بوجوده لا يقولون إنه في سرداب بل يقولون إنه حي موجودة يحل و يرتحل و يطوف في الأرض ببيوت و خيم و خدم و حشم و إبل و خيل و غير ذلك و ينقلون قصصا في ذلك و أحاديث يطول شرحها.»[1]

اما قول او اینکه مهدی عجل الله تعالى فرجه الشريف در سرداب است، چگونه بقای او بدون آنکه احدی به طعام و شراب او قیام نماید، ممکن باشد؟ این قول، عجیب و تصور غریب است؛ چه آنان که منکر وجود ایشان هستند. ایراد و اشکال آن‌ها این نیست و آنان که قائل به وجود وی هستند، نمی‌گویند که ایشان در سرداب است؛ بلکه می‌گویند: او حیّ موجود است. فرود می‌آید و بار می‌کند و در عرصه گیتی به بیوت و خیمه‌ها و خدم و حشم و شتر و خیل و غیر آن می‌آید و می‌رود (به اصطلاح با محافظان و پیشکاران آمدوشد می‌کند). در این باب قصه‌ها و احادیثی نقل کرده‌اند که شرح آن طولانی است.

این بیان مرحوم اربلی به این معنا است که امام عجل الله تعالى فرجه الشريف در عصر غیبت کبری خدم و حشم (نیرو و محافظ و پیشکارانی) دارد.

۱. اربلی، علی‌بن‌عیسی، *کشف الغمة في معرفة الأئمة*، ج۲، ص۴۹۳.

جلسه هجدهم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری (سی نفر ملازم امام)

مقدمه

بحث ما پیرامون اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری بود. روایتی را بیان کردیم که مضمون آن این بود که سی نفر در دوران غیبت در خدمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند. در گفتار پیش‌رو، به بررسی آن ادامه می‌دهیم.

ادامه بررسی دلالت روایت اول

نظر ملاصالح مازندرانی (قرن ۱۱)

مرحوم مازندرانی می‌فرماید: «قوله "و لا بد فی غیبته من عزلة" اشارة الی الغیبة الکبری لانه یعتزل فیها الناس جمیعا، و فی بعض النسخ "و لا له فی غیبته من عزلة" و له وجه أیضا لانه بین الناس و یراهم و لا یرونه مع ظهور آثاره علیهم و وصول فوائده إلیهم کما مر. قوله "و نعم المنزل طیبة" طیبة بفتح الطاء و قد یقال طابة سمی النبي صلی الله علیه و آله بذلك المدینة من الطیب و هو الطهارة و قیل الطیب العیش بها، و قیل الطیب ارضها. قال الفاضل الامین الأسترآبادي یعنی أن طیبة و هی المدینة المعروفة منزله عجل الله تعالی فرجه الشریف و کان یستأنس بثلاثین من أولیائه و یحتمل أن یکون هذا

حاله فی الصغری، أقول و مما یؤید هذا ما مرفی باب الاشارة الی صاحب الزمان عن أبی هاشم الجعفری قال: قلت لابی محمد علیه‌السلام جلالتك تمنعنی من مسألتك فتأذن لی أن أسألك؟ فقال: سل قلت یا سیدی هل لك ولد؟ فقال: نعم قلت: فان حدث بك حدث فأین أسأل عنه؟ قال: بالمدینة. و قیل: کان طیبة اسم محل هو منزله رحمه‌الله مع ثلاثین من أصحابه و هو لیس بمستوحش معهم، و قیل: یحتمل أن یکون المراد أنه رحمه‌الله علی هیئة من سنة ثلاثون سنة أبدا و ما فی هذا السن من وحشة و الله أعلم.»[1]

فرمایش امام علیه‌السلام "و لا بد فی غیبته من عزلة" اشاره به غیبت کبری است؛ چون آن حضرت در عصر غیبت کبری از همه مردم کناره می‌گیرند. در بعضی از نسخه‌ها "و لا له فی غیبته من عزلة" وجود دارد که برای آن وجهی است؛ چون ایشان بین مردم است و آن‌ها را می‌بینند و با وجود ظهور آثار وجود ایشان بر مردم و رسیدن فوائدشان به آن‌ها، ایشان را نمی‌بینند. همان‌طور که گذشت.

همچنین بیان امام علیه‌السلام "و نعم المنزل طیبة" طیبة، به فتح طاء و طابه نیز گفته شده است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مدینه را به این نام گذاشت. از طیب و آن طهارت است. گفته شده است که از آن جهت که زندگی آنجا خیلی خوش است. همچنین گفته شده است از آن جهت که زمین آن پاک است. فاضل امین استرآبادی گفته است: طیبة که آن مدینه معروفه است، منزل امام رحمه‌الله است[2] و حضرت با سی نفر از اولیای خود مأنوس هستند. محتمل

---

۱. مازندرانی، ملاصالح، *شرح الکافي الاصول و الروضة*، ج۶، ص۲۴۳.

۲. حرف کسانی که جزیره خضراء را مطرح می‌کنند، مردود است. داستانی که در این مورد گفته شده است نه گوینده آن و نه منبع آن مشخص نیست، علاوه بر آن مطالبی در این داستان وجود

است این مربوط به غیبت صغری باشد (روایت در این احتمال ظاهر نیست). از آنچه این مطلب را تأیید می‌کند، روایتی است که از ابی‌هاشم جعفری نقل شده است. او می‌گوید: به امام حسن عسکری علیه‌السلام گفتم: جلالت شما مرا منع می‌کند از سؤال درباره شما. پس اجازه می‌دهید سؤال کنم؟ امام فرمودند: سؤال کن. گفتم: ای سرورم، آیا فرزندی دارید؟ فرمودند: بله. گفتم: بعد از رحلت شما، در کجا به‌دنبال امام بعد از شما باشیم؟ فرمودند: در مدینه.

علاوه بر آن گفته شده است: طیبه نام محلی است که محل سکونت امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه به‌همراه سی نفر از اصحاب ایشان است و امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه همراه آن‌ها وحشت و ترس تنهایی ندارد. گفته شده است: محتمل است مقصود این باشد که امام عجل‌الله‌تعالی‌فرجه همیشه بر هیئت کسانی است که سی سال عمر دارند و در چنین سنی وحشتی نیست.»

روایت دوم

«وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ النَّيْشَابُورِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ عُزْلَةٍ وَ لَا بُدَّ فِي عُزْلَتِهِ مِنْ قُوَّةٍ وَ مَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ وَ نِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيْبَة.»

ابوبصیر از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «صاحب این امر به‌ناچار کنارگیری کرده و در عزلت خواهد بود؛ و می‌بایست در عزلت و

دارد که با بعضی اعتقادات و احکام در تعارض است؛ مانند: ساقط بودن خمس، تحریف قرآن و سهو النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله.

تنهایی‌اش قوه و توانایی (نیرو) داشته باشد و با وجود سی نفر وحشت و ترس نیست. طیبه خوش منزلی است.»

منابع روایت:

۱. الغیبه، طوسی، محمدبن‌حسن، ص۱۶۲.

۲. مجمع البحرین، طریحی، فخرالدین، ج۲، ص۱۱۲؛ به‌صورت مرسل نقل شده است.

۳. بحارالانوار، مجلسی، محمدباقر، ج۵۲، ص۱۵۳، ب۲۳، ح۶؛ نقل شده از غیبة طوسي.

٤. معجم الأحاديث الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، جمعی از نویسندگان، ج٤، ص٣٤٣.

بررسی سند روایت

«وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ النَّيْشَابُورِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام.»

درباره علی‌بن‌ابی‌حمزه بحث است؛ اگرچه ما روایات او را قبول داریم.

روایت سوم

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام: لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ شِيعَتِهِ وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ

بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةُ مَوَالِيهِ.»[1]

امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «برای قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه دو غیبت است: یکی کوتاه، دیگری طولانی.[2] در غیبت نخستین جز شیعیان خاص کسی از جایگاهش مطلع نمی‌شود؛ و در غیبت دوم به جز موالی خاص آن حضرت، کسی از محل آن حضرت آگاهی نخواهد داشت.»

علامه مجلسی درباره «خَاصَّةُ مَوَالِيهِ» می‌فرماید: «"إلا خاصة مواليه" أي خدمه و أهله و أولاده أو الثلاثين الذين مضى ذكرهم، و في الغيبة الصغرى كان بعض خواص شيعته مطلعين على مكانه كالسفراء و بعض الوكلاء.»[3]

«"خاصة مواليه" یعنی خادمان و خانواده و اولاد یا سی نفری که ذکر آن‌ها گذشت. در غیبت صغری، بعضی از خواص شیعیان ایشان بودند که از مکان ایشان مطلع بودند؛ مانند: سفرا و وکلای ایشان.»

البته اثبات اهل و اولاد برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه آسان نیست. همچنان که مرحوم فیض کاشانی می‌فرماید: «كأنه يريد بخاصة الموالي الذين يخدمونه لأن سائر الشيعة ليس لهم فيها إليه سبيل.»[4]

«گویا از "خاصة موالی" کسانی که به ایشان خدمت می‌کنند، اراده شده است؛ چون برای همه شیعه راهی برای رسیدن به امام علیه‌السلام وجود ندارد.»

---

۱. کلینی، محمدبن‌یعقوب، *کافی*، ج۱، ص۳۴۰.

۲. در روایات تعبیر صغری و کبری نداریم. این دو تعبیر، از گونه تعبیرات انتزاعی است.

۳. مجلسی، محمدباقر، *مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول*، ج۴، ص۵۲.

۴. فیض کاشانی، ملامحسن، *الوافی*، ج۲، ص۴۱۴.

نتیجه

از روایات و مجموع آنچه بیان شد، به این نتیجه می‌رسیم که عده‌ای (موالی یا همان سی نفر) در دوران غیبت کبری همراه و در خدمت امام ﷺ بوده و جزو یاران و خواص حضرت هستند؛ گرچه از خصوصیات و ویژگی‌های آنان بی‌اطلاع هستیم. و در دوران غیبت کبری یاران حضرت مهدی ﷺ حضرت خضر است که همدم و همراه ایشان است. و گروه دوم: ابدال هستند که هم در اعتبار و مثبت بودن آنان و هم در اینکه در دوران غیبت کبری جزء یاران حضرت هستند بحث گسترده‌ای شد. و اما گروه سوم: که سی نفر از موالیان و پیروان و خواص حضرت هستند، البته در مفاد و معنای روایت هم بحث گردید.

خداوند ما را جزو یاران و اصحاب امام عصر روحی فداه قرار دهد و در رکاب او نبرد تا شهادت را داشته باشیم. ان شاء الله.

نجم الدین طبسی
۱۷ ذی القعده ۱٤٤۲
برابر با ۷ تیر ۱٤۰۰
قم مقدس

فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. نهج‌البلاغه.

۲. ابن ابی الحدید، **شرح نهج البلاغه**، ت ٦٥٥ هجری قمری، دار احیاء الکتب العربیه، مصر.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، **کمال الدین و تمام النعمة**، متوفای ۳۳۸۱ هجری قمری، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، محقق: علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، ۱۴۲۹ هجری قمری، قم، ایران.

٤. ابن طاووس، علی بن موسی، **التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن (الملاحم والفتن)** ت٦٦٤ هجری قمری، گل وردی، ١٤٣٥ هجری قمری،

٥. ابن عساکر، **تاریخ مدینه دمشق**، ت ٥٧١ هجری قمری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لنیان.

٦. ابن عیاش سمرقندی، محمد، **تفسیر العیاشی**، قرن سوم، المکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، ایران.

۷. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح، **کشف الغمة فی معرفة الائمة:**، متوفای ۶۹۲ هجری قمری، بنی هاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ قمری، تبریز، ایران.

۸. امامی خاتون آبادی، **جنات الخلود**، بعد از ۱۱۲۸ هجری قمری، چاپ میرزا حسن، ۱۳۱٤ هجری قمری.
۹. آلوسی، ابوالفضل، **روح المعانی**، ت ۱۲۷۰ هجری قمری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.
۱۰. البستی، ابوحاتم، ت ۳٥٤ هجری قمری، دارالمعرفه، بیروت، لبنان.
۱۱. تستری، محمد تقی، **قاموس الرجال**، متوفای ۱۴۱۶ هجری قمری، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هجری قمری، قم، ایران.
۱۲. تهرانی، آقابزرگ، **الذریعه الی تصانیف الشیعه**، ت ۱۳۸۹ هجری قمری، بی تا، بی جا،.
۱۳. جمعی از نویسندگان، **معجم الاحادیث الإمام المهدی۷**، بنیاد معارف اسلامی قم، چاپ دوم ۱۴۲۸ هجری قمری، قم، ایران.
۱٤. حرانی، ابن تیمیه، **منهاج السنه**، ت ۷۲۸ هجری قمری، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان.
۱٥. حسینی نیلی، علی، **سرور اهل الایمان**، بعد از ۸۰۳ هجری قمری، تحقیق قیس العطار.
۱٦. خوئی، سید ابوالقاسم، **معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة**، منشورات مدینة العلم، قم، ایران.
۱۷. ذهبی، عبدالله، **میزان الاعتدال**، ت ۷٤۸ هجری قمری، دارالفکر، بیروت، لبنان.

۱۸. ذهبی، محمد بن احمد، **سیر أعلام النبلاء**، متوفای ۷۴۸ هجری قمری، موسسه الرسالة، محقق: شعیب الارنووط و محمد نعیم العرقسوسی، چاپ یازدهم، ۱۴۱۷ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۱۹. رازی، محمدشریف، **کرامات الصالحین**، ت۱۳۷۹ ش، نشر حاذق، چاپ سوم، قم، ایران.

۲۰. سید رامی یوزبکی، **الوضاعون و احادیثهم الموضوعه من کتاب الغدیر**، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، چاپ اول، ۱٤۲۰ هجری قمری.

۲۱. صدوق، محمد بن علی، **الامالی**، ت۳۸۱ هجری قمری، موسسه بعثت، چاپ اول، ۱٤۱۷ هجری قمری.

۲۲. طبرانی، سلیمان بن احمد، **المعجم الاوسط**، ت ۳٦۰ هجری قمری، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان.

۲۳. طبسی، محمدرضا، **الشیعه و الرجعه**، ت ۱٤۰۵ هجری قمری، دارالکتب العلمیه، قم، ایران.

۲٤. طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرین**، ت ۱۰۸۵ هجری قمری، نشر مرتضوی، تهران، ایران.

۲۵. طوسی، محمد بن حسن ، **الغیبة**، متوفای ۴۶۰ هجری قمری، بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ هجری قمری، قم، ایران.

۲٦. عاملی، محمد بن حسن، **وسایل الشیعة**، متوفای ۱۱۰۴ هجری قمری، موسسه آل البیت:، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هجری قمری، قم، ایران.

۲۷. فیض کاشانی، محمد محسن، **الوافی**، ت ۱۰۹۱ هجری قمری، مکتبة الامام امیرالمومنین علیه‌السلام، چاپ اول، ۱٤۱۵ هجری قمری، اصفهان، ایران.

۲۸. کحاله، عمر رضا، **معجم المولفین**، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.

۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، **الکافی**، متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری قمری، دار الکتب الاسلامیة، محقق: علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، ۱۳۹۱ هجری قمری، تهران، ایران.

۳۰. مازندرانی، مولی محمد، **شرح اصول الکافی**، ت ۱۰۸۱ هجری قمری، موسسه التاریخ العربی.

۳۱. مامقانی، عبدالله، **تنقیح المقال فی علم الرجال**، متوفای ۱۳۵۱ هجری قمری، موسسه آل البیت: لإحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۲۶ هجری قمری، قم، ایران.

۳۲. مجلسی، محمد باقر، **بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار**، متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری، موسسة الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۳۳. .....، **مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول**:، متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری، دار الکتب الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هجری قمری، تهران، ایران.

۳٤. مفید، محمد، **الاختصاص**، ت ٤۱۳ هجری قمری، جامعه مدرسین، قم، ایران.

۳۵. نمازی شاهرودی، علی بن محمد، **مستدرکات علم رجال الحدیث**، متوفای ۱۴۰۵ هجری قمری، موسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۲ هجری قمری، تهران، ایران.

۳۶. نوری طبرسی، میرزا حسین، **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، متوفای ۱۳۲۰ هجری قمری، چاپ قدیم موسسه آل البیت: لاحیاء التراث، قم، ایران.